



جمهوری اسلامی ایران  
ریاست جمهوری

معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی  
موسسه آموزش و پژوهش مدیریت دولتی  
معاونت آموزشی

تلمیخ کتاب:

حکمت اصول سیاسی اسلام

تألیف: محمد تقی جعفری

تهیه شده در:

دفتر برنامه ریزی و الگوسازی آموزشی

زمستان ۱۳۸۸



## فهرست مطالب

قسمت یکم.....	۱
بحث یکم - مقدمه‌ای بر تعریف سیاست و اهمیت آن از دیدگاه اسلام.....	۱
بحث دوم - تعریف اجمالی سیاست.....	۱
بحث سوم - نظری بر تاریخ سیاسی و تحقیق در مسائل اساسی آن.....	۲
بحث چهارم - نظری بر مقداری از تالیفات و تحقیقات مسلمین در مسائل سیاسی.....	۲
بحث پنجم - چند دلیل دیگر برای اثبات اینکه همه فلسفه‌های سیاسی در تاریخ بشری تقلیدی از طرز تفکرات یونانی نیست:.....	۳
بحث ششم - آیا فرمان مبارک امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام به مالک اشتر برای اداره یک جامعه انسانی دارای محتویات آرمانی (اتوپیائی) غیر عملی است؟.....	۴
بحث هفتم - پنجاه درد بی درمان به عنوان نمونه‌ای از ناتوانی سیاست‌ها و سیاستمداران معمولی از مدیریت حیات معقول انسان‌ها.....	۵
قسمت دوم.....	۱۲
بحث یکم - ضرورت اشتراک همه افراد جامعه در تنظیم حیات اجتماعی خود و مدیریت آن از دیدگاه اسلام.....	۱۲
قسمت سوم.....	۱۴
مبادی تحقیق در فرمان مبارک.....	۱۴
بحث یکم - یک مقایسه اجمالی میان بعضی از فرمان‌های سیاسی مشهور و فرمان مبارک.....	۱۴
بحث دوم - یک مقایسه اجمالی میان اعلامیه جهانی حقوق بشر و مبادی حقوق کلی انسان‌ها در فرمان مبارک و به طور کلی از دیدگاه اسلام.....	۱۴
بحث سوم - هدف از اجرای فرمان مبارک.....	۱۶
بحث چهارم - دو مبنای عمده مواد منشورها که انسان را به طور عام منظور نموده‌اند.....	۱۶
بحث پنجم - تعریف مختصر درباره مالک بن الحارث الاشتر.....	۱۷
قسمت چهارم.....	۱۸
دستور موکد امام به خودسازی مالک اشتر که در راس حکومت و اجراکننده حکومت و فرمان است.....	۱۸
دستور ۱- تقوای الهی را پیشه کنید.....	۱۹

- ۱۹..... بحث یکم - توضیحی درباره تقوا و تقوای سیاسی و دیگر امور اداره کننده بشری.....
- ۱۹..... بحث دوم- تقوای سیاسی یک تکاپوی اضافه بر تقوای شخصی است.....
- بحث سوم - حالت جامعه‌ای که از یک فرهنگ پویای سازنده و تقوای سیاسی اسلام  
 ۲۰..... برخوردار نباشد.....
- بحث چهارم - آیا با فرض تضاد حاکم در درون آدمیان امکان آن هست که مردم بتوانند حیات  
 فردی و اجتماعی خود را با حاکمیت خرد اداره کنند و از این راه زمینه‌ای را برای به فعلیت  
 رساندن یک سیاست صالح و سازنده آماده نمایند؟..... ۲۰.....
- ۲۱..... بحث پنجم - تقوای سیاسی چه معنا دارد که بدون آن حیات اجتماعی مردم مختل است؟.....
- بحث ششم - تقوای منش‌های اجتماعی دیگر و اینکه تقوای سیاسی زمامدار شرط لازم تحقق  
 تقوای منش‌های اجتماعی است..... ۲۱.....
- دستور ۲- اطاعت خداوندی را بر همه چیز مقدم بدارد..... ۲۱.....
- دستور ۳- تبعیت از اوامر خداوندی در قرآنش..... ۲۱.....
- دستور ۴- یاری کند خدا را..... ۲۱.....
- دستور ۵- جلوی شهوات و طغیانگری‌های نفس خود را بگیرد..... ۲۲.....
- دستور ۶- بهترین ذخیره را برای خود ذخیره عمل صالح تلقی کن. (ص ۱۹۳)..... ۲۲.....
- دستور ۷- مالک خویش باش..... ۲۲.....
- دستور ۸- رحمت و محبت و لطف بر مردم جامعه را با قلبت دریافت کن..... ۲۳.....
- دستور ۹- هرگز مگو امیر شده‌ام و هر گونه امر کنم باید اطاعت شوم..... ۲۳.....
- دستور ۱۰- با توجه به عظمت خداوندی گردنکشی‌هایت را مهار و عقل غائب شده‌ات را به مغزت  
 برگردان..... ۲۳.....
- دستور ۱۱- هرگز درصدد تشبه به عظمت خداوندی مباش زیرا که سقوط حتمی را به دنبال دارد..... ۲۳.....
- دستور ۱۲- با هیچ کس و به هیچ وجه برخلاف انصاف و عدالت رفتار مکن زیرا خدا دشمن  
 ستمکاران است. (ص ۲۰۳)..... ۲۳.....
- دستور ۱۳- از علماء علم راه، و از حکماء حکمت را دریاب..... ۲۳.....
- دستور ۱۴- بهترین اوقات را برای حفظ ارتباط با خدا نگهدار..... ۲۴.....
- دستور ۱۵- به پرهیز از خودپسندی که اساسی‌ترین وسیله نفوذ شیطان در درون آدمی است..... ۲۴.....
- قسمت پنجم..... ۲۵.....
- صفات کمالیه انسانی زمامدار اسلامی در ارتباط با مردم جامعه و وظایف او..... ۲۵.....
- یک- رحمت و محبت..... ۲۵.....

- ۲۵..... دو- عفو و اغماض
- ۲۶..... سه- حق و عدل و رضایت مردم، سه حقیقت با اهمیت از دیدگاه امیرالمومنین است:
- ۲۷..... چهار- زبان
- ۲۷..... پنج- کینه
- ۲۷..... شش- حسن ظن
- ۲۸..... هفت- دوری از عیب جویی
- ۲۸..... هشت- بی توجه جلوه نمودن به مسائل پنهان
- ۲۹..... نه- عدم تصدیق سخن چین
- ۲۹..... ده- موفقیت در انجام تعهدات با یاری خواستن از خداوند حق تعالی
- ۲۹..... یازده- پشیمانی از عفو و اغماض
- ۲۹..... دوازده- عدم خرسندی از کیفر
- ۲۹..... سیزده- شتاب در غضب
- ۲۹..... چهارده- مشورت با بخیل، ترسو و طمعکار
- ۳۰..... پانزده- عدم برابری نیکوکاران با بدکاران
- ۳۰..... شانزده- عدم سنت شکنی
- ۳۱..... هفده- وظایف مستقیم زمامدار اسلامی
- ۳۱..... هیجده- برآوردن احتیاجات مردم در اسرع وقت
- ۳۱..... نوزده- انجام امور مربوط به همان روز
- ۳۱..... بیست- ارتباط با خدا
- ۳۲..... بیست و یک- تکالیف الهی و واجبات
- ۳۲..... بیست و دو- عبادات
- ۳۲..... بیست و سه- عدم پوشیده نگه داشتن خویش از مردم
- ۳۳..... بیست و چهار- اولویت در ملاقات
- ۳۳..... بیست و پنج- استیضاح
- ۳۳..... بیست و شش- پرهیز از خونریزی نامشروع
- ۳۴..... بیست و هفت- احسان
- ۳۴..... بیست و هشت- خلف وعده
- ۳۴..... بیست و نه- شتابزدگی در امور
- ۳۴..... سی- ابهام حقیقت و پذیرش آن

- سی و یک- حقیقت آشکار و پذیرش آن..... ۳۵
- سی و دو- تقدم..... ۳۵
- سی و سه- غفلت..... ۳۵
- سی و چهار- مهار غرور و لبه بران زبان..... ۳۵
- سی و پنج- عبرت از تجربیات گذشتگان..... ۳۵
- قسمت ششم..... ۳۷
- شرایط فقهی زمامدار از دیدگاه اسلام..... ۳۷
- شرط یکم- عقل رشد یافته..... ۳۷
- شرط دوم- اسلام و ایمان..... ۳۷
- شرط سوم- عدالت..... ۳۷
- شرط چهارم- بلوغ..... ۳۸
- شرط پنجم- فقاہت..... ۳۸
- شرط ششم- قدرت بر اعمال نظر و اجراء احکام خدا و تدبیر و مدیریت جامعه در حد اعلا که جامع همه آنها حسن زمامداری نامیده می‌شود..... ۳۸
- شرط هفتم- صفات انسانی..... ۳۸
- شرط هشتم- مرد بودن..... ۳۸
- شرط نهم- طهارت مولد..... ۳۹
- قسمت هفتم..... ۴۰
- بحث اول- حاکمیت خداوندی و سازگاری آن با حکومت مردم به مردم..... ۴۰
- اقسام صحیح رای گیری..... ۴۰
- بحث دوم- حاکمیت خداوندی..... ۴۰
- بحث سوم- نظریه افلاطون و ژان ژاک روسو در شرایط حکومت و قانون و تفاوت میان آن دو.... ۴۱
- امتیازات فلسفه حقیقی از دیدگاه افلاطون..... ۴۱
- بحث چهارم- حکومت مردم بر مردم مانند حکومت روح تصفیه شده بر صفات و فعالیت‌های انسانی است..... ۴۲
- بحث پنجم- جماعت و شوری..... ۴۳
- اوصاف اعضای شوری..... ۴۳
- ضرورت و اهمیت مشورت از دیدگاه امیرالمومنین علیه‌السلام..... ۴۳
- بحث ششم- سند و دلیل اصالت مشورت..... ۴۳

- مشورت و حصول آن به عنوان واقعیت ..... ۴۴
- بحث هفتم- انواع موضوع مشورت در اسلام..... ۴۴
- بحث هشتم- زمامداری و حکومت جبری طبیعی و زمامداری و حکومت انسانی - الهی ..... ۴۵
- بحث نهم- انواع مدیریت و حاکمیت درونی انسان ..... ۴۵
- بحث دهم- حکومت و زمامداری در اجتماعات ..... ۴۶
- قسمت هشتم..... ۴۷
- بحث اول- تساوی مردم جامعه در فرمان مبارک امیرالمومنین علیه السلام از جهت ملیت، نژاد، صنف و غیرذلک در اصول کلی سیاست و حقوق بشر ..... ۴۷
- کلماتی مربوط به تساوی مردم جامعه ..... ۴۷
- بحث دوم- انسان در فرمان مبارک امیرالمومنین علیه السلام ..... ۴۷
- انواع شخصیت انسانی از دیدگاه اسلام..... ۴۷
- موضوعات مشترک میان همه اصناف هفتگانه انسانها..... ۴۸
- مبانی اساسی ترین حقوق جهانی انسان ..... ۴۸
- حق حیات بالاتر از حق به معنای معمولی و داخل در حکم است..... ۵۱
- حیات در رابطه با خدا..... ۵۱
- ترتیب درجات انسانها در برخورداری از حق کرامت و شرف انسانی..... ۵۲
- حق کرامت بالاتر از حقوق و داخل در منطقه حکم است ..... ۵۳
- رهائی- درجات آزادی و تفاوت آن با اختیار ..... ۵۳
- حق آزادی ..... ۵۴
- حق اختیار..... ۵۵
- انواع آزادی در اسلام ..... ۵۵
- ۱- آزادی عقیده..... ۵۵
- ۲- آزادی اندیشه..... ۵۸
- ۳- آزادی بیان و تبلیغ..... ۵۹
- ۴- آزادی رفتار ..... ۶۰
- ۵- آزادی سیاسی ..... ۶۰
- قسمت نهم..... ۶۱
- بحث یکم- رابطه زمامدار اسلامی با مردم جامعه..... ۶۱

- بحث دوم- عالی‌ترین رابطه میان زمامدار و مردم جامعه رابطه شخصیت رشد یافته یک انسان است با اجزاء و نیروها و فعالیت‌های وجودی او ..... ۶۱
- بحث سوم- گسترش و استقرار عدالت در همه جامعه و بروز مودت مردم شهرها درباره زمامداران ۶۲
- بحث چهارم- رشد و کمال تقوای سیاسی زمامدار بدون آمادگی مردم جامعه از نظر فرهنگی و شعور سیاسی ..... ۶۳
- بحث پنجم- شعور سیاسی و رشد فرهنگی جامعه بدون رشد کمال و تقوای سیاسی زمامدار و بالعکس ..... ۶۳
- بحث ششم- تأثیر و تأثر رشد و تکامل فرهنگی و سیاسی مابین زمامداران و مردم جامعه ..... ۶۴
- قسمت دهم ..... ۶۵
- بحث یکم- همه این طبقات (سازمان‌ها و نهادها) یک جنبه الهی دارند ..... ۶۵
- بحث دوم- توضیحی درباره معنای طبقات مردم در جامعه به اصطلاح سیاسی آن ..... ۶۷
- بحث سوم- کمیت معینی برای طبقات مردم در جامعه وجود ندارد ..... ۶۷
- بحث چهارم- کیفیت معینی برای طبقات مردم در جامعه وجود ندارد ..... ۶۷
- بحث پنجم- طبقات مردم در جامعه اسلامی به طور مطلوب (ایده‌آل) به حسب نیازها ..... ۶۸
- بحث ششم- علت اساسی وجود طبقات در جامعه ..... ۶۸
- بحث هفتم- به حکم ضرورت قاطعانه ملاک تقدم و ارزش یک انسان یا یک گروه در جامعه همان تقوا است و بس که صیانت تکاملی ذات نامیده می‌شود نه ثروت و مال و نه مقام و نه نژاد و نسب و غیرذلک ۶۹
- بحث هشتم- اقسام طبقات در جامعه اسلامی ..... ۶۹
- بحث نهم- تفسیر و تحقیق طبقات مردم جامعه اسلامی (نهادها و سازمان‌ها) در فرمان مبارک ..... ۷۰
- قسمت یازدهم ..... ۷۲
- ۱- کاتبان و مقام کاتب ..... ۷۲
- بحث یکم- تحقیق و بررسی درباره کاتبان که در این فرمان مبارک با لفظ کُتاب آمده است ..... ۷۲
- بحث دوم- شرائط کاتب ..... ۷۲
- بحث سوم- زمامدار اسلامی باید در رأس هر امری از امور حکومت، رئیسی از کاتبان قرار بدهد .. ۷۲
- بحث چهارم- چگونگی طریق انتخاب کاتب از طرف زمامدار ..... ۷۳
- بحث پنجم- عنوان مقام کاتب بر کدام مقام نظام‌های سیاسی امروز تطبیق می‌گردد؟ ..... ۷۳
- ۲- وزراء و مقام وزارت ..... ۷۴
- بحث یکم- وزراء و شرط وزارت ..... ۷۴
- بحث دوم- آیا زمامدار اسلامی می‌تواند وزرای متعددی را برای کارهای وزارت نصب نماید؟ ..... ۷۴



- بحث سوم- وزراء در معرض مداحی و چاپلوسی به زمامدارانند لذا زمامدار به هر شکلی است باید از مداحی و تملق و چاپلوسی وزراء و هر کسی که شخصیت و مقام خود را وابسته به شخص زمامدار می‌داند، جلوگیری کند..... ۷۵
- ۳- ارتش و مقام ارتشی..... ۷۵
- بحث یکم- ارتش نگهبان مردم و زینت زمامداران و موجب عزت دین و هموارکننده طرق امنیت است ۷۵
- بحث دوم- تا انسان‌ها به وسیله تعلیم و تربیت انبیای الهی و حکمای انسان‌شناس گام به مسیر تکامل نگذارند، جنگ و کشتار یکدیگر از زندگانی آنان برچیده نخواهد گشت..... ۷۵
- بحث سوم- صفات و شرایط اساسی ارتشیان..... ۷۶
- بحث چهارم- وظائف زمامدار درباره ارتشیان..... ۷۶
- بحث پنجم- علل گرایش اکثریت مردم به شخصیت‌ها بیش از حق و حقیقت..... ۷۷
- بحث ششم- ثمره تزکیه روحی و اخلاقی شخصیت‌ها و وابستگی‌شان به مقام شامخ ربوبی..... ۷۷
- ۴- قضات و صفات ضروری قاضی و شروط قضاوت..... ۷۷
- ۵- عمال (کارگردانان حکومت به طور عام)..... ۷۸
- وظائف عمده کارگزاران حکومت اسلامی و وظائف زمامدار درباره آن..... ۷۸
- ۶- مالیات و اصول مربوط به آن..... ۷۹
- ۷ و ۸- بازرگانان و صنعتگران..... ۷۹
- تکلیف بسیار با اهمیت زمامدار اسلامی درباره مردم نیازمند جامعه..... ۷۹
- قسمت دوازدهم..... ۸۱
- موضوع یکم- جنگ و صلح از دیدگاه اسلام..... ۸۱
- پدیده جنگ با نظر به دو بُعد مادی و معنوی انسان..... ۸۱
- زیربنای پیکارهای مقدس، تاریخ مبارزه جاودانی میان سودجویی و حقیقت‌گویی است..... ۸۲
- موضوع دوم- منابع گرائی در اسلام..... ۸۲
- بحث یکم- آیات مربوط به صلح و صفا و سلم در قرآن مجید با اشکال مختلف فراوان آمده است از جمله:..... ۸۳
- بحث دوم- هرگز نباید زمامدار اسلامی آنقدر خوش گمان باشد که به مجرد برقرار شدن صلح از پلیدی و نابکاری دشمن غفلت بورزد..... ۸۴
- قسمت سیزدهم..... ۸۵
- بحث یکم- تعریف تعهد از نظر حقوق..... ۸۵
- بحث دوم- تعهد از نظر اخلاقی و روانی..... ۸۵

- قسمت چهاردهم..... ۸۶
- بحث یکم- پدیده همزیستی با جوامع بشر اعم از این که آنها جوامع انسانی باشند یا نه، یک پدیده ضروری است..... ۸۶
- بحث دوم- تعهد و احترام و ایفای آن از دیدگاه قرآن..... ۸۷

## قسمت یکم

### بحث یکم - مقدمه‌ای بر تعریف سیاست و اهمیت آن از دیدگاه اسلام

سیاست به معنای حقیقی آن عبارتست از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول.

با توجه به این تعریف سیاست همان پدیده مقدس است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، با ارزشترین یا حداقل یکی از با ارزشترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده و عالی‌ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می‌تواند انجام بدهد، این همان عبادت با ارزش است که در اسلام به طور واجب کفائی مقرر گشته و در صورت انحصار اشخاص برآزنده و شایسته برای انجام وظیفه سیاست در یک یا چند انسان، برای آنان واجب عینی می‌باشد، منابع اولیه اسلامی این ضرورت و ارزش را برای سیاست به طوری اثبات کرده است که دیگر جایی برای کمترین تردید نمی‌ماند که سیاست از واجب‌ترین عبادات و وظایف انسان‌هائی است که دارای شرائط هستند.

این همان سیاست است که آیه الله مرحوم شهید سیدحسن مدرس درباره آن می‌گفت: "دیانت ما عین سیاست ما است و سیاست ما عین دیانت ما است." (ص ۴۸-۴۷)

### بحث دوم - تعریف اجمالی سیاست

در اینجا این بحث مطرح است که چرا این کلمه سیاست با معنای مقدسی که دارد، برای مردم عموماً و آگاهان خصوصاً، آن همه منفور و وحشت‌انگیز شده است؟ پاسخ این است که: هر کلمه و پدیده‌ای در صورت سوء استفاده از آن، زشت و منفور و مورد کراهت و وحشتناک می‌گردد. به جهت شیوع استعمال کلمه سیاست در فرصت‌طلبی‌ها، نیرنگ‌بازی‌ها، دروغ‌ها، زورگوئی‌ها، بازی با جان و مال و نوامیس مردم، استخدام هر گونه وسایل در راه وصول به هر گونه هدفی که برای قدرتمندان خودکامه مطلوب تلقی شده است، نقض پیمان‌ها و زیرپا گذاشتن هر گونه اصول و مسائل مذهبی و اخلاقی. (ص ۴۹)

### بحث سوم - نظری بر تاریخ سیاسی و تحقیق در مسائل اساسی آن

آیا همه حقائق و تعلیمات سیاسی از یونان تقلید می‌شود؟

در دوران‌های اخیر چه در شرق و چه در غرب، یک روش فکری در مقدمه بررسی مسائل علمی فلسفی شایع شده است و آن این است که هر مسئله را که مورد بحث و تحقیق قرار می‌دهند، نخست راهی سرزمین یونان می‌شوند که ریشه‌های اصلی آن‌ها را به هر ترتیبی است افکار فلاسفه و دانشمندان آن سرزمین پیداکنند، گاهی همه آنچه را که امروزه مورد تحقیق قرار می‌دهند، به یونان نسبت می‌دهند، مانند منطلق که تا پیش از دوران معاصر ما، همه آنرا به ارسطوی یونانی نسبت می‌دادند. البته نمی‌توان در اصل این واقعیت تردید کرد که مقداری از واقعیات تحقیق شده در یونان تاکنون قابل استفاده بوده، ولی لازمه عمل به این قاعده آن نیست که ما نباید اطلاعی از نوابغ و متفکران دیگر جوامع داشته و از زمان ممتد ما بین زمان درخشندگی فلسفی علمی یونان تا زمان معاصر، چشم‌پوشی کنیم. یکی از آن موارد افراط‌گری مربوط به قسمت سیاسی علوم انسانی می‌باشد، که چشمگیر بودن درخشش یونان در فلسفه و علوم زمان قدیم موجب شده است که سهم بیشتری به یونان اختصاص داده شد. با این حال، اسناد بیشتر افکار و ایده‌های سیاسی، مانند عدالت، آزادی، حکومت مشروطه، احترام به قانون و امثال آن، به یونان قدیم کاملاً قابل تجدیدنظر است، زیرا همه می‌دانیم که پیش از آنکه فلسفه و علوم یونانی در جوامع اسلامی ترجمه شود، همه آن مفاهیم بلکه زیباتر و عالی‌تر در منابع اسلامی با کمال صراحت و جدیت مطرح شده است. (ص ۵۳-۵۰)

### بحث چهارم - نظری بر مقداری از تالیفات و تحقیقات مسلمین در مسائل سیاسی

بسیار لازم است که محققان در تاریخ سیاسی جوامع، یک بررسی ولو اجمالی و از جنبه تاریخی در منابع و مفاهیم سیاسی امتی بزرگ به نام اسلام و مسلمین داشته باشند، که امروزه در حدود یک میلیارد از نفوس روی زمین را تشکیل می‌دهند.

اصولاً دو نوع تحقیق در فلسفه سیاسی اسلام داریم:

نوع یکم: اغلب فقهاء، فلاسفه و حکمای اسلام در تحقیقات خود قسمت بسیار مهمی را به حکمت عملی اختصاص می‌دهند که قسمت اساسی آن، سیاست مدن نامیده می‌شود.

نوع دوم: کتاب‌هایی است که مستقلاً در فلسفه سیاسی اسلام نوشته شده است.

با توجه به واقعیات و حقائق سیاسی که در اسلام مطرح شده است، با نظر به وفور و کفایت آن‌ها، می‌فهمیم که اسلام است که تنها پاسخگوی تنظیم و مدیریت حیات معقول انسان‌ها است. باید در نظر گرفت که حکومت‌ها و زمامدارانی که بر مبنای مکتب اهل تسنن دست اندر کار بوده‌اند، ظواهری از اسلام با پیروی از تفکرات تسنن در سیاست مراعات می‌کردند، ولی بدان جهت که در اکثر دوران‌ها و جوامع اسلامی تا دوران متاخر، مکتب تشیع قدرت بروز عملی در مسائل سیاسی را نداشته است لذا فقهاء و صاحب‌نظران ضرورتی در بحث و تحقیق اصول و مسائل سیاسی احساس نمی‌کردند، ولی همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم ابوابی در فقه و فلسفه و کلام مطرح و مورد تحقیق قرار می‌گرفته است که اهمیت حیاتی تفکر در سیاست جامعه و اداره شئون اجتماع را با کمال وضوح اثبات می‌کند. (ص ۶۰-۵۳)

### بحث پنجم - چند دلیل دیگر برای اثبات اینکه همه فلسفه‌های سیاسی در تاریخ بشری تقلیدی از طرز تفکرات یونانی نیست :

۱- خدمات بسیار عمیق و موثری که پیامبران عموماً و پیامبران عبری به آزادی نموده‌اند، در پیشبرد

تمدن بشری

فوق توصیف است.

۲- پیش از درخشندگی یونان و بعد از آن، تمدن‌هائی در روی زمین بروز کرده و به اعتلا رسیده و

رو به زوال رفته‌اند، آیا امکان دارد تمدنی به وجود بیاید و فاقد نظام (سیستم منطقی) سیاسی باشد

!؟

۳- محدودیت‌های آزادی در یونان را چنین می‌خوانیم: "ژنرال‌ها چون حق تجدید انتخاب شدن

داشتند، لذا از رسیدگی به حساب و عملیات ایشان صرف‌نظر می‌شد و از بازخواست فرار

می‌کردند، لذا آنان عناصر قوی و متنفذ و مستقل‌ترین مصادر امور آتن بودند."

۴- سم خوردن مظلومانه سقراط و اعدام وی می‌تواند غیرانسانی بودن نظام سیاسی و حقوقی یونان آن

دوران را بازگو کند، زیرا سقراط را یک نفر با غرض و انگیزه شخصی نکشته است، بلکه

محکوم کننده او به تقبل، مقامات قضائی یونان است که از اجزاء تشکیل‌دهنده یک نظام سیاسی

و حقوقی آتن بوده است.

۵- طبقات اجتماعی سه‌گانه در یونان

اول - طبقه غلامان که در قشر تحتانی جامعه قرار گرفته بودند.

دوم - طبقه خارجی‌ان که با داشتن اختیارات مانند غلامان از شرکت در امور سیاسی شهر ممنوع بودند.  
سوم - طبقه اتباع که حق داشتند که در تمامی شئون حیات سیاسی جامعه شریک و دخیل باشند.  
۶- جامعه آتن به نیل تمام ایده‌آل‌ها موفق نگردیده و دلیل این مسئله ظهور کتاب جمهوری افلاطون است، وی در این کتاب دموکراسی آتن را تحلیل کرده، معایب و نقائص آن را شرح می‌دهد و شکست آتن را نتیجه معایب مزبور می‌داند، وی معاصر با جنگ‌های پلوپونزی بوده که منجر به شکست دموکراسی و خاتمه دموکراسی آتن گردیده، و لذا نسبت بر رژیم دموکراسی آتن شک پیدا کرده است.

۷- مهمترین مطلبی که در انتقاد از یونان‌گرایی جالب توجه است، مسئله ضرورتی تلقی کردن بردگی در یک جامعه بشری است که دو ستون بزرگ تمدن بعدی اروپا (افلاطون و ارسطو) آن را با کمال صراحت تثبیت کرده‌اند، اگر در یونان آن دوران، موجودیت انسان با همه ابعادش واقعا شناخته شده بود، چگونه ممکن بود پدیده بردگی با آن گسترش در همه مسائل سیاسی، حقوقی اقتصادی، اخلاقی، دینی و فرهنگی به طور عام نفوذ نماید؟!

۸- آن همه اعتراضات که در جوامع اسلامی برخلفاء و امراء و حتی شورش علیه آنان می‌شد، بهترین دلیل اینست که حقوق سیاسی در اسلام خیلی بالاتر و با عظمت‌تر از یونان تثبیت شده است.  
(ص ۶۰-۶۲)

### بحث ششم - آیا فرمان مبارک امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام به مالک اشتر برای اداره یک جامعه انسانی دارای محتویات آرمانی (اتوپیائی) غیر عملی است؟

ممکن است بعضی اشخاص خیال کنند که محتویات فرمان مقدس قضایائی است آرمانی غیر عملی (اتوپیائی) و این بشر که خود را در طول تاریخ نشان داده است از رفتار مطابق آن محتویات - چه قسمت سیاسی آن‌ها و چه قسمت حقوقی و اخلاقی آن‌ها، ناتوان بوده است، لذا باید گفت: این فرمان هم مانند سایر دستورات اخلاقی و ارزش‌های معنوی بسیار عالی، آرمانی بوده است.

نکاتی را برای تأیید این مطلب ارائه می‌نمایم:

۱- آنچه که می‌بایست درباره انسان آن‌چنانکه هست و انسان آن‌چنانکه باید و شاید گفته شود، همین است که در این فرمان می‌بینیم.

۲- اگر کسی با مطالعه و بررسی همه جانبه در بعد طبیعی محض انسانی دقت نماید و درباره انسان از این بعد که از ذرات ناچیز شروع می‌شود و به مقصد لویاتان (حیوان عظیم‌الجثه ای که هیچ حرکت و اندیشه‌ای جز خود را تقویت نمودن و سلطه بر دیگر جانداران نمی‌شناسد) پیش می‌رود، یقین پیدا می‌کند که این موجود می‌بایست در هر برهه‌ای از تاریخ بر مبنای زندگی از آن قدرتمندان است در میدان تنازع در بقاء، زمین را از سکنه خالی می‌کرد و در غیر اینصورت می‌بایست کره خاکی ما خالی از جاندار بوده باشد، ولی از آنجا که اشاعه و تبلیغ رسالت‌های الهی و محتویاتی از نهج‌البلاغه که بنام اخلاق و اصول ارزش‌های حق حیات، حق کرامت، حق آزادی معقول در میان اقوام و ملل مطرح و از حامیان جدی برخوردار گشته است، لذا حقوق سه‌گانه ولو به طور نامحسوس کار خود را انجام داده است.

۳- همان‌گونه که در تفسیر جملات فرمان مقدس خواهیم دید، هیچ یک از محتویات فرمان جنبه آرمانی خیالی ندارد. از نظر صاحب‌نظران انسان‌شناس که از عظمت و زیبایی و شکوه ابعاد انسانی اطلاع لازم دارند، فقط این فرمان است که می‌تواند انسان را در هر دو قلمرو آن‌چنانکه هست و آن‌چنانکه باید و شاید توجه نموده و مدیریت وی را به عهده بگیرد.

۴- اگر مقصود از انسان، آن موجود با روح است که با ارتباطات چهارگانه (ارتباط انسان با خدا، انسان با جهان هستی، انسان با خود و انسان با هم‌نوع خود) در مسیر تکامل ارزشی حرکت می‌کند منطقی‌تر و عملی‌تر از فرمان مقدس، فرمان دیگری برای او قابل تصور نیست. (ص ۶۴-۶۳)

## بحث هفتم - پنجاه درد بی درمان به عنوان نمونه‌ای از ناتوانی سیاست‌ها و سیاستمداران

### معمولی از مدیریت حیات معقول انسان‌ها

۱- عقب ماندگی انسان‌ها از حرکت در مسیر حیات معقول که ناشی از مبارزه آشکار و نهانی با هشیاری انسان‌ها و شیوع وحشتناک و وسائل تخدیر و سستی‌های گوناگون است.

۲- اختلال در مدیریت اصیل‌ترین رابطه پیوند انسان‌ها با یکدیگر که محبت واقعی است.

۳- اختلال در مدیریت علوم و صنایع: به رغم تمام پیشرفت‌های به دست آمده در علوم و تکنولوژی و در انتشار و اشاعه و مشارکت در دانش و آگاهی‌های علمی، دولت‌های جهان نتوانسته‌اند چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی، بر مشکلات سیاسی و اقتصادی برخاسته از این پیشرفت‌ها غلبه کنند و بر اثرات ناگوار آن‌ها بر محیط زیست راه بر بندند، هر موضوع و مقوله‌ای

را که عمده پنداریم مسابقه تسلیحاتی، گرسنگی جهان، محیط زیست، انرژی، بیکاری، یا نارسائی‌های خدمات اجتماعی و رفاهی در همه جا با رشته‌ای از شیوه‌ها و واکنش‌های نابخردانه روبرو می‌شویم. همه پیامبران الهی و حکما از قدیمی‌ترین زمان‌ها فریاد زده‌اند که علم بدون تعهد، و علم بدون پای‌بندی به اصول ارزشی انسانی اگر هم در بعضی موارد مفید باشد، در مسائل انسانی نابودکننده خواهد بود، چه رسد به تکنولوژی که در فرض عدم تعهد و تقید به اصول ارزشی، محوری جز سودگرایی و لو با نابودی ملت‌های جهان نخواهد داشت.

۴- اختلالات اجتماعی ناشی از ادعاهای ایدئولوژیکها و مدعیان سیاستمداری: اگر یک جامعه از حسن سیاست در توجیه و مدیریت حیات مردمانش برخوردار باشد، می‌تواند نواخ خود را که از جمله آنان نواخ ایده‌لوگ و سیاستمداران می‌باشند به نحو منطقی اداره کند، و از آتشفشانی‌های آنان که مزارع جسمی و روحی بشر را به آتش می‌کشد، جلوگیری نماید.

۵- نتایج سوءسیاست ناشی از جهل به ارتباط واقعی مردم در شئون حیاتی جوامع با یکدیگر:

- جهل نسبت به پیوند درونی امور و مشکلات (هر عملی، عکس‌العملی بدنبال دارد)

- منافع خاص فزون‌خواهانه (تکاثر) سیاستی که بعد داخلی یا خارجی آن بر جمله منفعت ما چنین اقتضا می‌کند استوار باشد، روزی موجب انفجار نخواهد گشت!؟

۶- عقب‌ماندگی شرم‌آور در شناساندن و توجیه اصل‌الاصول (صیانت ذات) برای انسان‌ها و ناتوانی از به وجود آوردن تعلیم و تربیت صحیح برای قرارداد اصل مزبور در مجرای تکامل و جلوگیری آن از ابتلاء به بیماری خودخواهی و خودمحوری که اساسی‌ترین عامل جنگ‌ها و حق‌کشی‌ها می‌باشد.

۷- ناتوانی اسف‌انگیز در ارزشیابی کیفیت‌ها بسبب بازیگری ذهن با کمیت‌ها: ارقام ریز و درشت به سادگی می‌تواند سرنوشت افراد را در چنگ آمارها و پژوهش‌های آماری گرفتار سازد، ذهن ما چه بسا که ظرفیت درک و هضم ارقام نجومی را نداشته باشند، در جریان جنگ جهانی دوم و به زمان حکومت جبارانه نازی‌ها، توجه یکسره به آمار و ارقام شمار مردگان و کشته شده‌گان و زندانی‌ها و تبعیدی‌ها چگونه واقعیت امور را تحت الشعاع خود قرار می‌داد، و نمی‌گذاشت که ابعاد وحشتناک جامعه به درستی احساس شود.

چرچیل زمانی می‌گفت: "اگر یک فرد انسانی بمیرد، مصیبت و تراژدی است، اما اگر ۱۰۰۰/۰۰۰ (یک میلیون) نفر بمیرند چیزی بیش از رشته‌ای آمار و ارقام نیست، ما معمولاً به ویژه در شرائط و



فضاهای آشنا تنها قدرت درک و هضم شماره‌ها و رقم‌های کوچک را داریم، قربانیان یک فاجعه چند میلیونی، تنها احساس انتزاعی و مجرد در ما بر می‌انگیزد، و بهیچ‌صورت نمی‌توانیم سنگینی آن را به جان احساس کنیم، یک صفر کمتر یا بیشتر برای ما مفهومی چندان نتواند داشت."

مسئله‌ای که در این جملات مطرح شده است، مسئله ایست بسیار اسف‌انگیز و دردآور که ناشی از بی‌اعتنایی شدید سیاست و سیاستمداران حرفه‌ای است. این مسئله عبارت از مشوش ساختن هویت کیفیت‌ها از نظر ارزش‌های انسانی به وسیله انواعی از تخدیرها و عوامل ثانوی و غیرذالک است.

اما اصل کلی برای کسی که عظمت و ارزش و اهمیت یک انسان روشن و ثابت شده باشد، افزایش شمار کشته‌شدگان موجب تاثیر بیشتری می‌گردد، زیرا چنین اشخاصی با دریافت عظمت و ارزش انسانی، گوئی همه انسان‌ها را اجزائی از شخصیت خود می‌دانند، و بدیهی است که هر اندازه اختلال یا نابودی اجزاء شخصیت افزایش داشته باشد، تاثیر آنان شدیدتر خواهد بود.

۸- وحشتناک‌ترین خودباختن در استفاده از قدرت که بزرگ‌ترین نعمت خدا است: قدرت فاسد نیست، این انسان تربیت نشده است که از این نعمت الهی سوء استفاده می‌کند.

۹- افزایش دائمی قدرت‌های ویرانگر و تقدم کمی و کیفی آنها بر قدرت‌های سازنده همراه با ادعای تکامل و ترقی!! فقط و فقط هوی و هوس قدرت‌پرستان خودکامه است که در راه وصول به هدف وقیح و شوم: "من هدف و دیگران وسیله" حاضرند بساط حیات همه جانداران را از روی زمین برچینند.

۱۰- سوء سیاست در مدیریت علوم و فرهنگ سازنده بشری: مجموع ملاحظات جریان‌های عینی از یک طرف و اعترافات صاحب‌نظران پاک وجدان از طرف دیگر، اثبات می‌کند که تا کنون نظام‌های سیاسی و سیاستمداران از تنظیم مقدمات و نتایج در منطقه علوم ناتوان بوده‌اند، به این معنی که نتوانسته‌اند به مقامات علمی و دانشگاه‌ها این واقعیت را بقبولانند که در علوم باید مناسبات مقدمات و نتایج را کاملاً منظور بدارند. آیا نکبت و سقوطی بالاتر از این سراغ دارید که هر وقت برخی به اصطلاح صاحب‌نظران، درباره وسائل انسانی دست به روش علمی زد، خود انسان را منتفی ساخت؟!!

۱۱- آیا مدیریت ابعاد اجتماعی حیات انسان‌ها تا کنون توانسته است شخصیت‌های بزرگ و نوابغ را چنان اداره کنند که وجودشان مفید باشد و آلت دست قدرت‌های ویرانگر و خود محور قرار نگیرند؟!!

۱۲- سوء مدیریت در اداره کنش‌های سیستم‌های زننده

- ۱۳- بی‌اعتنایی به افزایش بی‌رویه جمعیت
- ۱۴- ویران ساختن محیط زندگی
- ۱۵- رقابت کشنده آدمی با خویشتن
- ۱۶- سستی احساس
- ۱۷- تباهی وراثتی
- ۱۸- سنت شکنی
- ۱۹- نظریه‌پذیری
- ۲۰- لاینحل ماندن مسئله مرد و زن که با پیشرفت علوم مخصوصا با گسترش علوم انسانی (به جای اینکه حل و فصل شود) به معمای لاینحل تبدیل شده است.
- ۲۱- نابودی احساس برین یگانگی در افراد بنی نوع بشر که به سقوط تا حد بیگانگی انسان از انسان منجر گشته و بالاخره آنان را به بیماری از خودبیگانگی مبتلا نموده است.
- ۲۲- گم کردن هدف و فلسفه زندگی که باعث شده است پدیده حیات با جبر ذاتی خود کشیده شود.
- ۲۳- از دست رفتن اعتبار و اشتیاق به جهان بینی‌ها که ناشی از ناتوانی متفکران از توضیح و اثبات دیدگاه‌های جهان‌بینی خود می‌باشند.
- ۲۴- فرداگرایی ناشی از بریده شدن دست از امروز و دیروز و متلاشی ساختن واقعیات با قطعات گسیخته زمان
- ۲۵- ناسازگاری قول و عمل گردانندگان جوامع و وسیله قرارداد پیمان‌ها برای تثبیت خویش نه برای عمل به آن‌ها
- ۲۶- ناتوانی گردانندگان جوامع از قابل پذیرش ساختن اصول و مبانی حیات برای مردم به طوری که مردم واقعا از حیات مستند به دلیل برخوردار باشند.
- ۲۷- محرومیت مردم از حقوق پایه‌ای سه‌گانه: الف - حق حیات ب - حق کرامت ج - حق آزادی معقول که خود به اقسامی تقسیم می‌شود.
- ۲۸- شیوع خودکشی‌های مستند به بی‌اساس تلقی شدن حیات
- ۲۹- آیا رابطه فرد و اجتماع و دولت در پدیده سیاست حل شده است؟

۳۰- روزی فرا خواهد رسید که این ادعاهای پرطمطراق (تکامل و ترقی و تعالی و تمدن!) بشر مخصوصا مدیریت‌های جوامع با کمال صراحت با واقعیات روبرو شوند و واقعیات را عینا بازگو کنند و واقعیات را صحیح ارزیابی کنند!!

۳۱- آیا مرزهای منطقه ممنوع ورود جان‌های آدمیان تعیین شده است؟!؟

۳۲- آیا صرف هزینه‌ها و انرژی‌های مغزی و عضلانی بی‌حد و شمار در راه مرتفع ساختن موانع زندگی که با دست هموعان خود انسان به وجود می‌آید و قطعا صدها بلکه هزاران بار بیش از

آنست که در راه مرتفع ساختن موانع طبیعی باید صرف شود، تقلیل پیدا خواهد کرد؟!؟

۳۳- آیا کار و تکاپوی بشری ارزش خود را در می‌یابد و به راضی ساختن بشر به برآورده شدن خواسته‌های مصنوعی‌اش که خود آنها را ایجاد می‌کنند، قناعت نخواهند ورزید؟!؟

۳۴- سیاست خواهد توانست امیدها و آرزوهای معقول انسان‌ها را در به وجود آمدن حیات معقول تحقق بخشد!!

۳۵- مدیریت‌ها خواهند توانست قانون بسیار حساس وسیله و هدف را به طور منطقی حل کنند!

۳۶- روزگاری فرا می‌رسد که همه نظام‌های سیاسی و سیاستمداران طرق مختلف ایجاد محبت واقعی در دل انسان‌ها به یکدیگر را به رسمیت بشناسند و آن را بر همه مردم جامعه تعلیم بدهند؟

۳۷- سیاست و سیاستمداران خواهند پذیرفت که تکلیف قطعی آن‌ها است که از عهده به فعلیت رساندن استعدادهای عالی انسان‌ها و بارور ساختن آن‌ها برآیند!!

۳۸- آیا مدیریت‌ها بالاخره اعتراف خواهند کرد که آنان جز تنظیم ناقص بعد ماشینی انسان‌ها در رابطه با یکدیگر مانند پیچ و مهره‌های یک ماشین تصنعی (با اینکه طبیعت انسان‌ها دو بعد بسیار اساسی دارد، ماشینی و فوق ماشینی) کاری درباره مردم انجام نداده‌اند؟!؟

۳۹- آیا نظام‌های سیاسی و سیاستمدار اعتراف خواهند کرد که به وجود آمدن یک نظام سیاسی گسیخته از نظامات دیگر حیات آدمی مانند دین و حقوق و اخلاق و فرهنگ، نمی‌تواند دردهای انسان‌ها را درمان کند و سیاست برای سیاست، همان بازی را به سر انسان‌ها خواهد آورد که پول برای پول، هنر برای هنر، نظامی‌گری برای نظامی‌گری، مقام برای مقام نه برای انسان؟!؟

۴۰- آیا سیاست و سیاستمدار روزی خواهد فهمید که اگر بنی نوع انسان دارای هزار بعد باشد و نهصد و نود و نه بعد آن مادی، و یک بعد آن معنوی باشد، و سیاست و سیاستمدار هیچ توجهی به آن یک بعد نداشته باشد، آن سیاست و سیاستمدار به انسان خیانت کرده است؟!؟ چه رسد به اینکه حداقل نیمی از آن ابعاد، مادی و نیمی دیگر معنوی است.

۴۱- آیا تاکنون در ادبیات اقوام و ملل گذشته، به آن سخنان و مقاله‌ها و اشعار (مقصود بشر ماقبل ناآگاه ماشین و سیطره ناآگاه‌تر اداره‌کنندگان منفعت‌پرست بر زندگی ماشینی) که درباره احساسات خود در ارتباط با شکوه و زیبایی‌های طبیعت و هم‌نوع خود و درباره زیبایی‌های معقول مانند: دادگری و حق‌گرائی ابراز کرده است، دقت کرده‌اید؟ (قطعاً دیگر امروزه از آن همه احساسات لطیف و عمیق بشر خبری نیست)

۴۲- چه کسی تردید دارد در اینکه مدیریت انسان‌ها تاکنون نتوانسته است تضادهای کشنده را از صحنه زندگی دسته جمعی انسان‌ها برداشته و به جای آن‌ها رقابت‌های سازنده را جانشین نماید؟! ۴۳- آیا تاکنون در این مساله نیاندیشیده‌اید که: چه شده است که علم قداست و عظمت خود را از دست داده، و به جای آن قداست، توبیخ و لعنت و نگون‌بختی به خود خریده است؟! ۴۴- ترقی و تکامل آن!! به جایی می‌رسد که به نام مدیریت علمی، انسان تا حد گوریل‌های باهوش و

باگاوهای نر عضو جامعه‌ای قرار می‌گیرد که تیلور آن را ایده‌آل زندگی انسانی می‌داند!! ۴۵- آیا هر فردی که عضوی از جامعه قرار می‌گیرد، پس از آگاهی و تعقل لازم درباره موجودیت خود از نظر استعدادها، امکانات و نیازها، و به طور کلی پس از شناخت و دریافت خویشتن، عضوی از جامعه می‌شود یا به طور جبری و ناآگاه؟ و به تعبیر دیگر: عضویت او در جامعه، پدیده‌ای است که به طور جبری و ناآگاه پیش آمده است و او باید در همان جامعه زندگی کند. ۴۶- مطلق شدن پول: اگر هیچ دلیلی برای اثبات ناتوانی بشر از اداره حیات خویشتن وجود نداشت جز فاجعه پول که همواره حقائق با ارزش را بی‌ارزش و بالعکس ارزش‌ها را با ارزش نموده است، کافی بود؟

۴۷- تورم شدید خودمحموری و رسیدن آن به بیماری نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی ۴۸- آیا بالاخره علوم انسانی مخصوصاً روان‌شناسی اعتراف خواهد کرد که همه چیز را می‌شناسد، به جز روان و روح آدمی که موضوع مباحث خود آنها است؟ آیا می‌توان گفت سیاست و سیاستمداران با این وضع بر روح و روان انسان‌ها خدمتی انجام داده‌اند؟

۴۹- آیا سیاست‌ها و سیاستمداران خواهند توانست مواد عقلانی و احساسی صحیح برای تمایلات افراد جامعه آماده نمایند؟ (هنوز گردانندگان فکری نتوانسته‌اند در تعریف انسان (آن‌چنانکه هست) و تعیین تکلیف برای انسان آن‌چنانکه باید قدم منطقی مربوط را بردارد)

۵۰- درد بسیار ناگوار انسان در مسیر سرگذشتش عبارتست از: بی‌توجهی به چهل و نه درد زجرآور که در این مبحث آوردیم. و ناگوارتر از این درد، به شوخی گرفتن چهل و نه درد مزبور و نسبت

---

دادن اوتوپيائي (آرمانگرائی تخیلی) به رادمردانی است که از دردهای مزبور احساس شکنجه نموده و درصدد برطرف کردن حداقل یکی از آنها بر می آیند، بگذارید انسان‌شناسان این مسائل را شوخی و اوتوپيائي تلقی کنند. (ص ۹۱-۶۵)

## قسمت دوم

### بحث یکم - ضرورت اشتراک همه افراد جامعه در تنظیم حیات اجتماعی خود و مدیریت آن از دیدگاه اسلام

برای اثبات این معنی که مکلف بودن هر انسانی به شرکت در نظم و مدیریت حیات اجتماعی و فردی خود از دیدگاه اسلام از همه دلایل چهارگانه معتبر می‌توان بهره برد:

**دلیل اول - قرآن کتاب الهی:** آیات فراوانی در قرآن مجید تکلیف مزبور را بر همه افراد جامعه اثبات می‌نماید.

**دلیل دوم - سنت پیامبر اعظم و ائمه معصومین علیهم السلام:** احادیث معتبری که لزوم تکاپوی جدی انسان‌ها را در به وجود آوردن زندگی اجتماعی سالم که مقدمه ضروری حیات معقول است که خود مقدمه محیای و مماتی لله (زندگی و مرگ الهی) است، گوشزد می‌کند فوق شمارش است.

**دلیل سوم - اجماع:** با اینکه دو دلیل گذشته با کمال صراحت و قطعیت وجوب دخالت و شرکت هر انسانی را در تنظیم و مدیریت حیات اجتماعی خود اثبات کرده است، لذا نیازی به استناد به اجماع نیست، با این حال اگر اجماع در این بحث توضیح داده شود، مسئله روشن‌تر می‌گردد. بدیهی است که زندگی بشر در این دنیا برای آن رشد و کمال است که بوسیله عبادت حاصل گردد، اگر جامعه‌ای که فرد مسلمان در آن زندگی می‌کند، از امنیت حیات اجتماعی و شئون زندگی دسته‌جمعی که خواه ناخواه حیات فرد و تکاپوهایش به آن پیوسته است، محروم باشد، آیا به هدف فوق (عبادت) می‌توان نائل گشت؟ قطعاً خیر. پس دخالت و شرکت در تنظیم و مدیریت حیات اجتماعی برای هر کسی که واجد قدرت و آگاهی است واجب بالاجماع المحصل است.

**دلیل چهارم - حکم عقل:**

۱- انسان حیوانی است که حیات او دارای دو بعد اساسی است: بعد اول: هویت فردی که دارای استعدادها و غرائز و مختصات فراوانی است. بعد دوم: قرار گرفتن آن هویت فردی در ارتباط با افرادی دیگر در جامعه‌ای که همه آنان به طور مجموعی تشکل یافته زندگی می‌کنند.

- ۲- همان گونه که به فعلیت رسیدن استعدادها و مختصات هویت فردی و بهره‌برداری صحیح از غرائز یک فرد نیازمند شناخت قوانین مربوطه و اجرای آنها می‌باشد، همچنین برای به وجود آمدن جامعه‌ای که زندگی مجموعه تشکل یافته افراد در آن جامعه در مسیر حیات معقول قرار بگیرد، باید قوانین اصلاح کننده حیات هویت فردی و حیات مجموعه تشکل یافته اجتماعی به مرحله اجرا در آیند.
- ۳- در این قضیه هم نمی‌توان تردید کرد. حقیقت چنین نیست که عده‌ای معدود بتوانند از عهده شناخت همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها و تشخیص صلاح و فساد آن برآیند، مخصوصا با گسترش شگفت‌انگیز آن ابعاد با گذشت زمان و افزایش روابط انسان‌ها و جوامع با یکدیگر که نیاز به علوم و آگاهی‌های متنوع‌تر درباره حیات فردی و اجتماعی دارد از قدرت و امکانات محدود، خیلی بالاتر می‌رود.
- ۴- اشتراک هر فردی در سیاست حیات اجتماعی خود موجب می‌شود که جامعه تا حداکثر ممکن است اصلاح شود و تحقق اصلاح در جامعه به نوبت خود در نائل ساختن هر فردی برای آمال و اهداف حیات معقول به طور شایسته و موثر واقع می‌گردد.
- ۵- اکثریت قریب به اتفاق مردمی که خود را دارای قدرت دیده‌اند، به همان اندازه قدرت که در اختیار دارند، بی‌نیازی از همه اصول و قوانین تنظیم کننده حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را در درون خود احساس می‌نمایند و این احساس است که طغیانگری به وجود می‌آورد.
- ۶- بی‌اطلاعی اکثریت قریب به اتفاق گردانندگان بعد اجتماعی حیات انسان‌ها (که سیاست نامیده می‌شود) از علوم انسانی، مخصوصا از اصول و قوانین مربوط به انسان در هر دو منطقه انسان آن چنانکه هست و انسان آن چنانکه باید، دردها و مصیبت‌هایی به بار می‌آورد که فقط شرکت خود انسان‌ها می‌تواند آن‌ها را از بین ببرد، یا تا آن حد از آن‌ها بکاهد که قابل تحمل باشد، و احساس پوچی زندگی را منتفی بسازد. (ص ۹۴-۱۰۵)

## قسمت سوم

### مبادی تحقیق در فرمان مبارک

**بحث یکم - یک مقایسه اجمالی میان بعضی از فرمان‌های سیاسی مشهور و فرمان مبارک**  
تاکنون فرمان‌هایی فراوان از زمامداران و امرا به کارگردانان خود، در تاریخ ثبت شده از آن جمله نامه ارسطو به اسکندر و فرمانی که شاپور فرزند اردشیر به پسرش نوشته است. مفصل‌ترین فرمان‌هایی که در اداره جامعه‌ای صادر شده است، فرمان طاهر بن‌الحسین به فرزندش عبدالله که زمامداری دیار بیه در اختیار داشت صادر کرده است.

در خصوص فرمان مبارک حضرت علی بن ابیطالب (ع) چند نکته قابل توجه است:

- ۱- احتمال تقلید فرمان‌هایی که پس از فرمان حضرت علی (ع) نوشته شده است بسیار است، چرا که مقدار فراوانی از جملات آن فرمان‌ها به قدری شباهت به جملات فرمان حضرت علی (ع) دارد که بعید به نظر می‌رسد، همه آن‌ها از باب توارد ذهنی باشد، یعنی بدون اقتباس لاحق از سابق انجام گرفته باشد.
- ۲- نورانیت و فروغ الهی که در جملات امیرالمومنین علیه‌السلام مشاهده می‌شود، در هیچ نامه‌ای موجود نیست.
- ۳- تقوی و حکمت و عرفان و شجاعت و بلاغت فوق‌العاده امیرالمومنین علیه‌السلام به هیچ وجه در تاریخ حیات هیچ نویسنده‌ای یافت نمی‌شود. (ص ۱۰۸-۱۰۷)

### بحث دوم - یک مقایسه اجمالی میان اعلامیه جهانی حقوق بشر و مبادی حقوق کلی انسان‌ها در فرمان مبارک و به طور کلی از دیدگاه اسلام

در سال ۱۹۴۸ میلادی مقداری مواد حقوقی به عنوان اعلامیه جهانی بشر در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب ۴۸ عضو از ۵۸ عضو آن زمان در سازمان ملل رسید، و ۸ عضو دیگر که هر یک برای خود دلیلی



داشت، به این اعلامیه رای ممتنع دادند، و رای مخالف وجود نداشت، امتیازات بسیار مهمی که فرمان مبارک در مقابل اعلامیه جهانی حقوق بشر دارد، فوق‌العاده جالب توجه است، از آن جمله:

۱- در محتویات فرمان مبارک مشاهده می‌شود که هم کلیات حقوق زندگی اجتماعی انسان‌ها را در بردارد و هم حقوق جان‌های آدمیان را که برای وصول، به هدفی والاتر از زندگی طبیعی محض در این دنیا خلق شده‌اند تامین می‌نماید.

۲- واضع فرمان مبارک یک نفر است (حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام)، درحالی‌که به نقل از جرج جرداق واضع اعلامیه جهانی حقوق بشر بیش از دو هزار متفکر جوامع و ملل مختلف دنیا بوده است.

۳- اغلب وضع‌کنندگان اعلامیه مردمانی بوده‌اند که بار معیشت سالیان عمرشان را بر دوش ملل و جوامع خود حمل نموده‌اند درحالی‌که واضع فرمان مبارک با کمر لیف خرمائی و کفش‌ها و پیراهن وصله خورده و تغذیه از نان جو و دیگر مواد پائین معیشت، زندگی می‌کرده است.

۴- آگاهی و مراتب علمی و حکمی همه جانبه واضع فرمان مبارک درباره انسان به هیچ‌وجه با اطلاعات محدود واضعین اعلامیه که حقوق‌دانان معمولی بوده‌اند، قابل مقایسه نمی‌باشد.

۵- امیرالمومنین علیه‌السلام فرمان مبارک را در حدود ۱۳۲۹ سال پیش از زمان وضع اعلامیه صادر فرموده است.

۶- هزاران مجلد کتاب‌های مربوط به قانون و حقوق و دیگر قراردادهای اجتماعی و میلیون‌ها مجلد کتاب مربوط به علوم انسانی در اختیار واضعین اعلامیه بوده است، در صورتی که امیرالمومنین علیه‌السلام یک معلم و مربی (پیامبر اعظم) و یک کتاب (قرآن) را در اختیار داشت.

۷- واضع فرمان مبارک خود، پیش از همه تسلیم و مطیع فرمانی بوده است که خود آن را صادر فرموده است. در برابر قانونی که صادر فرموده است همان تسلیم و خضوع را داشته است که از دیگر مردم جامعه آن را انتظار داشته است.

۸- عمده و بزرگترین دولت‌های متحد که در وضع اعلامیه حقوق بشر شرکت نموده و آن را پذیرفته‌اند، همان‌ها هستند که حقوق انسان‌ها را از آنان سلب می‌کنند در صورتی که حضرت علی بن ابیطالب (ع) هر جا که قدم گذاشت و سخنش شنیده شد با استبداد و انحصارطلبی مخالفت می‌کرد و برای دفاع از حقوق افراد و جوامع شهید شد. (ص ۱۱۰-۱۰۹)

### بحث سوم - هدف از اجرای فرمان مبارک

۱- دریافت مالیات مصر: همواره عده‌ای در جامعه پیش از آنکه تولید کنند، به صرف مواد معیشت نیازمند می‌باشند، به اضافه نیازهای عمومی مانند انتظامات، اصلاح طرق، و نگهداری از حدود و آموادگی برای دفع دشمن و صدها موضوع مربوط به زندگی اجتماعی، این دو پدیده را بایستی از کار و کوشش و آنچه که متعلق به مردم اجتماع است تامین نموده، عمده‌ترین وسیله این تامین، مالیات است. در اسلام نیز این تامین از مالیات به عنوان یک اصل ضروری طرح شده است.

۲- جهاد برای دفع دشمن مصر: شهادت را حضرت امیر در میان جهاد مبارک‌ترین و سعادت بخش‌ترین مرگ بیان کرده‌اند، زیرا شهادت در عرصه جهاد، در حقیقت فداکاری در راه حیات و کرامت و آزادی معقول بندگان خداست، و چه شرافتی و عظمتی بالاتر از این.

۳- اصلاح نمودن اهل مصر: این فرمان مبارک که تنظیم شده یک شخصیت کمال یافته الهی است، و با نظر به شئون زندگی او، اساسی‌ترین هدف خود را پس از تنظیم امور اقتصادی که عامل ادامه حیات طبیعی است و پس از برطرف کردن عامل مخل زندگی که دشمن است، به وسیله جهاد معرفی می‌کند و با این هدف به ضرورت تکاپوی امور سیاسی و حقوقی و فرهنگی و اخلاقی را در به وجود آوردن زمینه تکامل تاکید می‌کند.

۴- آباد ساختن شهرهای مصر: حضرت پس از اصلاح مردم، اصلاح و آبادی شهرها را بیان داشتند. یعنی نخست ساکنان شهرها را اصلاح کنید، یا به اصلاح ساکنان شهرها که انسان‌ها هستند بیش از آبادی معمولی شهرها اهمیت بدهید. اصلاح شهرها یعنی ساختمان‌های شهرها وسیله خوبی برای حیات طبیعی و معنوی انسان‌ها باشد، نه اینکه هم اندیشه‌ها، بودجه‌ها و دیگر نیروها صرف زرق و برق و تجملات کاخ‌ها باشد. (ص ۱۱۶-۱۱۱)

### بحث چهارم - دو مبنای عمده مواد منشورها که انسان را به طور عام منظور نموده‌اند.

مبنای یکم - اصالت خود انسان در حیثیت و کرامت و آزادی و ارزش و شایستگی او به مراعات حق و عدالت درباره خود و دیگر انسان‌ها.

مبنای دوم - اصالت انسان بدان جهت که وابسته به خداست و با حکمت و مشیت و بالغه آن ذات اقدس لباس هستی پوشیده است و خداوند سبحان مراعات حقوق حیات و کرامت و آزادی معقول انسان را در مسیر حیات معقول و حتی در حیات طبیعی معمولی غیر مزاحم، مورد دستور اکید قرار داده است.

موضوع یکم - انسان از آن جهت که انسان است مادامی که مخل حقوق حیات و کرامت و آزادی معقول انسان‌های دیگر نباشد، ذاتا دارای حق حیات و حق کرامت و حق آزادی معقول است.

موضوع دوم - انسان از آن جهت که وابسته به خدا است و با حکمت و مشیت بالغه آن ذات اقدس لباس هستی پوشیده است شایسته دارا بودن به حقوق سه گانه مزبور است. در فرمانی که امیرالمومنین علیه‌السلام به مالک اشتر مقرر فرموده است، انسان با نظر به هر دو موضوع دارای حقوق سه گانه شناخته شده است. (ص ۱۱۷-۱۱۶)

### بحث پنجم - تعریف مختصر درباره مالک بن الحارث الاشتر

- ۱- نخستین فضیلتی که درباره این انسان بزرگ قابل توجه است، اینست که تا حدود بسیار زیاد امیرالمومنین علیه‌السلام را شناخته و مطابق معرفتی که درباره آن بزرگوار به دست آورده بود، به کوشش و تکاپو در همان مسیر الهی که آن بزرگوار حرکت کرده است، پرداخته و فداکاری‌ها نموده است.
- ۲- مالک فردی بود که برای کسانی که در حق او نادانسته ظلم می‌کردند، در محضر خداوند دعا می‌فرمود.
- ۳- شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی می‌گوید: مالک اشتر مردی است جلیل‌القدر و دارای مقامی بزرگ، و ارتباط اختصاصی او با امیرالمومنین علیه‌السلام آشکارتر از آن است که به کسی پوشیده بماند.
- ۴- امیرالمومنین بر مرگ مالک تاسف خورد و فرمود: نسبت مالک به من نسبت من به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود.
- ۵- شجاعت کم نظیری که تاریخ از مالک اشتر به یاد دارد، بدون تصور یک انسان فوق‌العاده در چهره او قابل درک نمی‌باشد.
- ۶- روایت است که حضرت امیر پس از شنیدن خبر شهادت مالک در نهایت تاسف، فرمودند: چه مالکی؟ دیگر کجاست برای ما مثل مالک با شخصیت بزرگش.
- ۷- مالک اشتر از بزرگان تابعین (آنان که خود پیامبر (ص) را ندیده و صحابه آن حضرت را دیده اند) و روساء و پارسایان تابعین بوده است. (ص ۱۲۱-۱۱۸)

## قسمت چهارم

### دستور موکد امام به خودسازی مالک اشتر که در راس حکومت و اجراکننده حکومت و فرمان است.

امیرالمومنین علیه‌السلام در این فرمان مبارک با اصرار شدید، مالک اشتر را به تقوی و مهار کردن شهوات نفس اماره و پرهیز از کبر و غرور دستور داده است. در این فرمان مخصوصا در مقدمه آن، ساختن شخصیت مالک به وسیله تقوی برای آماده ساختن او از برخورداری از وجدان کار مدیریت جامعه، شدیداً مورد توجه و اهمیت امیرالمومنین علیه‌السلام قرار گرفته است، این توجه و اهمیت به درجه‌ای است که هر انسان صاحب‌نظر و وارسته را وادار می‌کند که با خود بگوید: اگر امیرالمومنین علیه‌السلام می‌خواست در این فرمان خود مالک اشتر را تادیب نماید و او را در مسیر رشد انسانی قرار بدهد، بیش از این، اصرار به شخصیت‌سازی درباره خویشان نمی‌فرمود.

دستور اکید و اصرار شدید امیرالمومنین برای ساختن شخصیت مالک که می‌رود مدیریت یک جامعه بسیار بزرگ را به دست بگیرد که دارای تاریخی کهن و با اهمیتی است که در پشت سر گذاشته است بر چهار نوع انجام گرفته است.

نوع یکم - توصیفی است که امیرالمومنین علیه‌السلام در آغاز و اثناء و پایان فرمان درباره کلمه خویشان فرموده است.

نوع دوم - دعاها و نیایش‌هایی است که امیرالمومنین علیه‌السلام در پایان فرمان بیان فرموده است.

نوع سوم - دستورات مستقیم است که امیرالمومنین علیه‌السلام در بیش از ۱۶ مورد برای تربیت و ساخته شدن شخصیت مالک فرموده است.

نوع چهارم - دستورات غیر مستقیم است که همان مواد فرمان مبارک است که امیرالمومنین علیه‌السلام برای اداره جامعه صادر فرموده است.

اکنون می‌پردازیم به دستورات امام علیه‌السلام به خودسازی مالک اشتر که اجراکننده فرمان است.

نوع یکم - از سازندگی و تربیت شخصیت مالک اشتر که توصیف امیرالمومنین درباره خویشتن است. زمامداری که این فرمان را مقرر می‌دارد بنده خدا علی بن ابیطالب است. نویسنده این فرمان در عین حال که دارای قدرت و امتیازات فراوانی است، هرگز انسان بودن خود را فراموش نمی‌کند.

نوع دوم - دعا‌های بسیار سازنده‌ای است که در آخر این فرمان درباره خود و مالک اشتر به جای می‌آورد.

نوع سوم - دستورات مستقیم است که امیرالمومنین علیه‌السلام به مالک اشتر می‌فرماید و با این دستورات الهی و مستقیم، شخصیت مالک اشتر را آماده حرکت در مسیر مدیریت مجموعه‌ای از انسان‌های معنی‌دار در جهانی معنی‌دار می‌فرماید.

این دستورات همان‌گونه که وجدان کار مدیریت را در درون مالک و هر مدیری که در یک جامعه اسلامی این ماموریت ربانی را بر عهده بگیرد، بیدار می‌سازد و آن را تقویت می‌نماید، خود از همان وجدان بیدار و نیرومند نیز آبیاری می‌گردد. یعنی مالک اشتر در اجرای یکایک موارد این فرمان مقدس با وجدانی بیدار و نیرومند عمل می‌نماید. (ص ۱۳۲-۱۲۳)

### دستور ۱- تقوای الهی را پیشه کنید

بحث یکم - توضیحی درباره تقوا و تقوای سیاسی و دیگر امور اداره کننده بشری آنچه که برای شناخت ماهیت تقوی باید مورد اهمیت و دقت قرار بگیرد، اقسام اساسی صیانت است که بدین ترتیب است:

- ۱- صیانت ذات طبیعی
- ۲- صیانت ذات مطلوب (ایده آل)
- ۳- صیانت ذات تکاملی (ص ۱۳۳-۱۳۲)

### بحث دوم- تقوای سیاسی یک تکاپوی اضافه بر تقوای شخصی است

باید در نظر گرفت که تقوای سیاسی عبارتست از: بارور ساختن صیانت ذات تکاملی در توجیه حیات معقول مردم جامعه یعنی اضافه بر تقوای شخصی که تعریف کردیم، باید زمامدار و همه مقامات سیاسی دارای این تقوی هم بوده و باشند که هر گونه معلومات و تجارب و استعداد‌های مربوط به توجیه حیات معقول مردم جامعه را دارا و با کمال اخلاص و حداکثر استفاده از آنها را داشته باشند.

این وظیفه از کلمه اصلاح کل حال مردم مشخص می‌شود که یکی از هدف‌های چهارگانه اجرای این فرمان مقدس به وسیله مالکک اشتر محسوب شده است.

ارتباط چهارگانه حیات با انسان شامل موارد زیر می‌باشد:

۱- ارتباط انسان با خویشتن

۲- ارتباط انسان با خدا

۳- ارتباط انسان با هستی

۴- ارتباط انسان با هم‌نوع خود (ص ۱۳۵-۱۳۴)

**بحث سوم - حالت جامعه‌ای که از یک فرهنگ پویای سازنده و تقوای سیاسی اسلام برخوردار نباشد**  
مطلب فوق خالی از دو حالت زیر نخواهد بود:

۱- عوامل جبری با ضوابط آهنین و کیفی‌های بسیار تند و بی‌امان، چونان پتک آهنین آهنگران که بر آهن‌ها کوبیده می‌شود و با دگرگون ساختن وضع و شکل آن‌ها، آن‌ها را برای استفاده آماده می‌سازد، افراد و گروه‌ها و نهادهای آن جامعه را اداره نماید که در این حالت انسانی وجود ندارد، تا برای او فرهنگی، حقوقی، اخلاقی، مذهبی تصور شود.

۲- اعضای جامعه به آن زندگی تن دهند که ضرورت زنده ماندن آن را تحمیل می‌کند، بدون ایمان و پذیرش به هیچ اصل و قانونی، ناچار اعضای چنین جامعه‌ای باید انطعاف‌پذیری شدیدی را برای تحمل تضاد و تضاد شدید خواسته‌ها و تمایلات نامحدود و بی‌محاسبه به دست بیاورند و بر مبنای زندگی هیچ چیزی شرط هیچ چیز نیست آن زندگی بی‌اصل و قانون را سپری کنند.  
(ص ۱۳۷)

**بحث چهارم - آیا با فرض تضاد حاکم در درون آدمیان امکان آن هست که مردم بتوانند حیات فردی و اجتماعی خود را با حاکمیت خرد اداره کنند و از این راه زمینه‌ای را برای به فعلیت رساندن یک سیاست صالح و سازنده آماده نمایند؟**

آنچه که تجارب تاریخی درباره انسان نشان می‌دهد و دلایل و شواهد عینی درباره استعدادها و رفتارهای او اثبات می‌کند، اینست که بشر می‌تواند تضاد حاکم در درون خود را از راه تعلیم و تربیت و ارشاد عمومی و خصوصی به سود حاکمیت خرد در حیات فردی و اجتماعی خود حل و فصل نماید و حداقل به طور نسبی از حیات معقول بهره‌ور گردد. (ص ۱۳۹)

بحث پنجم - تقوای سیاسی چه معنا دارد که بدون آن حیات اجتماعی مردم مختل است؟

تقوای سیاسی عبارت است از آمادگی کامل سیاستمدار برای بدست آوردن و بکار بستن کامل معلومات و تجارب و بهره‌برداری از استعدادهای مربوط به توجیه حیات معقول مردم جامعه با کمال اخلاص (ص ۱۴۲)

بحث ششم - تقوای منش‌های اجتماعی دیگر و اینکه تقوای سیاسی زمامدار شرط لازم تحقق تقوای منش‌های اجتماعی است.

منش عبارت است از استعداد به فعلیت رسیده در امری از امور حیات که به صورت ملکه درآمده و توانائی توجیه من انسانی را دارا می‌باشد، مانند منش مدیریت، منش نظامی، منش هنری و غیره ما در همین فرمان مبارک دستورات شدید امیرالمومنین علیه‌السلام را به مالک درباره داشتن تقوای سیاسی و آماده کردن جامعه برای پروراندن منش‌های با تقوی، با کمال صراحت می‌بینیم، یعنی به اضافه اینکه امیرالمومنین علیه‌السلام خود مالک را مکرراً برای داشتن تقوای سیاسی دستور می‌دهد، مالک را به ایجاد تقوا در منش‌های متنوع جامعه موظف می‌سازد. (ص ۱۴۴)

## دستور ۲- اطاعت خداوندی را بر همه چیز مقدم بدارد

اطاعت یعنی در همه لحظات زندگی، چه در محراب عبادت و چه در میدان جنگ، خواه در مسند حکومت و خواه در هنگام بستن تعهدها با هم مکتبان خود و دیگران، خود را در پیشگاه الهی تلقی نمایی. (ص ۱۴۸)

## دستور ۳- تبعیت از اوامر خداوندی در قرآنش.

توصیه می‌کند که از دستورات خداوندی که خدا در کتابش فرستاده است، چه تکالیفی را باید پیروی کند. این تکالیف باید و نبایدها دستوراتی است که هیچ‌کسی بدون پیروی از آنها به سعادت نایل نمی‌گردد و هیچ‌فرد و جامعه‌ای دچار شقاوت نمی‌شود مگر با انکار نمودن و ضایع کردن آنها. دستور سوم یعنی وجوب تبعیت از کتاب و سنت پیامبر اکرم (ص). (ص ۱۸۳)

## دستور ۴- یاری کند خدا را

یاری خدا یعنی تطبیق قلب و عضلات و زبان بر مشیت خداوندی در کارگاه هستی. یاری خدا یعنی هماهنگ ساختن اراده انسانی با اراده خداوندی در عرصه پرتکاپوی حیات. (ص ۱۸۴)

**دستور ۵ - جلوی شهوات و طغیانگری‌های نفس خود را بگیرد.**

اگر غرایز طبیعی با اصول معقول مهار نشوند، نخست شخصیت آدمی را متلاشی می‌سازند سپس شخصیت دیگران را اسباب بازی تلقی می‌کنند، و بالاخره معنای واقعی خود را از هم دست می‌دهند. (ص ۱۸۵)

**هشدار جدی به مالک درباره وجدان حساس تاریخ**

متوجه باش که چهره هر دو گروه دادگر و بیدادگر در وجدان حساس تاریخ ضبط می‌شود. همان‌طور که تو در امور خدمت گزاران پیش از خود نگریده‌ای، مردم در امور تو خواهند نگرید. اگر بندگان صالح خدا درباره شخصیتی یا جریانی اطلاع بدهند، قطعاً واقعیتی را بازگو می‌کنند. این حقیقت را باید در تاریخ‌شناسی و علوم انسانی مربوطه در نظر گرفت که شیوع و شهرت قضایا درباره شخصیت‌ها بر دو نوع عمده تقسیم می‌گردد:

نوع یکم - عامل شیوع و شهرت قضیه چه درباره شخصیت و چه درباره جریان مردم ناآگاه معمولی بوده باشند که هر چیزی را که بشنوند می‌پذیرند، مخصوصاً اگر آنچه را که شنیده‌اند شگفت‌انگیز نیز بوده باشد، این نوع شیوع و شهرت نه تنها دارای ارزش نیست، بلکه بدان جهت که شایع‌کنندگان ناآگاه جنبه عامل وسیله‌ای برای انتقال خبر دارند و بس، هیچ‌گونه اندیشه و تحقیق در آنچه که می‌شنوند انجام نمی‌دهند، لذا ممکن است این نوع شیوع و شهرت ضرر‌بارترین اثر را برای انسان‌های جامعه به وجود بیاورد.

نوع دوم - عامل شیوع و شهرت مردم آگاه و با تقوی هستند که بدون اطلاع مستقیم یا غیر مستقیم ولی از واسطه‌های مورد اطمینان نه قضیه‌ای را تصدیق می‌کنند و نه آن را اشاعه می‌دهند، و شاید تعبیر به بندگان خدا با اعتراف به این معنی که بندگان خدا هستند، بدون سند و دلیل مطلبی را نمی‌پذیرند و نمی‌گویند.

(ص ۱۹۲-۱۸۷)

**دستور ۶ - بهترین ذخیره را برای خود ذخیره عمل صالح تلقی کن. (ص ۱۹۳)****دستور ۷ - مالک خویشان باش**

هشدار جدی به مالک درباره اینکه خدا مافوق همه است و تو را با جامعه‌ای که زمان امورش را به دست خواهی گرفت آزمایش می‌کند. (ص ۱۹۴)



**دستور ۸ - رحمت و محبت و لطف بر مردم جامعه را با قلبت دریافت کن**

بهترین و آرمانی‌ترین مدیریت آنست که محبت حقیقی به خود و اجزای مجموعه مورد مدیریت خود بورزد، همان‌گونه که به اجزای شخصیتش محبت می‌ورزد، نه برای آنکه بهتر بتواند آن‌ها را استثمار کند. باید همگان بدون استثناء از رحمت و محبت و لطف و داد‌گری تو برخوردار شوند. (ص ۱۹۸-۲۰۰)

**دستور ۹ - هرگز مگو امیر شده‌ام و هر گونه امر کنم باید اطاعت شوم**

هیچ چیزی برای نابود کردن وجدان مدیریت موثرتر از آن نیست که مدیر چشم از حقیقت ببندد و خدا را فراموش کند و انسان‌ها را وسیله تورم خود (من فرورفته در لجن) خود قرار بدهد. (ص ۲۰۰)

**دستور ۱۰ - با توجه به عظمت خداوندی گردنکشی‌هایت را مهار و عقل غائب شده‌ات را به مغزت برگردان.**

اگر کسی عظمت خداوندی را دریابد پی به حقارت خود می‌برد و متواضع می‌گردد (ص ۲۰۱)

**دستور ۱۱ - هرگز درصدد تشبه به عظمت خداوندی مباش زیرا که سقوط حتمی را به دنبال دارد.**

تخیل سلطه مطلقه بر انسان‌ها است که مستلزم تلقین خداگونه بودن بر خویشان است!! چه بسیارند کسانی که با هوای ریاست و زعامت، سلطه قراردادی چند روزه یا قدرت طبیعی عاریتی، خود را بی‌نیاز از همه چیز می‌بینند و با این بیماری "من به هر حال باید اطاعت شوم" و "من هدف و دیگران وسیله"، ادعای هم‌سری و همسانی با خدا و تشابه در عظمت و جبروت او دارد. (ص ۲۰۲)

**دستور ۱۲ - با هیچ کس و به هیچ وجه برخلاف انصاف و عدالت رفتار مکن زیرا خدا دشمن ستمکاران است. (ص ۲۰۳)****دستور ۱۳ - از علماء علم را، و از حکماء حکمت را دریاب.**

در آموختن حقائق از دانش دانشمندان و از بحث و کاوش حکماء در حداکثر برخوردار باش. امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: با دو گروه ارتباط دائمی داشته باش:

- ۱- گروه دانشمندان که واقعیات را از دید علمی محض می‌نگرند و آنها را با اصول و قواعد مستند به تجربیات و مشاهدات توصیف و مورد تصرف و تغیر برای نیازهای مادی و معنوی قرار می‌دهند.
- ۲- گروه حکماء که همان واقعیات را با کل‌نگری و دریافت وحدت‌های عالی‌تر در هستی مورد کاوش و تحقیق و تفسیر قرار می‌دهند. بنابراین، برای آگاهی و اطلاع از مردم جامعه آن‌چنان که هستند و آن‌چنان که باید باشند، از هر دو نوع معرفت دانشی (علمی) و حکمی مخصوصاً بدان‌جهت که سروکار تو با انسان‌ها است، و مدیریت آنان را پذیرفته‌ای، ضرورت قطعی دارد.
- (ص ۲۰۸-۲۰۶)

#### دستور ۱۴- بهترین اوقات را برای حفظ ارتباط با خدا نگهدار

ساعتی که برای حضور در بارگاه خدا انتخاب می‌شود باید بهترین ساعتها باشد. اگر نیت تو در فعالیت‌هایی که انجام می‌دهی صالح باشد و زندگانی مردم که تو مدیریت آن را به عهده گرفته‌ای سالم و جلوه‌ای از حیات معقول باشد، تو در همه آن فعالیت‌ها در حضور خداوند به سر می‌بری.

(ص ۲۱۰-۲۰۸)

#### دستور ۱۵- به پرهیز از خودپسندی که اساسی‌ترین وسیله نفوذ شیطان در درون آدمی است.

اکثر این دستورات پانزده‌گانه که در مباحث گذشته مطرح شد، برای ساختن شخصیت خود مالک اشتر بود که در هر حال عمل به آنها برای هر انسانی که درصدد نیل به رشد و کمال است، ضرورت دارد، البته عمل به این دستورات ولو به طور غیرمستقیم اثر در رشد و تقوای سیاسی زمامدار نیز می‌گذارد، یعنی کسی که عمل به دستورات مزبور نماید، قطعی است که رشد و کمال حاصل از آن را در مدیریت عالی‌ه انسانی به کار می‌بندد. (ص ۲۱۲-۲۱۱)

## قسمت پنجم

### صفات کمالیه انسانی زمامدار اسلامی در ارتباط با مردم جامعه و وظایف او

#### یک- رحمت و محبت

رحمت و محبت و لطف را نسبت به رعیت در قلب خود پرورش دهد و با آنان چون درنده خونخواری رفتار نکند که در فرصت مناسب آنان را بخورد. چون آنان دو صنفند: یا برادر دینی تواند یا همسوی در آفرینش با تو. (ص ۲۱۳)

#### دو- عفو و اغماض

بر رعیت خود حتی اگر لغزشی کرده و خطایی مرتکب شود، عفو و گذشت نماید. که دو صفت محبت و گذشت اگر زمانی که زمامدار از اختیار قانونی برخوردار باشد، دارای کیفیت خواهد بود نه زمانی که اختیار قانونی ندارد مثل قصاص.

#### عدالت

عدالت نظم هستی را ایجاب می کند و زمانی برای زمامدار مفروض است که مطابق قانون موقعیتی که در آن قرار گرفته است، رفتار کند و هر قدر این رفتار در اعماق وجود او نفوذ کرده باشد عدالت حقیقی او عالی تر است.

#### احسان

احسان شکوفایی شخصیت برای فیض بخشی به انسان هاست و اختیاری می باشد و بعبارتی احسان همان عدل است که قرار در جاذبه کمال آن را اقتضا می کند و مردم همان اندازه از حق حیات برخوردار خواهند بود که حقوق الزامی آنان اقتضا می کند.

#### عدل و قسط

در ارتباطات انسان ها با یکدیگر و حتی در ارتباط فرد با خویشتن، رفتاری، چون قانون حیات معقول است که اگر عدالت منتفی گردد قانون حیات معقول مختل می شود.

### احسان و نیکوکاری

احسان و نیکوکاری به معنی شکوفایی شخصیت برای فیض‌بخشی، اختیاری است. بدون تشویق و تحریکات متنوع برای فهماندن شایستگی و انجام دادن آن بسیار اندک صورت می‌گیرد. اما عدل و احسان در جامعه اسلامی باید با یکدیگر هماهنگ باشند. این یک اصل ثابت و غیرقابل استثناء است، مثل عطرافشانی گل‌ها، که هیچ سوء استفاده‌ای را به دنبال ندارد. در صورتی که در این دنیا انسان‌نماهای بسیار فراوانی پیدا می‌شوند، که به جهت خودخواهی از لطف و محبت انسان‌ها، سوء استفاده می‌نمایند. (ص ۲۱۷-۲۱۳)

### سه- حق و عدل و رضایت مردم، سه حقیقت با اهمیت از دیدگاه امیرالمومنین است:

۱- در اظهار حق و اجرای آن معتدل‌ترین امور باید انتخاب شوند. زیرا مراعات اعتدال، با اظهار و اجرای حق، عدم تحمل و ناتوانی اغلب مردم از برقرار ساختن ارتباط همه جانبه با همه ابعاد حق است. مثلاً نمی‌توان بر اکثریت مردم گفت شما نادانید، حتی اگر حق با شما باشد.

۲- در اظهار عدالت و اجرای آن فراگیرترین امور باید منظور شوند. زمانی که شما فردی را که دارای نیت پلید است می‌شناسید و با ابراز اینکه تو انسان پلیدی هستی او را وادار به لجاجت کرده و احتمال آسیب‌رسانی به دیگر انسان‌ها وجود دارد، از ابراز این حقیقت خودداری نمائید. مگر با ملاحظه شرایط و موقعیت.

۳- در اجرای امور اجتماعی، جامع‌ترین آن‌ها برای رضایت مردم منظور شود چون مکتب اسلام در راس همه مکاتب و نظام‌ها قرار گرفته و هدف آن قرار دادن انسان‌ها در حیات معقول است. منظور از رضای مردم، آن است که تامین حیات و حق کرامت و حق آزادی معقول آنان در آخرین حد ممکن ناشی می‌شود و این رضایت می‌تواند با معتدل‌ترین امور در حق و فراگیرترین امور در عدل، هماهنگ گردد. همان‌گونه که نارضایتی عمومی مردم رضایت خواص را از بین می‌برد، عکس این هم صادق است. خواص در کلام امیرالمومنین، کسانی هستند که به جهت داشتن نیرویی که می‌تواند آزادی آنان را برای برخورداری از حیات طبیعی افزایش بدهد، برای خود امتیازی قائل هستند و کاری ندارند، که آن نیرو از کجا آمده و چگونه از آن استفاده می‌کنند. اینان همان ضیاطره هستند که امیرالمومنین از آنان شکنجه دیده است. آن‌ها پرتوقع‌ترین مردمان جامعه هستند که از حاصل تلاش دیگران امرار معاش کرده و حتی لذا بد بیشتر را با تحمیل آلام بر دیگران خواهانند. از این افراد قرآن مجید با نام ملأ، مزاحمان پیامبران معرفی کرده است. ملأ در لغت به معنای افرادی که به داشتن نوعی قدرت متمایز بوده و خود را برتر از

دیگران می‌دانند معنا کرده است. اگر چه این افراد با توسل به حيله گری‌های مختلف بر دیگران تسلط دارند و در مقابل آنان مقاومت می‌کنند، اما این مقاومت نه اصالتی دارد و نه دوامی. (ص ۲۲۰-۲۱۷)

#### چهار- زبان

زاممدار باید گوشش را برای شنیدن و دلش را برای پذیرش کلمه نه، که خط بطلان به خطا و غلط تو می‌کشد آماده سازد و از مردمانی که حرف‌های حق را به تلخی بازگو می‌کنند، همچون تلخ‌ترین داروها برای حفظ شیرین‌ترین حقیقت، یعنی حیات با کمال نشاط را، پذیرا باشد. شنیدن یا عمل به حق، تلخ است. اما چه باید کرد که گوش جان در موقع شنیدن حق حتی در تلخ‌ترین حالت آن نغمه آشنای جان را می‌شنود، که حق است. گوش خود را از شنیدن شیرین‌ترین متملقات پاک نگاه دارد، که این گونه سخنان ارزش واژه‌های سنگین و با ارزش را به زیر می‌آورند و ذائقه حیوانی را مسلط بر ذائقه جان می‌نماید. (ص ۲۲۲-۲۲۰)

#### پنج- کینه

زاممدار باید رضایت معقول مردم را جلب نماید که اگر غیر از این باشد، کینه را در قلب مردم پر می‌کند و اگر خصومت و کینه‌توزی نیز به آن اضافه شود، گویا بر روی آتشفشان حرکت می‌کند و این قدرت محدود برای مدتی پایدار نخواهد ماند. (ص ۲۲۳-۲۲۲)

#### شش- حسن ظن

زاممدار باید بر رعیت خود خوش گمان باشد، در اینصورت فکرش راحت و خاطرش آسوده خواهد بود و اگر غیر از این باشد، نمی‌تواند بر مردم حکومت نماید. ولی می‌تواند مقدمات منطقی خوش‌بینی و خوش‌گمانی خود را برای مردم به جای بیاورد. عوامل به وجود آمدن خوش‌بینی و خوش‌گمانی زمامدار درباره مردم جامعه خود بر مبنای رضایت معقول آن فلسفه سیاسی اسلامی، لزوم تحصیل رضایت معقول مردم جامعه است، نه رضایت و خشنودی مطلق آنان، زیرا اگر فرض تحصیل رضایت مطلق مردم جامعه اعم از معقول و نامعقول امکان‌پذیر باشد چنین رضایتی مطلوب نیست. زیرا مبنای فلسفه وجودی انسان‌ها از دیدگاه اسلام، لزوم قرار گرفتن آنان، در جاذبه کمال اعلا است که فقط از مسیر حیات معقول امکان‌پذیر است.

### عوامل چهارگانه حسن ظن مردم جامعه درباره زمامدار

عامل یکم - احسان به مردم: احسان همان عدالت است که قانون قرار گرفتن در جاذبه کمال آن را اقتضا می‌کند.

عامل دوم - سبک کردن مشقت‌هایی که برای مردم در زندگانی پیش می‌آید: حیات آدمی در همان حال که نیرومند است، زودشکن هم می‌باشد، اگر سیاستمدار با تکیه به آن نیرومندی، ناتوانی‌ها و زودشکنی‌های حیات را در برابر مشقت‌ها و سختی‌ها، مخصوصاً در صورتی که ناشی از تبعیض و بی‌عدالتی باشد، آنرا نادیده بگیرد، بهتر است شغل سیاسی خود را، با آهنگری عوض کند زیرا فقط آهن است که نه با نسیم بلکه با طوفان نیز تغییر شکل نمی‌دهد.

عامل سوم - اکراه نکردن مردم به آنچه که به عهده آنان نیست: زمانی که نارضایتی و کینه‌توزی مردم نسبت به زمامدار موج بزند در طرز تفکرات و کردارها و گفتارهای آنان منعکس خواهد گشت، در نتیجه زمامدار نمی‌تواند درباره چنین مردمی حسن ظن داشته باشند چون خود او نیز مورد سوء ظن است.

عامل چهارم - استقرار و استقامت عدالت در جامعه: بهترین چشم‌روشنی زمامداران استقامت و استقرار عدالت در شهرها و بروز مودت و محبت مردم جامعه درباره آنهاست. (ص ۲۲۷-۲۲۳)

### هفت - دوری از عیب‌جویی

در مردم عیب‌جویی است که شایسته‌تر از همه کس برای پوشاندن، زمامدار است. پس عیب‌جویی را که از دیدگاه توپنهان است آشکار مساز، زیرا وظیفه تو پوشانیدن آن زشتی‌ها است، اما در مورد آنچه از تو پوشیده است خدا حکم خواهد کرد. (ص ۲۲۸-۲۲۷)

### هشت - بی‌توجه جلوه نمودن به مسائل پنهان

آن مقدار از گناهان که برای زمامدار آشکار نشده است قطعاً امور زشت و گناهان شخصی است که پشت پرده است، نه انحرافات و خطاهای مربوط به زندگی مردم جامعه و کرامت و حیثیت آنان. مخالفت با حق‌الله با توبه حقیقی قابل عفو است ولی مخالفت با حق‌الناس باید آنقدر مورد تعقیب قرار بگیرد تا استیفاء شود. تفاوت این دو یعنی ظلم بر خویشان و ظلم بر دیگران است. اگرچه در ظلم بر خویشان مورد غضب خداست ولی با تباه شدن انسان بوسیله خود از انتقام کاسته می‌شود. اما در ظلم بر انسان‌های دیگر و جوابی که در پیشگاه خدا خواهد داد نیز بر این امر اضافه خواهد شد. (ص ۲۲۸)

**نه - عدم تصدیق سخن چین**

زاممدار از افرادی که در لباس خیرخواهی جلوه می‌کنند و در لباس میش نقش گرگ را ایفا می‌نمایند، تا به نیت پلیدشان دست بزنند باید احتیاط نمایند. (ص ۲۲۹)

**ده - موفقیت در انجام تعهدات با یاری خواستن از خداوند حق تعالی**

زاممدار اسلامی چه بوسیله نص مستند به وحی، چه مستند به دارا بودن شرایط و صفات که عقل و منابع اسلامی مقرر ساخته، چه بوسیله انتخاب مردم، متعهد به کوشش سخت و استمداد از خدا و آماده کردن نفس خویشتن برای التزام به حق می‌باشد. در غیر اینصورت از توفیقات ربانی محروم می‌ماند. (ص ۲۳۰ - ۲۲۹)

**یازده - پشیمانی از عفو و اغماض**

صورت یکم - ندامت از عفو، نه تنها از نظر احساسات والای انسانی زشت و امری ناشایست است، بلکه از نظر فقهی نیز مورد اشکال است.

صورت دوم - اگر عفو موجب، افزایش جرأت شخص عفو شده گردد. عفو بر گذشته از بین نمی‌رود و مورد یا امر مشکوک مورد بررسی قرار می‌گیرد.

صورت سوم - اگر زاممدار احساس کند جرم مفروض مورد عفو نبوده است. مانند تعدی به حق الناس و تجاوز به حق الله. (ص ۲۳۲ - ۲۳۰)

**دوازده - عدم خرسندی از کیفر**

همان گونه که هر کیفری دردناک است، هر دردی هم ناگوار است. پس نه تنها نباید به اجرای کیفر درباره یک مجرم شادمان گشت، بلکه از آن جهت که شخص از استعدادهای مثبت و اراده خیر و کمال محروم گردیده، باید متاسف و اندوهگین شد. (ص ۲۳۵ - ۲۳۳)

**سیزده - شتاب در غضب**

این یک دستور بسیار سازنده و عامل بازدارنده از سقوط است و چون موقعیت زاممدار نسبت به دیگر انسان‌ها حساس تر است عمل به دستور مزبور با اهمیت تر است. (ص ۲۳۵)

**چهارده - مشورت با بخیل، ترسو و طمعکار**

این سه گزینه گوناگون که جامع همه آنها سوءظن به خداست. (ص ۲۳۶)

**پانزده- عدم برابری نیکوکاران با بدکاران**

اصل یکم- کار و تلاش مفید و ارزش‌هایی را که به وسیله یک فرد یا یک گروه به وجود آمده، فقط و فقط به حساب خود به وجود آورنده، منظور بدارد و هرگز به حساب دیگران نیاورد.

اصل دوم- زمامدار در ملاک حق و حقیقت، خود حق را، محور قرار دهد، نه شخصیت و پست و منزلت و شهرت آنان را. (ص ۲۴۰-۲۳۷)

**شانزده- عدم سنت‌شکنی**

اگر قضیه‌ای پس از نوسانات فراوان و گلاویز شدن با عوامل طبیعی و محیطی و تمایلات و آرمان‌های مردم یک جامعه حالت سنت راسخ به خود بگیرد و صاحب‌نظران آن سنت مزبور را تصدیق نمایند قطعی است که چنین سنتی پاسخگوی مسائل آن جامعه می‌باشد.

**سنت‌های اجتماعی و مختصات آن‌ها**

- ۱- سنت اجتماعی: عبارت است از قضایای کلی، که در حیات یک جامعه به معنای عمومی آن، چنان رسوخ پیدا می‌کند که مردم آن جامعه در شئون زندگی خود به آن قضایا استناد می‌کنند.
  - ۲- فرق بین قانون و سنت: قانون در یک جامعه در قلمرو حقوقی، مذهبی، اخلاقی و سیاسی قابل اثبات منطقی، از نظر دیدگاه اجتماعی، آن جامعه است. در صورتی که سنت، قضیه کلی است که در حیات مردم رسوخ پیدا کرده و ممکن است از همه جهات دیدگاه منطقی زندگی جامعه، قابل اثبات نباشد. که در اصطلاح جامعه‌شناسی امروزی اخلاق تابو نامیده می‌شود.
  - ۳- مفهوم سنت: یعنی استحکام و پایداری است.
  - ۴- سنت بر دو قسم است: شایسته و ناشایسته.
- سنت شایسته مثل رواج حق حیات، حق کرامت، حق آزادی و احترام که سنتی بسیار نیکو است.

**علل سنت‌شکنی و قانون‌زدایی در جامعه**

- اول- عدم توجه بعضی از متصدیان، مقامات و کارگزاران به احتیاجات مردم.
- دوم- مسامحه و بی‌اعتنایی نسبت به انجام وظیفه، نه تنها، بی‌اعتنایی به زندگی است، بلکه نوعی مبارزه با آن است.
- سوم- عدم توجه و بی‌اطلاعی بعضی از مقامات درباره سنت‌ها و قوانین برپادارنده حیات اجتماعی



چهارم - ناکافی بودن حقوق و مزایایی که متصدیان در مقابل کار خود می گیرند.  
 پنجم - نظریه پردازی، سنت سازی و برنامه ریزی های بی اساس متصدیانی، که مقامی را تازه به دست آورده اند و برای میخکوب کردن خود در مقام جدید به انتقاد مدیران قدیمی به ناحق می پردازند. (ص ۲۴۵ - ۲۴۰)

#### هدفه - وظایف مستقیم زمامدار اسلامی

۱- وظایف مخصوص به شخص زمامدار

۲- معنای کاتب. (ص ۲۴۵)

#### هیجده - بر آوردن احتیاجات مردم در اسرع وقت

مطلب یکم - منظور از رسیدگی به احتیاجات، آن قسمت از نیازمندی ها است که پس از بررسی و تحقیق به وسیله ماموران مربوطه مورد آگاهی و چاره جویی اختصاصی زمامدار قرار بگیرد.  
 مطلب دوم - زمامدار باید به رفع احتیاجات مردم در اسرع وقت پردازد و در انجام آنها برای رسیدن به منافع نامشروع خویش به خودنمایی، بازی گرفتن مردم به واسطه قدرت خویش، آزار و اذیت دیگران و رشوه نپردازد.

مطلب سوم - زمامدار باید در رفع احتیاجات مردم، کار را دقیقاً زیر نظر بگیرد، تا مبادا معاونان و دستیاران مردم نیازمند را بازیچه ذهنیات و تمایلات نفسانی خود قرار دهد. (ص ۲۴۶ - ۲۴۷)

#### نوزده - انجام امور مربوط به همان روز

یک موضوع مطلوب، موقعی به مرحله نیاز می رسد که از نظر زمان، فرصتی نمانده باشد و از نظر حیاتی بودن، به درجه با اهمیتی برسد، و معمولاً تا موضوعات مطلوب، به مرحله نیاز نرسیده باشد، به مقامات مسئول دولتی ارجاع نمی گردد. (ص ۲۴۸ - ۲۴۷)

#### بیست - ارتباط با خدا

علت یکم - این خلوت و ارتباط موجب درک نقایص و نیازمند بودن خود، درک درد و ابعاد حیات خود  
 علت دوم - صفا و طهارت و نورانیتی در ارتباط با خدا کسب می نماید.

علت سوم- ارتباط با خدا، انسان را از تکیه صددرصد به خود جلوگیری می‌کند و او را همواره آماده رویارویی با حوادث محاسبه نشده می‌سازد و انسانی که آماده حوادث محاسبه نشده باشد، در موقع بروز آن‌ها آرامش خود را حفظ می‌کند. (ص ۲۵۰-۲۴۸)

### بیست و یک- تکالیف الهی و واجبات

زاممدار باید نیت خود را برای خدا خالص گرداند و واجبات خداوند را همچون نماز و سایر عبادات به جای آورد. (ص ۲۵۰)

### بیست و دو- عبادات

در عباداتی که به طور دسته جمعی انجام می‌شود باید آن حد معتدل را مراعات کرد که هم عبادت صحیح به جا آورده شود و هم برای مردم ناراحت کننده نباشد. در انجام این امور باید مطابق حال ناتوان‌ترین و ضعیف‌ترین افراد رفتار نمود. (ص ۲۵۰)

### بیست و سه- عدم پوشیده نگه داشتن خویش از مردم

مطلب یکم- زمامدار انسانی وارسته و دارای روحیه بالایی است، مردم در ملاقات با او روحی تازه می‌گیرند. زمامدار نیز با دیدار مردم و شنیدن سخنان آن‌ها با واقعیات و مسائل مختلف آشنا شده و در رفع احتیاجات آن‌ها در موقع مناسب اقدام می‌نماید.

مطلب دوم- مسئولان و رابطین باتقوی، باید خالصانه، به انجام امور ملاقات مردم با زمامدار بپردازند، تا مسائل و احتیاجات نیازمندان رفع گردد.

مطلب سوم- در هر صورت باید ارتباط بین زمامدار و مردم حفظ شود. حتی اگر نیازی نباشد، تا موجبات غرور، زمامدار را تباه نکند و جامعه را به روز سیاه نشانند.

مطلب چهارم- امروزه به علت کثرت وظایف، نیاز شدید به تخصص‌های گوناگون، ارتباط بین زمامدار و مردم میسر نیست، زیرا برای کسب اطلاعات لازم افراد شایسته و پاکدامنی در این خصوص استخدام شده‌اند.

### وظایف زمامدار در ملاقات با مردم

۱- در ملاقات با مردم نیروهای محافظ و سربازان خود را، از مردم برکنار کند، زیرا ایستادن آن‌ها در بالای سر مردم، برای جلوگیری از سخن گفتن، بیم و هراسی به وجود می‌آورد.

۲- برای اینکه مردم، بتوانند سخنان خود را صریح بیان نمایند، باید زمامدار به چاره‌جویی‌های لازم و برقراری ارتباط مناسب با مردم بپردازد.

۳- ناتوانی‌های مردم را، در سخن گفتن و رویارویی با آنها تحمل نماید. (ص ۲۵۶-۲۵۱)

### بیست و چهار- اولویت در ملاقات

زمامدار و مقام مسئولی که دارای قدرتی است و بواسطه آن قدرت، دارای اختیاراتی گردیده‌است، باید ضوابط را به جای روابط جهت اجرای عدالت و تقوای سیاسی اجرا نماید. (ص ۲۶۰-۲۵۶)

### بیست و پنج- استیضاح

زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانونی تلقی کند و به پاسخ دادن یا قبول به خطا حاضر شود. زمامدار اسلامی باید هرگونه اتهام به ظلم و انحرافی را که از طرف مردم به او داده می‌شود، برطرف بسازد و در هر صورت باید برائت و بی‌گناهی خود را آشکار سازد که در غیراینصورت مردم ابتدا حیات اجتماعی سپس اصل حیات خود را مختل می‌نمایند.

### نتایج رفع ابهام زمامدار از سوء ظن مردم

نتیجه یکم- در صورت برطرف کردن بدگمانی و اتهام، شخصیت زمامدار لکه‌دار نمی‌گردد.  
نتیجه دوم- کوشش و اقدام آشکار، برای رفع بدگمانی و تهمت، خود نوعی ریاضت و تمرین سازندگی شخصیت است و این خود مقدمه‌ای برای کسب کمال است.  
نتیجه سوم- اقدام آگاه، برای رفع بدگمانی، به مردم آرامش می‌بخشد و اضطراب آنان را برطرف می‌کند.  
نتیجه چهارم- اگر زمامدار مرتکب عملی شود و عمل او خسارت فراوانی را به بار نیاورده باشد، باید توبه نماید در غیر اینصورت، زمامداری او مختل است. (ص ۲۶۲-۲۶۰)

### بیست و شش- پرهیز از خونریزی نامشروع

باید از خونریزی حرام پرهیز شود، زیرا خونریزی بناحق، سریع‌تر از همه چیز، انتقام را ایجاب می‌کند و عاقبت بدی به دنبال دارد و شدیدتر از همه چیز گریبان آدمی را می‌گیرد. خونریزی و قتل نفس عمدی، مبارزه با مشیت خداوندی در دستگاه خلقت است. خداوند از کسانی که خونریزی به ناحق انجام داده‌اند انتقام می‌گیرد. هیچ گناهی، نتیجه‌ای مهلک‌تر از خونریزی ناحق ندارد.

### وظیفه زمامدار در مساله خونریزی

۱- هر مقامی که در مدیریت جامعه دخالت دارد، هرگز نباید پایه‌های حکومت خود را، با ریختن خون تقویت نماید.

۲- اگر در اجرای کیفر، مرتکب قتل خطایی شده باشد، چه اجرای کیفر به وسیله تازیانه یا شمشیر و یا وسایل دیگر، باید حق اولیای مقتول را بپردازد. (ص ۲۶۶-۲۶۲)

### بیست و هفت - احسان

زاممدار اسلامی نباید برای احسانی که به مردم جامعه می‌کند منت بگذارد یا کاری را که به سود جامعه کرده است بیش از آنچه که انجام داده است، منظور نماید، یا وعده‌ای کند و تخلف نماید. احسان زمامدار جزو وظایف و از تکالیف الهی می‌باشد که، با انجام آن تکالیف خود را ادا نموده است. (ص ۲۶۶)

### بیست و هشت - خلف وعده

تخلف از وعده برای زمامدار و هر مقامی که متصدی مدیریتی از جامعه است، شدیداً ممنوع است. هر وعده‌ای که یک انسان به کسی می‌دهد، شخصیت خود را ضامن ایفای آن وعده قرار می‌دهد و تخلف از وعده وارد کردن اختلال شکننده بر شخصیت است که هیچ چیز جز ندامت و وفا به عهد، آن را، جبران نمی‌کند. (ص ۲۶۷)

### بیست و نه - شتابزدگی در امور

شتابزدگی و سستی در انجام امور از مصادیق شاخص، حسن زمامداری است که اگر، به تعجیل، در انجام امور یا سستی در انجام آن بیانجامد، جامعه را به نابودی می‌کشاند. مثل چیدن میوه قبل از رسیدن آن. (ص ۲۶۸)

### سی - ابهام حقیقت و پذیرش آن

زاممدار نباید موقعی که ابهام و تاریکی در امری وجود داشته باشد به جای کشف حقیقت و پذیرش حقیقت و پذیرش آن به لجاجت بپردازد. لجاجت از عوارض بیماری خودخواهی، است که اغلب اوقات، فرد آن را، برای خویش تجویز می‌کند و باید از این رفتار دوری نماید. (ص ۲۶۹)

**سی و یک- حقیقت آشکار و پذیرش آن**

سستی و بی‌اعتنایی درباره حقیقت، از مهمترین عوامل، اهانت، نادیده گرفتن قانونی که آشکار شده است، می‌باشد. (ص ۲۷۰)

**سی و دو- تقدم**

زاممدار نباید حقی بیش از دیگران بواسطه جایگاهش در حیات، کرامت، آزادی برای خویش تلقی کند و حقوق دیگران را در حیثیت و شرف انسانی پایمال گرداند. زیرا او قدرت پاسخگویی در برابر خدا را نسبت به حقوقی که پایمال کرده ندارد. (ص ۲۷۰)

**سی و سه- غفلت**

زاممدار هرگز نباید در اموری که مسئولیتش به عهده او است و چشمان مردم آن‌ها را می‌بیند خود را به غفلت و نفهمی بزند. زمامدار باید به وظایفش واقف باشد و در انجام درست آن، جدیت به خرج دهد. زیرا، این دقیقاً مساوی است با اهمیت دادن به شخصیت خود. (ص ۲۷۱)

**سی و چهار- مهار غرور و لبه بران زبان**

زاممدار باید کارها و گفتارها و اراده و تصمیم‌هایش مستند به شخصیت‌شان باشد، نه غرایز جبری و ناآگاه آنان. (ص ۲۷۴-۲۷۱)

**سی و پنج- عبرت از تجربیات گذشتگان**

راه یکم- توجه به حقایق و قوانین و دستورات صادره درباره انسان، خود طبیعت انسانی به طور کلی در دو حوزه، آن چنان که هست و آن چنان که باید کشف و تفسیر شود.  
راه دوم- توجه دقیق به قوانین و مقررات و دستورات، همه ابعاد و علل آن‌ها را برای انسان دقیق و مخلص آشکار می‌نماید.

**نیایش امیرالمومنین علیه‌السلام در خاتمه فرمان مبارک جهت آماده‌سازی درون زمامدار برای درک**

**معانی فرمان و عمل جدی به آن**

۱- توفیق مالک اشتر را در انجام ماموریتش از خداوند و همچنین نیاز خود را بر این توفیقات در تحصیل رضای خدای سبحان خواستار شد.

- ۲- همان‌گونه که کارهای مالک اشتر را در نظر مردم مورد پذیرش قرار داده‌است، عذر او را در موقع اشتباه برای مردم مقبول نماید.
- ۳- از خداوند مسئلت می‌دارد مدیریت آن دو را هم مورد رضایت خود و هم مورد رضایت مردم قرار بدهد.
- ۴- از خداوند می‌خواهد آثار نیکو و باقیات و صالحات برای مردم از مالک و خود آن بزرگوار در شهرها یادگار بماند.
- ۵- از خداوند نعمت روزافزون، کرامت، حیثیت و شرف انسانی را همواره بر خود و مالک خواستار شد.
- ۶- شهادت و سعادت در راه خداوند را برای خود و مالک خواستار شد. (ص ۲۷۸-۲۷۴)

## قسمت ششم

### شرایط فقهی زمامدار از دیدگاه اسلام

#### شرط یکم - عقل رشد یافته

حیات انسان چه در قلمرو فردی و چه در عرصه اجتماعی در ارتباطات چهارگانه (ارتباط با خدا، ارتباط با خویش، ارتباط با جهان هستی و ارتباط با نوع خود) پر از قضایایی است که باید با اصول و قوانین تطبیق شود، اساسی‌ترین عامل این تطبیق عقل رشد یافته‌ای است که نخست حیات معقول خود زمامدار، سپس تنظیم حیات معقول مردم جامعه‌ای که، اداره آن را به عهده گرفته است بردارد. (ص ۲۷۹)

#### شرط دوم - اسلام و ایمان

ایمان شرط اصلی برای زمامداری می‌باشد، زیرا مفهوم اصلی اسلام با اقرار به شهادتین و پذیرش آنچه از پیامبر آمده تحقق می‌یابد. در صورتی که بدیهی‌ترین حکم عقل این است که زمامدار باید عاقل و عادل نسبت به امور جامعه باشد و شرط ایمان را با توجه به لزوم اتصال احکام اسلامی از عبادت تا سیاست به منبع وحی رسول اکرم می‌توان اثبات کرد. (اتصال مزبور از راه ائمه معصومین می‌باشد) و در صورت عدم دسترسی به شرط ایمان، اسلام با بقیه شرایط کافی می‌باشد. (اشاره به قانون حسبی و میسور دارد که برای ضرورت نظم زندگی اجتماعی ضرورت دارد). (ص ۲۸۰)

#### شرط سوم - عدالت

زمانی که مسلمانان نتوانند از وجود امام معصوم برای زمامداری برخوردار باشند به عدالت زمامدار اکتفا می‌کنند. زمامدار کسی است که قدرت و سلطه و اختیار مدیریت جامعه در دست اوست و چون این امور می‌تواند هر انسانی را که عادل نباشد اغوا و وسوسه کند و انسان را به هر گناه و معصیت و تجاوز و تعدی آلوده نماید، لذا عدالت شرط لازم و ضروری برای زمامدار است. (ص ۲۸۱-۲۸۰)

**شرط چهارم - بلوغ**

این شرط برای زمامدار معصوم لازم نیست ولی برای زمامدارانی که معصوم نیستند ضرورت دارد. (ص ۲۸۲)

**شرط پنجم - فقاہت**

ضرورت این شرط دو دلیل عقلی و نقلی دارد که عبارتند از: دلیل عقلی، که از ضرورت اتصاف زمامدار به علم به مکتب و احکام آن روی استدلال و نظر، نه از روی تقلید که علم حاصل از آن را نمی‌توان علم نامید. کسی که جاهل به مکتب و احکام آن باشد قدرت توجیه و رهبری جامعه مسلمین را که باید بر مبانی و اصول و احکام اسلام اداره شود دارا نمی‌باشد. دلیل فقهی، تا فقاہت رهبری کامل نباشد، نمی‌تواند در همه اصول و احکام اسلام صاحب نظر در حد عالی بوده باشد بنابراین برای بدست آوردن فقاہت کامل عالی‌ترین درجات اجتهاد ضرورت دارد. (ص ۲۸۳)

**شرط ششم - قدرت بر اعمال نظر و اجراء احکام خدا و تدبیر و مدیریت جامعه در حد اعلا که جامع**

همه آنها حسن زمامداری نامیده می‌شود

زمامدار شایسته باید دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

۱- ورعی، حد اعلائی تقوا که او را از معصیت‌های خداوندی جلوگیری نماید.

۲- بردباری که بوسیله آن مالک غضبش باشد.

۳- زمامدار باید همچون پدر بر مردم مهربان باشد. (ص ۲۸۴-۲۸۳)

**شرط هفتم - صفات انسانی**

از ویژگی‌های زمامداری دارا بودن صفات عالی انسانی چون: عدم بخل، کرامت انسانی و سخاوت، صفاء و خلوص می‌باشد. (ص ۲۸۴)

**شرط هشتم - مرد بودن**

ممنوعیت زن از قضاء و زمامداری. علت آن در منابع فقهی اشاره شده است. به طور نمونه، از امتیازاتی که برای مرد شمرده شده، تحمل او در مقابل حوادث شکننده است. (ص ۲۸۵-۲۸۶)



شرط نهم - طهارت مولد

پاکیزگی و مشروعیت ولادت از دیگر شروط زمامداری در اسلام می‌باشد. ضرورت اسلام از ارتباط نامشروع میان مردان و زنان و از به وجود آمدن انسانی از غیر راه قانونی که آثار وضعی دارد، فرزند نامشروع را از تصدی به مقامات عالی مانند قضاء و امامت و زمامداری ممنوع می‌نماید. (ص ۲۸۶-۲۸۷)

## قسمت هفتم

### بحث اول - حاکمیت خداوندی و سازگاری آن با حکومت مردم به مردم

- ۱- نفوذ شخصیت در به وجود آوردن فضای خاص برای استنشاق
- ۲- نفوذ قدرت‌های متنوع مانند شرایط اقتصادی و علمی و جنگی و تاثیر آن در اذهان مردم
- ۳- اتفاق آرا
- ۴- عدم امکان انتخاب حاکم با توجه به دو پدیده: حکومت مردم بر مردم - حاکمیت مردم بر مردم

### اقسام صحیح رای گیری

- قسم یکم - تساوی افراد از جهات مغزی و روانی و عوامل حاکم
- قسم دوم - گوناگونی افراد تشکیل دهنده از نظر کمیت، کیفیت معلومات و تعقل و اخلاق و وجدان (ص ۲۹۴-۲۸۹)

### بحث دوم - حاکمیت خداوندی

طرح حاکمیت خداوندی برای عمل در یک جامعه امروزی بسیار بعید و نامانوس جلوه خواهد کرد. آنچه منطبق واقع‌یابی انسانی اقتضاء می‌کند، این است که ما خود واقعیت را پیگردی نموده و هراسی از شرایط ساختگی ذهن‌ها که به وسیله پیشتازان قدرت پرست و خودمحور به وجود آمده و هرگونه واقعیت مفید را بعید جلوه می‌دهد، نداشته باشیم، لذا باید نخست مفردات قضیه را از آلودگی‌های گوناگون ذهنی که قیافه واقعی آن دو را پوشانده تصفیه و تنقیح نمائیم.

۱- الله: برای شناخت الله تصور ابتدایی‌ترین مفهوم در ذهن‌های پایین نیز کافی است. خداوندی که حاکمیت او را در زمین برای انسان‌ها مطرح می‌کنیم، آن موجود برین که نظم و قانون شکفت‌انگیز جهان اثر اراده او را در جهان هستی به وضوح کامل نشان می‌دهد. آن موجود برین است که قدرت مطلقه و علم مطلق او نمونه‌هایی را در این جهان برای نجات یافتگان از خودمحوری و لذت‌پرستی ظاهر می‌نمایند. آن

خداوندی که همه انسان‌های آگاه در همه جوامع و ملل از قدیم‌ترین دوران زندگی بشری تاکنون دریافت او را با عبارات و کلماتی گوناگون ابراز می‌دارند.

۲- حاکمیت: منظور از حاکمیت خداوندی بروز و ظهور اراده خداوند به وسیله پیامبران و عقول و وجدان‌های سلیم در جوامع بشری و اجرای آن به وسیله خود انسان‌هاست. مانند حرکت عضلانی انسان با به وجود آمدن اراده از من که مدیریت و توجیه آدمی را در اختیار دارد. امکان نفوذ و به فعلیت در آمدن حاکمیت خداوندی را با موارد ذیل می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱- کوشش‌ها و تلاش‌های رهبران قلمرو معرفت و پیشتازان انسانی جوامع، چه در قلمرو اقتصادی، چه در قلمرو سیاست، فرهنگ، اهداف، آرمان‌های تعلیم و تربیت همه و همه در این راه مصرف می‌شوند که آنچه را که واقعاً به حال بشر سودمند است، کشف و در اختیار انسان‌ها قرار بدهند و از این راه سعادت بشری را تامین نمایند.

۲- انسان در مسیر تکاملی به آن عظمت و استقلال می‌رسد که می‌تواند اصول بنیادین سرنوشت حیات خود را بارور ساخته، از امتیازات حیات معقول برخوردار گردد. عظمت و استقلال بر پایه آن آزادی که آدمی را به مرحله اختیار باید برساند، استوار شده است و جستجوی جدی آزادی و اختیار در نهاد بشری از اساسی‌ترین نمودهای حاکمیت خداوندی بر انسان‌هاست و تلاش برای این رهائی بوده است که بشر را همواره از سقوط پرتگاه‌های نابودکننده حفظ نموده است. این اختیار که عبارتند از: آزادی شکوفا در مسیر خیر و کمال که قطعاً ریشه فوق طبیعی دارد، امکان‌پذیر نیست، بنابراین، معنای حاکمیت خدا چنین است که خداوند متعال بذره‌های خیر و کمال را در نهاد انسان‌ها کاشته و به وسیله عقل و وجدان و پیامبران عظام، رویاندن و به عظمت رساندن آن بذرها را از انسان‌ها می‌خواهد. (ص ۲۹۸-۲۹۴)

## بحث سوم- نظریه افلاطون و ژان ژاک روسو در شرایط حکومت و قانون و تفاوت میان آن دو

### امتیازات فلسفه حقیقی از دیدگاه افلاطون

- ۱- رغبت و تمایل شعله‌ور برای شناخت همه واقعیات اصیل
- ۲- عداوت و خصومت با دروغ و محبت حقیقی به صدق و خلوص
- ۳- پست شمردن لذات جسمانی
- ۴- بی‌اعتنایی به مال و ثروت

۵- علو ادراکات و آزادی اندیشه

۶- عدالت و اخلاق لطیف

۷- سرعت انتقال در خاطرات و قدرت و یادآوری محفوظات

۸- فطرت منظم و قانونی

افلاطون در مطالب فوق برای زمامدار شرایطی را لازم می‌داند که روسو مجموع آن‌ها را در الهی بودن انسان قانونگذار و کشف وجود بعد الهی می‌پذیرد. روسو در جای دیگر اشاره بر خارق‌العاده بودن مرد قانون‌نویس کرده است. وی اشاره دارد بر این که، قانون‌نویس حکومت جمهور را تاسیس نموده ولی خود جزو تشکیلات آن نیست، شغل قانون‌نویسی بسیار بزرگ و یک ماموریت معنوی محسوب می‌شود که با سلطنت مادی رابطه‌ای ندارد. حقیقت مشروط بودن قانونگذار به داشتن بعد الهی که پیامبر اسلام و پیشوایان الهی به نام ائمه معصومین از این شرط برخوردار بوده‌اند، با این تفاوت که رابطه پیامبر با خدا به وسیله وحی مستقیم بوده و رابطه ائمه با خدا به وسیله تخلق با اخلاق الله و عصمت می‌باشد، همچنین همین حقیقت درباره زمامدار و رهبر در اسلام نیز دیده می‌شود که زمامدار باید با یک رابطه الهی در مردم حکومت کند، در صورتی که پیامبر زمامدار بوده باشد، ارتباط او با خدا هم از راه تخلق به اخلاق الله است و هم داشتن بعد گیرندگی وحی، و در صورتی که زمامدار یکی از ائمه معصومین بوده باشد، ارتباط او با خدا به جهت عصمت و تخلق به اخلاق الله است، بدون رابطه وحی مستقیم. (ص ۳۰۳-۲۹۸)

### **بحث چهارم- حکومت مردم بر مردم مانند حکومت روح تصفیه شده بر صفات و فعالیت‌های انسانی است.**

حکومت مردم بر مردم در مکتب اسلام: عبارت از حکومت روح و مدیریت آن بر صفات و فعالیت‌های انسانی، هدف اصلی چنین حکومتی تقویت دو بعد مادی و معنوی مردم و تقلیل دردها و تامین آسایش‌های آنان در مسیر هدف اعلای زندگی که حیات معقول نامیده می‌شود. حکومت در اسلام جلوه‌ای از حاکمیت خداوندی در روی زمین است و به همین جهت چنین حکومتی با استبداد و ظلم سازگاری ندارد. حکومت برای به وجود آوردن حیات معقول برای اجتماع، ضرورت قطعی دارد که آن زندگی طبیعی محض را با هدف‌گیری‌های معقول توجیه نموده و به صورت حیات معقول درآورد. یعنی از آنچه هست، آنچه باید باشد را حاصل نماید، در نهایت حکومت مردم بر مردم آن است که عقول و

وجدان‌های پاک مردم برای مردم حکومت کند، نه زور و قدرت مردم و نه تخیلات و پندارها و خواسته‌های بی‌اساس و نه نظریات شخصی. (ص ۳۰۵-۳۰۳)

### بحث پنجم - جماعت و شوری

ماهیت مشورت عبارت از اجتماع یک عده از اشخاص به عنوان اعضای مشورت برای بیان عقاید و نظریات خود درباره موضوعی که بدیهی نبوده و امری نظری است. اعضای مشورت می‌خواهند واقعیت موضوع مورد مشورت را که از نظر ابتدائی پوشیده است، روشن سازند و بهترین راه حل آن موضوع را برای دفع ضرر یا جلب منفعت برای مردم اجتماع ارائه بدهند.

با نظر به هدف و غایت از مشورت، که عبارتند از بدست آوردن بهترین عقیده و نظر برای مصالح مردم اجتماع، احساس بی‌نیازی از شعور، درک، معلومات و تقوی برای اعضای مشورت، خطائی است که هیچ اداره کننده اجتماع نمی‌تواند مرتکب شود.

### اوصاف اعضای شوری

- ۱- مرتکب گناهان بزرگ و فحشاء نباشند
- ۲- غضب خود را فرو نشانند.
- ۳- به طور کلی کسانی باشند که به دستورات الهی پاسخ پذیرش بدهند و نماز را برپای دارند.
- ۴- از آنچه که خداوند بر آنان عنایت فرموده است، انفاق نمایند.
- ۵- هنگامی که از بیگانگان تعدی و ستم بر آنان متوجه شود، به یاری بشتابند.

### ضرورت و اهمیت مشورت از دیدگاه امیرالمومنین علیه‌السلام

- ۱- هنگامی که حق به من گفته شود، بدون کمترین کبر و نخوت آن را خواهم پذیرفت.
- ۲- در برابر من از گفتن حق خودداری نکنید.
- ۳- از مشورت با من از روی عدالت خودداری نوزید.
- ۴- هیچ پشتیبانی مانند مشورت وجود ندارد. (ص ۳۰۹-۳۰۵)

### بحث ششم - سند و دلیل اصالت مشورت

با در نظر گرفتن حکم عقل صریح که هدف از مشورت رسیدن به واقعیت است. در جای دیگر امیرالمومنین علیه‌السلام مشورت را عین هدایت معرفی فرموده‌اند. حقیقت مشورت این است که عقول و

وجدان‌های پاک مردم حجت‌های درونی مردم می‌باشند. سند و دلیل اصالت مشورت در مکتب اسلام هم عقل است که حجت خداوندی است و هم نقل است که از حجت‌های بیرونی الهی صادر شده است.

### مشورت و حصول آن به عنوان واقعیت

اولاً- تعلیم و تربیت و آگاهی از منطق واقعیات و وظیفه اصلی مردم است. انجام این وظیفه حیاتی کمک کاملاً قابل توجه در آماده ساختن مردم برای درست اندیشیدن در مبانی حیات معقول و مصالح و مفاسد آن خواهد نمود.

ثانیاً- اصل مشورت یک نعمت بزرگ خداوندی برای انسان‌ها است که آنان را به خود متکی می‌سازد و از داشتن استعدادها و امکانات و نیروهای سازنده آگاه می‌نماید و آنان را به اصل تفاهم و به وجود آوردن هماهنگی در زندگی مطلع می‌نماید و خداوند با این اصل مشورت اثبات می‌کند که این موجود شایستگی زندگی مستند به عقل و شعور را دارا می‌باشد. ابعاد مشورت که موارد بهره‌برداری از مشورت را بازگو می‌کند عبارتند از: مشورت آن چراغ روشنگر است که می‌تواند در صورت عدم امکان ارتباط با خود واقعیات، آدمیان را از تاریکی‌ها رهایی ببخشد. همین مقدار رهایی از تاریکی و وصول به واقعیت مورد پذیرش خالق زندگی و مرگ است. بعد دیگر مشورت این است که انسان‌ها با یک محصول عالی عقلانی و وجدانی درباره زندگی خودشان نظر می‌دهند. چون آگاهی و وثوق یا عدالت در اعضای مشورت شرط است، اگر محصول مشورت مخالف هم بوده باشد ضرری بر ارزش اصل مشورت وارد نمی‌آورد. زیرا این خلاف واقع، مستند به جهالت و فسق و پلیدی اعضای شوری نیست بلکه، معلول یک ناتوانی غیراختیاری است که مورد مسئولیت نمی‌باشد. (ص ۳۱۱-۳۰۹)

### بحث هفتم- انواع موضوع مشورت در اسلام

مشورت عبارت است از اجتماع عده‌ای از مردم آگاه و کاملاً مورد وثوق و مطلع از موضوع برای بدست آوردن حقیقت یا حقایق مطلوب درباره آن موضوع که برای مشورت مطرح گشته است. موضوع مشورت یعنی اموری که از دیدگاه اسلام قابل برنهادن برای مشورت و استخراج آراء است بر دو نوع است:

نوع یکم- حکم که شامل احکام اولیه و ثانویه می‌باشد. همه تکالیف و وظایف اسلامی که با کوشش و اجتهاد فقهاء از منابع اربعه (کتاب، سنت، اجتماع و عقل) استخراج و استنباط شده و در اختیار مسلمانان گذاشته می‌شود. این احکام عبارتست از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات و مباحات اولیه که

احکام پنج گانه نامیده می شود. موارد مهمی در احکام اولیه باید مراعات شود این است که، با نظر به ارتباطات شدید شئون اجتماعی مسلمین با یکدیگر و با جوامع بیگانه، اختلاف در فتوی و احکام که به جهت نظری بودن منابع یک امر طبیعی است، نباید موجب اختلال زندگی مسلمین بوده باشد. بدین جهت که فتاوی و احکام مربوط به حیات اجتماعی حتماً باید با شورای فقهی و رهبری صادر شده و در اختیار جامعه گذاشته شود و در غیر این صورت ضررهای قابل توجه جامعه را مختل خواهد کرد.

احکام ثانویه عبارتند از احکامی که فقهای جامع الشرایط با نظر به خصوصیات و شرایط و موقعیت های مقتضی فردی یا اجتماعی صادر می نمایند. احکام ثانویه معلول استنباط فقیه جامع الشرایط با نظر به مصالح و مفاسد عارضی برای فرد و اجتماع می باشد.

نوع دوم - موضوع، هر پدیده و رابطه ای که در انسان و جهان وجود دارد. رابطه با انسان می تواند موضوع حکمی قرار بگیرد. مثلاً عمل زراعت، ازدواج موضوعی، ارتباطات جنگی یا صلحی. (ص ۳۱۴-۳۱۱)

### بحث هشتم - زمامداری و حکومت جبری طبیعی و زمامداری و حکومت انسانی - الهی

هر فردی از انسان، با نظر به موجودیت مادی و روانی که دارد، از اجزاء و عضلات و نیروها و استعداد های روانی گوناگون تشکیل شده است، که با نظر به جاندار بودن او، یک مدیریت ناشی از متن حیات که صیانت ذات، خودگردانی، خودسازماندهی نامیده می شود، در درون او مشغول فعالیت است، که بر مبنای دو عنصر اساسی، جلب نفع و دفع ضرر دست به کار می شود. مدیریت ناشی از جبر طبیعی که، عامل ادامه حیات، در همه موجودات وجود دارد. ولی در نوع انسان به دلیل داشتن استعدادهای متنوع و نیروهای گوناگون متنوع تر می باشند. نوع انسانی، در این مدیریت جبری، کاری با مفاهیم ارزشی و آرمان های عالی انسانی ندارد. اگر هم به نوعی از ارزش ها پای بند بوده به جهت احساس لذتی بوده که در آنهاست. (ص ۳۱۵-۳۱۴)

### بحث نهم - انواع مدیریت و حاکمیت درونی انسان

۱- مدیریت جبری طبیعی، در تمام جانداران وجود دارد. ولی در انسان، به علت داشتن کثرت استعدادهای و نیروهایی که دارد، گسترده تر و پیچیده تر است.

۲- مدیریت جبری مخلوط، که از اصول فوق جبر طبیعی به نام اصول آرمانی، اخلاقی، انسانی، این مدیریت با عظمت تر به منطقه ارزش های عالی انسانی از مدیریت جبری طبیعی محض است، ولی پاسخگوی همه ابعاد نیست.

۳- مدیریت انسانی - الهی، با ارزش‌ترین مدیریتی است که، انسان می‌تواند در موجودیت طبیعی و روانی خود داشته باشد. هدف اصلی انسان در این مدیریت، تحقق بخشیدن به همه استعدادهای فطری و ذاتی خویش است که با قطع نظر از وابستگی آن‌ها به کمال برین نمی‌رسند. انسان تنها با این مدیریت است که به حد نصاب شناخت و حرکت نائل می‌گردد. (ص ۳۱۶-۳۱۵)

### بحث دهم - حکومت و زمامداری در اجتماعات

گاهی این نوع مدیریت ناشی از جبر طبیعی است که مردم از ترس متلاشی شدن در برابر نیروهای طبیعی و عوامل مزاحم هموعان، خود مجبور به ایجاد نهادی متمرکز برای برقراری ارتباطات و جلوگیری از متلاشی شدن به وضع قوانین و مقررات می‌پردازد و به حیات خود ادامه می‌دهد. (ص ۳۱۸-۳۱۶)



## قسمت هشتم

### بحث اول - تساوی مردم جامعه در فرمان مبارک امیرالمومنین علیه السلام از جهت ملیت، نژاد، صنف و غیر ذلک در اصول کلی سیاست و حقوق بشر

کلماتی مربوط به تساوی مردم جامعه

۱. کلمه ناس، به معنای عموم مردم است.
۲. کلمه رعیت، به معنای عموم مردمی که یک سیاست آن را اداره می کند.
۳. کلمه نظیر لك فی الخلق، به معنی نظیر تو در خلقت است.
۴. کلمه عامه، به معنی عموم مردم است.
۵. کلمه کل امری ء، به معنای هر انسانی و هر مردی است.
۶. کلمه عبادالله به معنای بندگان خدا است. (ص ۳۲۷-۳۱۹)

### بحث دوم - انسان در فرمان مبارک امیرالمومنین علیه السلام

زامداری که مدیریت جامعه را به عهده می گیرد، اداره همه ابعاد انسان های جامعه را، از تنظیم حیات طبیعی افراد و گروه ها، امکان پذیر ساختن ورود به حیات معقول و رهسپار نمودن آنان به عظمت و کمال ربوبی را متعهد می شود.

خداوندی که با مشیت بالغه خود جامه هستی را بر انسان ها پوشانیده است، حق حیات را بر همه آنان عنایت فرموده است، در جامعه ای که مردم از محبت زمامدار محروم باشند، حق حیاتی که از خداوند دریافته اند پایمال شده، و در آن زمان حق آنان نابود شده و چون مردگانی بیش نیستند. (ص ۳۳۰-۳۲۷)

### انواع شخصیت انسانی از دیدگاه اسلام

۱- هر موجودی که به نام انسان به وجود می آید از موقع بسته شدن نطفه تا پس از مرگ دارای حقوق انسانی بوده و احترام و حفظ ارزش های او لازم است.

۲- انسان‌هایی که در مسیر رشد قرار گرفته‌اند، زندگی خود را طبق قوانین و اصول معینی اداره می‌کنند، این صنف از انسان‌ها که در یک مرحله عالی‌تر از صنف اول می‌باشند به اضافه داشتن همه حقوق حیات و لزوم احترام بر موجودیت آنان دارای ارزشی بالاتر از صنف اول می‌باشند، زیرا وضع قانون و رفتار مطابق آن، خود دلیل بوجود آمدن مرحله‌ای از رشد است که ذاتاً دارای ارزش می‌باشد. این رشد موجب می‌شود به اضافه داشتن حقوق شخصیت انسانی، شایستگی، تعهدات و اشتراک با جامعه اسلامی در آن نوع از شئون، زندگی دسته‌جمعی داشته باشند که اصول و قوانین منطقی آنان اقتضاء می‌کند.

۳- آن نوع از انسان‌ها که به اضافه داشتن امتیاز صنف دوم، به فهم و درک اصول و معانی عالی انسانی نایل آمده و آن درک و فهم و رفتار عینی آنان منعکس است. رسیدن این صنف به مرحله دوم رشد، امتیاز و ارزش دیگری را برای آنان اثبات می‌کند زیرا یکی از عالی‌ترین هدف‌های ایدئولوژی اسلامی تربیت و تعلیم انسان‌ها برای به وجود آوردن چنین فهم و درک عالی است.

۴- این نوع انسان‌ها معتقد به تکامل و حرکت به سوی ابدیت می‌باشند، به اضافه همه مختصات و امتیازاتی که در سه گروه فوق وجود دارد دارای امتیاز بالانگاری و کمال‌جویی می‌باشد.

۵- آنان که به یکی از ادیان حقه چون یهود، نصاری، زرتشتیان و مسلمین معتقدند و مادامی که آسیبی به مسلمین و سایر انسان‌ها ندارند، جزئی از اصناف چهارگانه فوق می‌باشند.

۶- این دسته از انسان‌ها (مسلمین) دارای زمینه تکاملی به وسیله اصول و قوانین فطری و عقلانی برای به وجود آوردن حیات معقول می‌باشند، نه اینکه ذاتاً دارای خصوصیتی فوق سایر انسان‌ها می‌باشند.

۷- صنف رشدیافتگان حیات معقول که در قرآن به اتقی معروفند. این صنف لزوم تعاون و هماهنگی حیات همه انسان‌ها را گوشزد می‌کند، سپس ملاک ارزش و عظمت آنان را که تقوی و فضیلت است، تعیین می‌نماید. (ص ۳۳۴-۳۳۲)

#### موضوعات مشترک میان همه اصناف هفتگانه انسان‌ها

احترام ذاتی - فعالیت‌های مفید - کمال‌یافتگی هر صنف با فعالیت و عمل مفید - حق بهره‌برداری از مزایای اسلام برای همه اصناف - حق آزادی انتخاب طرق زندگی برای همه اصناف - مجازات هر فردی از این اصناف در صورت تخلف. (ص ۳۳۵-۳۳۴)

#### مبانی اساسی‌ترین حقوق جهانی انسان

۱- حق حیات

۲- حق کرامت

۳- حق آزادی

### حق حیات

پدیده حیات، مخصوصاً حیات انسانی، با اهمیت ترین و با استعدادترین موجودات در مسیر تاثیر و تاثر با عالم هستی است. این دیدگاه در هر یک از ۴ عامل مهم معرفت (مذهب- علم- فلسفه و احساس پاک انسانها) مشهود است.

اگر اصول پیش ساخته‌ای را که بعضی‌ها برای پوچ نشان دادن حیات که اعتقاد به پوچی هستی را دنبال دارد مطرح می‌کند، کنار بگذاریم و خود پدیده حیات، مخصوصاً حیات انسانی را برای دریافت آن مطرح نماییم، قطعی است با نیروهای شگفت‌انگیزی مانند: خودسازی، کمالگرایی و رقابت روبرو خواهیم شد، که با دقت در یکی از این‌ها، ارزش طبیعی حیات طبیعی اثبات می‌شود. در اهمیت شناخت حیات انسان، هر شناختی درباره هستی به وجود بیاید، قطعاً باید از کانال حواس و ذهن انسانی و یا از وسایل ساخته شده فکر و دست او عبور کند. حیات انسانی می‌تواند از جنبه گسترش در عالم هستی، با انواع بیشمار موجودات رابطه تاثیر و تاثر برقرار نماید و با به فعلیت رساندن استعدادهای شگفت‌انگیز، عظمت خود را آشکار نماید. (ص - ۳۳۶)

### حیات از دیدگاه مذهب و احساسات پاک عموم انسان‌ها

پدیده حیات حقیقی است دارای امتیاز و استعدادهای بسیار مفید، که اگر در مسیر قانونی خود حرکت کند و با کثافات و پلیدی‌ها و حالات ضد حیات و ارزش‌های آن، از قانون حقیقی خود منحرف نگردد، در حد اعلاي احترام قرار داشته و از منطقه والاترین ارزش‌ها در عرصه طبیعت محسوب می‌گردد. برای اثبات والاترین ارزش‌ها که حیات دارای آن است، این حقیقت مسلم است که همه آدمیان به شرط آن که مبتلای اختلالات روانی موجب انتحار نباشد، از حیات خود با جدی‌ترین وضع دفاع نموده و در راه صیانت ذات و ادامه حیات خویش و ارزش آن از هیچ تلاش و کوششی مضایقه نمی‌کنند. دو عامل بسیار اساسی از اصول بنیادین همه فرهنگ‌های انسانی دریافت شده که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

عامل یک- آشنایی و دریافت کاملاً مستقیم و حضوری همه انسان‌ها درباره حیات خویشتن و مختصات آن است. هر انسانی که دارای مغز و روان معتدل است. مطلوبیت نهایی و ضرورت ادامه حیات خود را درک نموده و ناگوارترین تلخی و غیرقابل تحمل‌ترین مشقت را، در جلوگیری از ورود اخلاص به آن در

می‌یابد. این درک و دریافت مستقیم و جدی نیازی به تعلیم و تربیت ندارد. البته بدیهی است که درک و دریافت‌های بیمارگونه درباره حیات از این عامل برکنار می‌باشد، و به همین جهت بوده است که بعضی از انسان‌شناسان محقق از به کاربردن مطلوبیت مطلق درباره حیات امتناع ورزیده‌اند. و برای همین مطلوبیت مطلقه حیات بوده است که هرگز یک انسان خردمند و دارای روان معتدل، جان خود را جز برای مطلق کل، که خدا است و جز برای حقیقتی که به آن مطلق کل وابسته باشد، فدا نکرده است.

عامل دو- مشاهده جذابیت بسیار شدید حیات و مختصات مثبت آن و تلخی بسیار شدید خاموشی حیات و ورود اخلال بر آن، در دیگر انسان‌ها است، می‌بینیم که همه انسان‌ها شدیدترین مبارزه و مقاومت را در دفع عوامل آسیب و اخلال به حیات، راه می‌اندازند. این دو نوع مختص شدیدترین جاذبه حیات و شدیدترین دفاع از آن که در عرصه محسوسات فیزیکی نمودار گشته و هر انسان ناظر را متوجه خود می‌سازد، طبیعی‌ترین و اولین حقوق است که همه زنده‌ها، مخصوصاً حیات انسانی از آن برخوردار می‌باشند. بنابراین حق حیات به حکم عقل سلیم در اسلام طبیعی‌ترین و اولین حقوق است. (ص ۳۳۸)

#### حق حیات برای همه انسان‌ها با نظریه قواعد و نصوص اسلامی

- ۱- حق حیات بر جماد و نبات و انسان مساوی است با رحمت خداوندی
- ۲- ممنوعیت آزار و اذیت حیوانات
- ۳- ممنوعیت سقط جنین
- ۴- نفس محترمه شامل همه انسان‌هاست مگر فرد مستحق کیفر و قصاص
- ۵- ممنوعیت قتل نفس و خودکشی
- ۶- سهم ارث
- ۷- ممنوعیت پناه دادن قاتل
- ۸- مجازات انسان‌های مجرم
- ۹- ساقط شدن تکالیف دینی از انسان در زمان ضرر و زیان
- ۱۰- تقیه
- ۱۱- تفاوت مجازات قاتل، شاهد، شریک قتل در فقه اسلامی
- ۱۲- معصیت کبیره درباره مسامحه درباره شناخت قاتل (ص ۳۴۰-۳۴۷)

### حق حیات بالاتر از حق به معنای معمولی و داخل در حکم است

حق به معنای ثابتی است که برای ثبوت بایسته و شایسته است، یعنی حق حیات فقط ثبوت یک واقعیت مانند موجودات طبیعی نیست بلکه ثبوت، واقعیتی است که از بایستگی و شایستگی برخوردار است و حق قابل نقل و انتقال نیست و در قواعد و نصوص اسلام حیات انسانی دارای دو رابطه می‌باشد. رابطه‌ای با خدا و رابطه‌ای با انسان. حیات در رابطه با انسان همان مطلوب مطلق در عرصه طبیعت است که برای حفظ و ادامه آن به هر تلاشی دست می‌زند و حیات فقط با حیاتی دیگر که به جهت فدا شدن به خالق حیات، از ابدیت سعادتمند برخوردار می‌باشد قابل مبادله می‌باشد و بس. (ص ۳۴۸-۳۴۷)

### حیات در رابطه با خدا

مالک حیات و موت خداست و انسان کمترین اختیاری در به وجود آمدن از حیات و از دست دادن آن، در اعتدال مغزی و روانی ندارد. (ص ۳۴۸)

### حق کرامت انسانی

کرامت به معنای شرافت و عزت و توقیر و حیثیت ارزشی است که منشاء احترام یک موجود می‌باشد و در لغت به معنای بزرگی - سخاوت - جوانمردی و احسان و بزرگواری. - برای اثبات شرافت و کرامت در بنی نوع انسانی نخست باید ما در وجود انسان عاملی را برای ارزش پذیریم سپس به تفضیل و کرامت و شرف در وجود او اذعان نماییم و جلوگیری از انحراف از حقوق الهی و انسانی.

- عدم اصالت بردگی در اسلام با حریت و آزادی و آزادگی مطرح شده است.

- انسان‌ها بالاتر از حق حیات، حق کرامت دارند. این حق یک امر غیرقابل سقوط و زوال نیست بلکه این حق مشروط به برخورداری صحیح از همه نیروها و استعدادها و ابعاد مثبت است که در انسان وجود دارد. - شباهت روی انسان به روی آدم البشر علیه السلام که در همه انسان‌ها وجود دارد موجب ثبوت کرامت برای همه آنان می‌باشد.

- دیدگاه اسلام پس از مرگ و کشته شدن او ثابت است و هیچ کس حق اهانت بر کرامت ذاتی انسان را ندارد.

- اگر نتوانیم یک امتیاز فوق طبیعی، جهت ارزشمند شدن آن برای حیات خود اثبات کنیم، نخواهیم توانست حقی برای حیات اثبات کنیم، تا دیگران مکلف به مراعات آن باشند و حتماً نمی‌توانیم کرامتی اثبات کنیم حتی لازم الامراعات برای همه باشد. (ص ۳۵۴-۳۴۹)

### علل عدم مراعات حق کرامت

- ۱- عدم اعتقاد به حق کرامت انسان‌ها
- ۲- جهل به معنای انسان و شئون ارزش‌های او
- ۳- جهل مرکب به معنای شناخت و ارزیابی انسان و کرامت و شرافت او خطا رفته و اعتقاد به حیوانی بودن انسان و استفاده از استعدادها در مسیر خودمحموری (ص ۳۵۴)

### ترتیب درجات انسان‌ها در برخورداری از حق کرامت و شرف انسانی

- ۱- کرامت طبیعی انسان: که خداوند متعال همه انسان‌ها را بدون استثناء از آن نعمت بزرگ برخوردار فرموده است.
- ۲- کرامت انسانی الهی: شرف و حیثیت و ارزشی که با کوشش اختیاری در مسیر تزکیه نفس و تحصیل معرفت و هستی‌یابی و تقرب به پروردگار متعال است که شناخت و احترام به کرامت انسانی یکی از مقدمات ضروری آن است. (ص ۳۴۶-۳۴۷)

### گروه‌های ششگانه انسانی از دیدگاه اسلام با درجات مختلف از نوع کرامت انسانی و الهی

یک- انسان طبیعی اولی که رشد شخصیتش به مرحله‌ای نرسیده که شایستگی‌های زندگی مستند به اصل و قانون را درک نماید و بر مبنای آن زندگی کند. او از انسانیت فقط همان کالبد جسمانی را دارد که مغزش نشکفته و شخصیتش در حالت بذری در مزرعه وجودش کاشته شده، این انسان با عوامل خارج از شخصیت ابتدائی و ناتوانش زندگی می‌کند.

دو- انسانی که با رشد شخصیت توانسته دیگر انسان‌ها را مانند خود درک کرده و طبق اصول و قوانین هماهنگی با زندگی دیگر انسان‌ها را پذیرفته و بایستگی‌ها و شایستگی‌های آنان را با مقایسه با خویشان به حساب آورده است. این گروه به لحاظ شخصیت و تعهدی که برای عمل به مقصداری اصول و قوانین پذیرفته، کاملتر و در نتیجه از کرامت بیشتری برخوردار می‌باشد.

سه- انسانی که شخصیت او با وصول به رشد و کمال توانسته موجودیت خود را با استناد به آغاز و انجام معنی‌دار تفسیر معقول نموده و وجود او از مبدئی توانا و بی‌نیاز به همه آفریده‌هایش سرازیر گشته و به نفع مردم است از اراده آن مبداء پیروی نموده و رهسپار هدف اعلای زندگی خود گردد که وصول به حوزه اعلای کمال است زیرا تشرف به لقاء الله و رضوان الله در ایام الله می‌باشد. وصول به هدف اعلای حیات قطعاً نیازمند گذشت از لذائذ و خودخواهی‌هاست.

چهار- انسانی که با اعتقادات و تعهدات خود از نمایندگان خدا در روی زمین که پیامبران نامیده می‌شوند، تبعیت می‌کنند. پیامبرانی که پس از دریافت وحی آن را بین انسان‌ها تبلیغ می‌نمایند. این انسان‌ها چهار گروهند: یهود، مسیح، مجوس (در مکتب اسلام آنان را اهل کتاب می‌نامند) و مسلم. این گروه درجه بسیار مهم از کمال را به وسیله اطاعت از پیامبران به دست آورده‌اند که مقتضی است افزایش کرامت و شرف و حیثیت ارزشی آنان می‌باشد.

پنج- انسانی که معتقد به اسلام واقعی است، در حقیقت معتقد به همه انبیاء الهی و دینی می‌باشد. افزایش کرامت و شرف و حیثیت ارزشی یک انسان مسلمان بر دیگران، بدان جهت است که همه ابعاد عقلانی و اندیشه و وجدان و فطرت و احساسات برین خود را به تکاپو واداشته و صحیح‌ترین و عالی‌ترین عقاید و احکام را از حیث پذیرش عقل و وجدان بر خود برگزیده است.

شش- انسان‌هایی که اسلام را پذیرفته و رشد و کمال آنان به درجه تقوی رسیده است. انسان‌هایی که ذات (خود، من، شخصیت) خود را از آلودگی‌ها و عوامل تباه‌کننده، حفظ نموده، جواهر الهی ذات را، بر همه ابعاد موجودیت خود مدیر قرار داده و در مسیر به ثمر رسانیدن ذات خود، تکاپو می‌نماید. (ص ۳۶۰-۳۵۷)

#### حق کرامت بالاتر از حقوق و داخل در منطقه حکم است

حق کرامت امتیاز یا اختصاصی نیست که قابل نقل و انتقال و اسقاط باشد و هیچ کس کرامت و شرافت کس دیگر را مورد اهانت قرار نمی‌دهد مگر اینکه نخست کرامت و شرافت خود را از دست داده باشد. (ص ۳۶۱)

#### رهائی- درجات آزادی و تفاوت آن با اختیار

۱- رهائی- برداشتن قید یا زنجیر یا هر عاملی که موجب بسته شدن مسیر جریان اراده در یک یا چند موضوع می‌باشد. باز شدن قید از مسیر جریان اراده به طور نسبی است. (ص ۳۶۲)

۲- آزادی- که دارای درجاتی است:

درجه یکم- آزادی طبیعی محض، توانایی انتخاب یک هدف از میان اشیائی که ممکن است به عنوان هدف منظور شوند و یا انتخاب یک وسیله از میان اشیائی که ممکن است وسیله تلقی شوند. این درجه از آزادی فوق حالت رهائی است یعنی برداشته شدن قید و مانع از جریان اراده است.

درجه دوم- آزادی تصعید شده، نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار است. هر اندازه نظاره و سلطه مزبور بیشتر باشد، آزادی انسان در آن کار بیشتر خواهد بود و بالعکس. انسان در این درجه از آزادی از شخصیت خود در اجرای توانایی بر دو قطب مثبت و منفی کار با ترک کاری بهره‌برداری می‌نماید. (ص ۳۶۳-۳۶۲)

۳- اختیار- اعمال نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار یا ترک شایسته. تفاوت یکم- دو قید شایسته و هدف‌گیری خیر آزادی را از اختیار تفکیک می‌کند، زیرا آزادی محض هیچ کاری با این ندارد که آنچه آزادانه انجام می‌گیرد، شایسته است یا ناشایسته. و از آن کار، هدف خیر منظور شده یا نه. در حالی که اختیار با دو قید مزبور توجیه آزادی و بهره‌برداری از آن در کار شایسته با هدف‌گیری خیر.

تفاوت دوم- آزادی عبارت از نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار یا خودداری از کاری، فی‌نفسه لذت‌بخش است، زیرا احساس آزادی همیشه محصول دو موضوع مطلوب حیات انسانی است: یکی نبودن قید و زنجیر در مسیر جریان اراده، دوم احساس توانایی انتخاب اهداف و وسائل از میان واقعیات بی‌شمار و چنین احساسی مانند احساس خود حیات است که لذیذترین حالت روانی را در انسان به وجود می‌آورد.

تفاوت سوم- آن انسانی که می‌تواند کار شایسته یا خودداری شایسته از کاری را با هدف خیر انجام بدهد، اراده و تصمیم و اقدام چنین شخصی وارد در منطقه ارزش‌های والا است در صورتی که کسی که با آزادی محض کارانجام می‌دهد یا از کاری خودداری می‌نماید، یک امتیاز طبیعی برای حیات طبیعی خود به دست آورده لذا هیچ یک از راه اراده و تصمیم و اقدام و کار و یا خودداری او از کار داخل در منطقه ارزش‌های والا نمی‌باشد. (ص ۳۶۴-۳۶۳)

### حق آزادی

با در نظر گرفتن دو شرط مهم ذیل از آزادی که از با عظمت‌ترین وسائل شکوفائی مغز و روان‌انسانی است آزادی درجه دوم را می‌توان انتخاب کرد.

شرط یکم- آزادی خواه به معنای آزادی طبیعی محض باشد و خواه به معنای آزادی تصعید شده، نباید مانع حرکت انسان به سوی اختیار و تکامل شود، یعنی نباید احساس لذت بخش آزادی، ما را از حکمت وجودی مان غافل ساخته و بایستگی‌ها و شایستگی‌های ما را در مسیر نادیده بگیرد.



شرط دوم- هر انسانی باید با تفکر درباره آزادی و امتیاز آن در به فعالیت رسانیدن استعدادهای مغزی و روانی بکوشد تا آزادی را از مرحله طبیعی محض به مرحله عالی تر بالا برده و آن را به درجه تصعید شده برساند.

### حق اختیار

از دیدگاه همه مکاتب الهی و همه ادیان آسمانی، مخصوصاً از دیدگاه اسلام، نه تنها حقی است ثابت، بلکه هدف اصلی همه دیدگاه‌های مزبور، اعتلاء و ترقی انسان است. که به نیروی والای اختیار نائل شده و با شخصیتی که ناشر و مسلط بر دو قطب مثبت و منفی کار شایسته با هدف‌گیری خیر حرکت کند و وارد حیات معقول گردد و راهی رضوان‌الله و لقاءالله شود. (ص ۳۶۵-۳۶۴)

### انواع آزادی در اسلام

۱- آزادی عقیده

۲- آزادی اندیشه

۳- آزادی بیان و تبلیغ

۴- آزادی رفتار

۵- آزادی سیاسی

### ۱- آزادی عقیده

تحقیق درباره آزادی در سه بعد انجام شده است:

۱- اصل اعتقاد به آزادی

۲- اعتقاد به پذیرش عقاید مختلف

۳- حقائق مربوط به اصل اعتقاد

حقایق که برای اعتقاد انتخاب می‌شوند به طور کلی مربوط به پنج موضوع می‌باشند:

موضوع اول- حقایق مربوط به اجزائی از جهان هستی «آن‌چنان که هستند» یک حقیقت درباره همه اجزاء جهان هستی یقینی است که هرگز تغییرپذیر نیست و باید مورد اعتقاد قرار بگیرد و آن حقیقت عبارتست از قانونی بودن همه اجزاء جهان هستی، به این معنی که، در این جهان هستی، حتی یک جزء ناچیز، نمی‌تواند از قانون مستثنی بوده باشد. زیرا واقعیت دارد و هر چیزی که واقعیت داشته باشد، قطعاً مشمول قانونی است که در ارتباط آن، با دیگر واقعیات بروز می‌کند و قانون قضیه‌ایست کلی، و از این

راه که قانون از فیض جاری الهی انتزاع می‌گردد، هر یک از اجزاء آن به غایت معین خود در ضمن کل مجموعی حرکت می‌کند، و اما کمیت و کیفیت برداشت از اجزاء جهان هستی، باید در نظر گرفت و معارفی که باید از شناخت این حقایق به دست آورد معارف علمی است، یعنی بشر با آن وسایل علمی که در هر دوره در اختیار دارد، سراغ شناخت این حقایق می‌رود و معلوماتی نسبی اخذ و استفاده می‌نماید. از طرف دیگر علم به یک چیز هر اندازه هم کامل باشد احتمال تبدیل آن، با انکشاف جدید درباره آن چیز معلوم، همواره وجود دارد، در صورتی که احتمال تغییر درباره ارتباط مغزی و روانی با یک موضوع، مانع به وجود آمدن اعتقاد درباره آن موضوع می‌گردد. بنابراین به کار بردن اصطلاح اعتقاد درباره علم به حقیقتی درباره اجزائی از جهان آن چنان که هستند، خالی از ابهام نیست. پس آزادی عقیده درباره حقایقی از اجزا جهان هستی، کاملاً منطقی است.

موضوع دوم - حقایقی مربوط به کل هستی، آنچه که در این موضوع مورد اعتقاد قرار می‌گیرد، مانند موضوع یکم به اضافه قانونی بودن کل هستی، حرکت آن رو به هدفی اعلاست و یا این جهان جایگاه حقیقتی است که که رو به هدف مزبور است مانند انسان، و تحصیل معارف گوناگون درباره کل هستی، تا هر اندازه که ممکن است قابل تجدد و تحول می‌باشد.

موضوع سوم - حقایقی مربوط به اجزائی از انسان «آن چنان که هست» این موضوع به دو قلمرو اساسی تقسیم می‌گردد.

۱- قلمرو اجزاء مادی انسان که تجدد و تحول اعتقاد درباره معلومات مربوط به آن اجزاء نه تنها مانعی ندارد، بلکه از عوامل بسیار مهم پیشرفت علمی درباره شناخت آن اجزاء است، به وجود آمدن صدها هزار مجلد کتاب بلکه بوجود آمدن میلیون‌ها کتاب در علوم مختلفه مربوط به اجزاء مادی انسان، خود دلیل آن است که محدود کردن عقاید یا دریافتهای علمی در محدوده‌ای از معلومات یک یا چند دوران، امری است ناشایست و انسان چنان که هر لحظه با تازه‌هائی از جهان مادی روبرو است، هم‌چنین می‌تواند هر لحظه با تازه‌هایی از بعد مادی خویشتن، مواجه گردد، بنابراین، آزادی عقیده یا آزادی در تجدد علم درباره بعد مادی انسان، بطور دائمی تامین شده است.

۲- قلمرو نیروها و استعدادها و فعالیت‌های غیرمادی انسان، در این قلمرو اعتقاد دائمی به موضوعاتی ضروری است که شاید با حذف مناقشات جزئی و اصطلاح بافی‌های حرفه‌ای، مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق متفکرین بوده باشد. مانند اعتقاد به حجیت عقل سلیم، اعتقاد به دریافت ناب وجدان اخلاقی که اساسی‌ترین محرک آدمی به انجام وظیفه و تکلیف می‌باشد. اعتقاد به فطرت پاک که بعدها در امتداد

زندگی یا تقویت می‌گردد و موجبات رشد و کمال انسانی را فراهم می‌آورد و یا سرکوب می‌شود و از درون آدمی رخت بر می‌بندد. مانند دو نیروی فوق (عقل سلیم و وجدان ناب اخلاقی) که یا تقویت می‌شود و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و رشد و کمال آدمی را تأمین می‌نمایند یا سرکوب می‌شوند و از کار می‌افتند اعتقاد به وجود خود، شخصیت، من که اگر با نیروهای مثبت مخصوصاً با عقل سلیم و وجدان ناب اخلاقی حرکت کند، قطعی است که آدمی به مراحل بالا از رشد و کمال نائل می‌گردد. و در نهایت اعتقاد به این که تلاش بسیار شدید درونی برای یافتن پاسخ به سوالات کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ طبیعی‌ترین اعتقادی است که دگرگونی راهی به آن ندارد. در این دو اعتقاد نیز برای بحث و تحقیق مداوم در طرق وصول به آن دو اعتقاد و نتایج آن دو، میدان باز و هیچ محدودیتی با مراعات موضوع دو اعتقاد فوق دیده نمی‌شود.

موضوع چهارم - حقایقی مربوط به کل موجودیت انسان («آن‌چنان که هست») چه در حالت فردی و چه در حالت اجتماعی و قرار گرفتن او در امتداد زمان. اعتقاد به اینکه انسان موجودیست قابل ترقی و اعتقاد، در ارتباطات خود با جهان هستی، و با ساختن روحیه خود به وسیله تهذیب اخلاق و تصفیه درون از آلودگی‌ها، از ریشه بسیار اصیل و محکمی برخوردار است و مشاهدات عینی در طول تاریخی که بر بشریت گذشته است، یکی از روشن‌ترین دلایل واقعیت ریشه مزبور است. ترقی و اعتلای که انسان به آن نائل می‌گردد، هم در حالت فردی او امکان‌پذیر است، هم در حرکات و پدیده‌های اجتماعی وی.

موضوع پنجم - اعتقاد به این که انسان در این زندگانی به علاوه بایستگی‌ها و شایستگی‌های معمولی که با رفتارهای اجباری و اضطراری طبیعی و رفتارهایی که در مسیر اشباع هوی و هوس‌هایش مانند خوردن و آشامیدن و انتخاب مسکن و توالد و کار برای زندگی طبیعی و حرکات هوسبازانه خود انجام می‌دهد، تکالیفی دارد که باید آن‌ها را به جا بیاورد، یک اعتقاد ضروری است، انسانی که این اعتقاد را برای بشر لازم نمی‌داند، در حقیقت بشر را در جدول حیواناتی ثبت می‌کند که جز برآورده شدن نیازهای طبیعت حیوانی، اندیشه و رفتاری ندارند، بلکه انسان منهای اعتقاد مزبور، به جهت داشتن قدرت و وسائل بیشتر و پیچیده‌تر از جمیع حیوانات، عمق شگفت‌انگیز ویرانگری‌ها و کشتارها و مکرپردازی‌های او، بر ضد واقعیت‌ها است. که این موجود از خود بروز می‌دهد و درندگی که از یک انسان سر می‌زند شاید از همه حیوانات درنده تاریخ ساخته نباشد. دلیل پلیدتر بودن انسان بی‌اعتنا به تکالیف انسانیت از درنده‌ترین حیوانات مربوط به این است که هیچ حیوانی را نمی‌توان یافت که با آگاهی از درد و رنج حیوان دیگر، و با اطلاع از علاقه شدید صیانت ذات که آن حیوان دارد، اقدام به دریدن آن حیوان بنماید، در صورتی که انسان بی‌اعتناء به تکالیف انسانی با کمال آگاهی از درد و رنج انسانی و با داشتن اطلاع از علاقه شدید به

صیانت ذات که انسان دارای آن می‌باشد و با داشتن قدرت تعقل و پیروی از وجدان که پیک امین خداوندی در درون انسان‌ها است، اقدام به پایمال کردن حقوق دیگران نماید.

#### دلایل اثبات وجود خدا و ارتباط او با جهان هستی و انسان‌ها

اصل توحید و دلائل علمی و فلسفی و احساس فطری انسان‌ها نسبت به اثبات وجود خدا ارتباط او با جهان هستی و انسان‌ها

اصل نبوت و امامت و شهادت سرگذشت همه اقوام و ملل، با درک و عقل خود، کمک جستن از پیامبران بواسطه وحی نازل شده از سوی خدا

اصل معاد، اعتقاد به هستی تبلور یافته از نظم درخشان واقعیتی است قانونی و ابدی

اصل عدل الهی و دادگری خداوند بی‌نیاز (ص ۳۷۳-۳۶۵)

#### ۲- آزادی اندیشه

اندیشه یکی از عالی‌ترین فعالیت‌های مغز انسانی است که باید، در تنظیم حیات معقول بشریت به کار بیفتد و نظریه هنر برای حیات معقول انسان‌ها و ارائه ارزش حیات معقول انسان‌هاست، نه سانسور اندیشه.

منطقی‌ترین راه‌حل مشکل آزادی اندیشه در ارتباط با حیات معقول انسانی

۱- اندیشه‌هایی که مربوط به تحقیق و کشف و تنظیم موضوعات عالم طبیعت و ابعاد طبیعی انسان است که علوم تحقیقی آنها را به عهده گرفته است، بدون هیچ قید و شرطی آزاد است، مگر در آن موارد که نتایج آنها را به ضرر بشریت تمام شود.

۲- اندیشه‌هایی که پیرامون هویت انسانی معنی‌دار و بایستگی‌ها و شایستگی‌های او صورت می‌گیرد و همچنین اندیشه‌هایی که پیرامون مسائل مربوط به کل هستی انجام می‌گیرد و در تعیین ارزش و موقعیت انسانی تاثیر می‌نماید. این اندیشه‌ها بدان جهت که موضوعات و قضایای مورد اندیشه عینیت محسوس ندارند و ذوق و آرمان‌های پذیرفته شده و دیگر انگیزه‌های شخصی و اجتماعی، در طرز اندیشه و انتخاب اصول موضوعه دخالت دارند، حتماً باید برای حفظ مغزها و روان‌های افراد جامعه از اختلال و اضطراب و اجتناب از غوطه‌ور شدن در خیالات، قانونی برای اندیشه وجود داشته باشد که از معذورات فوق جلوگیری نماید. این قانون عبارت است از هدف قراردادن کشف و شناخت حیات معقول انسان‌ها در جهانی معقول و هدفدار. با مراعات این قانون است که یک انسان متفکر، نمی‌تواند هویت انسان معنی‌دار در جهان معنی‌دار را مهره‌های شطرنج مغز خود تلقی کند. (ص ۳۷۵-۳۷۳)

## ۳- آزادی بیان و تبلیغ

نتایج نامعقول آزادی بیان در جامعه را در چهار بخش زیر می‌توان بیان کرد

- موضوعیت پیدا کردن خود بیان، با قطع نظر از محتوای بیان

- ارزشمند بودن سخنان برای بعضی از اشخاص

- افراد عاشق شهرت در جامعه

- بیان جملات جالب و تکان‌دهنده از سوی فرد سخنور و تحت تاثیر قرار دادن شنوندگان

کسی که اطلاعاتی از واقعیات و حقائق داشته باشد و قدرت بیان و تبلیغ آن‌ها را در خود احساس کند و با اینحال سکوت کند و مردم را از دریافت آن حقایق و واقعیات محروم بسازد، مجرم است. و در دنیا و آخرت بازخواست شود. ابراز واقعیات و بیان حقائق برای کسانی که عالم به آن‌ها هستند، واجب است، زیرا خداوند از دارندگان علم پیمان گرفته است که علم خود را اشاعه دهند. و مردم نادان را تعلیم بدهند، همچنان از مردم نادان پیمان گرفته است که باید در تحصیل علم و معرفت تلاش کنند. کسانی را که ارزش حکمت را نمی‌دانند چه بسا با ارائه حکمت، در صدد معارضه و اخلاصگر درباره موجودیت خود یا دیگران بر می‌آیند، در جریان حکمت قرار داد. حکمت را از اشخاص شایسته حکمت مضایقه نکنید، زیرا مضایقه حکمت از شایستگان، ستم بر آنان می‌باشد. هر کس چیزی را به مردم تعلیم کند که به نفع و خیر و صلاح مردم باشد، مانند همان پاداش به او خواهد رسید. کسانی که حقیقت را می‌دانند و آن را مخفی می‌کنند، در قیامت عذاب‌های بدی در انتظارشان است و در نهایت هر کس به مردم نافع‌تر، در نزد خدا محبوب‌تر، و چه نفعی بالاتر از بیان حقایق مفید به حال انسان‌هاست.

## دلایل الزام شرط آگاهی - تخصص و عدالت

- اشخاصی که حق تعیین سرنوشت یک اندیشه را در اختیار دارند، حق تعیین سرنوشت فکری و عقیدتی و بطور کلی سرنوشت بعد معنوی حیات را که ملاک تکامل است در اختیار دارند. لذا این اشخاص آگاه از اصول و مسائل محیط به اندیشه مورد تحقیق نباشند و فقط میدان محدود همان نظریه را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند، آن اندیشه و ظهور مردود شمرده می‌شود.

- دلیل لزوم شرط تخصص روشن‌تر از آن است که نیازی به تذکر داشته باشد، زیرا بدیهی است که شخص غیر متخصص از علم و معرفت به اندیشه نوظهور بیگانگان و اظهار نظر چنین شخصی جرم محسوب شود.

- دلیل لزوم شرط عدالت که منشاء آن احساس جدی تعهد است، این است که اگر عدالت نباشد اولاً در هر اندیشه نوظهوری، اظهار نظر می‌کند اگر چه شایسته آن نباشد و ضرر این گونه اظهار نظر مربوط، ارزش و سرنوشت آن اندیشه را بطور حتم تعیین می‌نماید و اگر محقق غیرعادل آن اندیشه را با اینکه صحیح بود محکوم کند، به جامعه و صاحب اندیشه خیانت کرده است و چون شخصیت محکوم کننده به عنوان مقام با صلاحیت تلقی شده است، آن خیانت، امانت تجلی خواهد بود. (ص ۳۸۸-۳۷۵)

#### ۴- آزادی رفتار

آزادی رفتار به دو قسم: آزادی معقول یا آزادی رفتار معقول- آزادی نامعقول یا آزادی رفتار نامعقول می‌باشد. اگر رفتار مستند به اصل و قانون و اراده برانگیخته از تمایلات طبیعی قانونی بوده باشد آزادی در چنین رفتاری، آزادی معقول می‌باشد و بالعکس. همه مکتب‌ها و متفکران پذیرفته‌اند که انسان فقط با پیروی از عقل و وجدان و رسالت‌های الهی است که می‌تواند از منطقه حیوانات جدا شود. (ص ۳۹۲-۳۸۸)

#### ۵- آزادی سیاسی

یک اصل اولی در دین اسلام وجود دارد که هر کس درباره خویشتن، در غیر روابط جبری «جز خود» اختیار شئون و روابط و جمیع کیفیات زندگی خود را داراست و می‌تواند هر گونه هدف‌گیری و انتخاب را داشته باشد، مگر این که مانع صریح قانونی داشته باشد و اصل دوم، عدم سلطه و اختیار دیگری درباره انسان ثابت است. (ص ۳۹۲)

## قسمت نهم

### بحث یکم - رابطه زمامدار اسلامی با مردم جامعه

ابعاد رابطه زمامدار با مردم جامعه متنوع است، در این مبحث ارکان اصلی این ابعاد را از دیدگاه امیرالمومنین (ع) می آوریم:

۱- اصل حاکمیت الهی در اسلام، این اصل به عنوان یک اصل بنیادین در فلسفه سیاسی اسلام مورد قبول عموم صاحب نظران فلسفه مکتب اسلام می باشد. نتیجه ای که از پذیرش این اصل به دست می آید، دارای اهمیت فوق العاده است، زیرا ایمان حُکام و مردمی که در حکومت وی زندگی می کنند به الله و نظاره او بر هستی و موجودیت آنان و اینکه خدا می خواهد آنان با قرار گرفتن در جاذبه حیات معقول روبه کمال حرکت کنند، همه آنان را مشتاق عمل به قوانین ارائه شده برای حرکت مزبور و راهنمایی و توجیه زمامداران می نماید.

۲- رابطه زمامدار با مردم جامعه، رابطه سلطه مطلق نیست، یعنی زمامدار چنان سلطه و احاطه ای بر مردم ندارد که او از طرف آن مردم مورد اظهار نظر و تحقیق و ارزیابی واقع نگردد. رابطه زمامدار با مردم جامعه نمی تواند رابطه سلطه مطلقه باشد، بلکه رابطه همان مدیریتی است که شخصیت آدمی درباره اجزاء و نیروها و استعدادها خود دارد، و این رابطه به عنوان عالی ترین مبنای آرمانهای سیاسی در موضوع زمامداری است. (ص ۳۹۴-۳۹۳)

### بحث دوم - عالی ترین رابطه میان زمامدار و مردم جامعه رابطه شخصیت رشد یافته یک

#### انسان است با اجزاء و نیروها و فعالیت های وجودی او

اینکه می گوئیم: عالی ترین رابطه میان زمامدار و مردم جامعه، رابطه شخصیت رشد یافته با موجودیت انسانی است، چنان نیست که این رابطه برای هر جامعه ای و از هر کسی که می خواهد مدیریت جامعه را به عهده بگیرد، امکان پذیر است، بلکه همان گونه که از توجه صحیح به معنای رابطه شخصیت رشد یافته با اجزاء و نیروها و استعدادها و فعالیت های وجودی انسان بر می آید چنین رابطه ای به تعلیم و تربیت و

پیشرفت فرهنگی عالی و شعور سیاسی خود مردم نیازمند است که مردم جامعه را برای بهره‌برداری از چنین زمامداری آماده کند. (ص ۳۹۵)

### بحث سوم - گسترش و استقرار عدالت در همهٔ جامعه و بروز مودت مردم شهرها درباره زمامداران

با کمال جرأت و صراحت می‌توان گفت: هیچ مکتبی مانند اسلام و هیچ زمامداری مانند امیرالمومنین (ع) پس از خاتم الانبیاء (ص) تأکیدی دربارهٔ ضرورت و اجرای عدالت (با کمیت و کیفیت) که از اسلام و آن دو بزرگوار در گفتار و کردار آمده است) مشاهده نشده است. آنچه باید مورد دقت قرار بگیرد، علت ضرورت و قداست عدالت است. شاید بتوان گفت: مهمتر از همه توجه به نظم حاکم بر عالم هستی است، که منشأ انتزاع قانون است. بدیهی است همان‌گونه که شناخت و عمل مطابق نظم و قانون هستی ضرورتی است که برای طالب حیات مطلوب هیچ‌گونه تخلفی از آن مجاز نیست، هم‌چنین شناخت و عمل انسان در ارتباط با بنی نوع خود، و حتی در ارتباط با خویشان، ضرورتی است که نمی‌توان از آن انحرافی پیدا کرد. عدالت معنایی ندارد جز حرکت مطابق آن نظم و قانون که در عالم هستی (آن چنانکه هست) و (آن چنانکه برای ما است) در ارتباط با بنی نوع انسانی (آن چنانکه هست) و (آن چنانکه باید و شاید) مقرر است، اگر در رابطهٔ زمامدار و مردم جامعه درست دقت کنیم و همان رابطهٔ شخصیت را با اعضاء و استعدادهای انسانی بپذیریم، درک و لزوم پذیرش این اصل برای ما به خوبی اثبات می‌شود که عدالت زمامدار در جامعه، در حقیقت همان عمل شخصیت با اعضاء و استعدادهای وجود انسانی است که هر اندازه قانونی‌تر باشد به همان اندازه معقول‌تر و سعادت‌مندتر خواهد بود.

هیچ امتیازی از زمامدار برای مردم جامعه جالبتر و محبوبتر از عدالت نیست اگرچه مطابق تمایلاتشان نباشد، زیر همهٔ آن انسان‌ها که دارای اعتدال مغزی و روانی هستند این اصل را از روی فطرت پاک و عقل سلیم خود درک می‌کنند، عدالت همان حق است که اگر روزی به سود انسان سراغش را بگیرد ممکن است روزی دیگر به ضرر او جریان پیدا کند. (ص ۳۹۶-۳۹۸)



## بحث چهارم - رشد و کمال تقوای سیاسی زمامدار بدون آمادگی مردم جامعه از نظر فرهنگی و شعور سیاسی

اگر زمامدار یک جامعه در حد اعلای رشد و کمال تقوای سیاسی بوده باشد، ولی مردم جامعه، آن فرهنگ و شعور سیاسی را نداشته باشند که از زمامدار مزبور استفاده کنند و آن زمامدار با احساس تکلیف برین خود را برای زمامداری و ادامه آن متعهد ببیند، در زجر و شکنجه فرو خواهد رفت یعنی زمامداری که به عنوان شخصیت رشد یافته مدیریت چنان جامعه‌ای را بر عهده بگیرد، به جهت ناتوانی از تأثیر در جامعه مفروض، جز اینکه از مشاهده ناسازگاری جامعه با روحیه بزرگ وی در زجر و ناگواریها فرو رود کاری از دستش ساخته نخواهد گشت، این زجر و ناگواریها نه برای اینست که خودطبیعی او از وصول به تمایلاتش محروم گشته و از لذت‌های طبیعی و محسوس بی‌بهره مانده است، بلکه بدان جهت است که مردمی را مشاهده می‌کند که عشق و علاقه به لذت‌زودگذر دنیا و تن‌پروری‌های مزاحم تعقل و اندیشه، آنان را از اصلاح خودشان در دو قلمرو فردی و اجتماعی بازداشته است. (ص ۳۹۸)

## بحث پنجم - شعور سیاسی و رشد فرهنگی جامعه بدون رشد کمال و تقوای سیاسی زمامدار و بالعکس

فرض شعور سیاسی و رشد فرهنگی به معنای عام آن در مردم جامعه بدون رشد و کمال و تقوای سیاسی زمامدار قریب به محال است، همان‌گونه که رشد و هماهنگی عالی موجودیت یک انسان بدون رشد و کمال شخصیت او که مدیریت موجودیت او را به عهده دارد امکان‌ناپذیر است. این‌گونه رابطه میان زمامدار و مردم جامعه مختصاتی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌نمائیم:

مختص یکم - زمامدار رشید و کمال یافته و دارای تقوای سیاسی همواره در مسیر پیشبرد جامعه به سعادت ممکن تکاپو می‌کند، چنانکه شخصیت رشد یافته همه قوا و تکاپوهای خود را در مسیر رشد و هماهنگی هر چه بیشتر اعضاء و استعدادها و فعالیت‌های موجودیت انسان صرف می‌نماید.

مختص دوم - ورود اختلال به رشد و کمال و تقوای سیاسی زمامدار، بدون تردید اثر خود را در جامعه به وجود می‌آورد، و از رشد و کمال و هماهنگی مردم جامعه می‌کاهد.

مختص سوم - آمادگی دائمی زمامدار برای توضیح فعالیت‌ها و موقعیت‌هایی که وی در مدیریت جامعه انتخاب می‌کند.

مختص چهارم - شکوفائی رحمت و محبت و لطف و حق‌گرایی و عدل‌پروری زمامدار درباره مردم

جامعه. (ص ۴۰۴-۴۰۳)

### بحث ششم - تأثیر و تأثر رشد و تکامل فرهنگی و سیاسی مابین زمامداران و مردم جامعه

در تعیین عامل اصلی مدیریت اجتماعی و سیاسی سه نظریه عمده قابل تصور است:

نظریه یکم: عامل اصلی عبارتست از شخصیت زمامدار، یعنی این زمامدار است که با فراگیری تعلیم صحیح و با گرویدن در مسیر حیات معقول، به وسیله یک فرهنگ پویا و هدفدار و سازنده می‌تواند جامعه را از مدیریت و فعالیت سیاسی شایسته برخوردار نماید.

نظریه دوم می‌گوید: اگر اعضائی که پیکر یک جامعه را تشکیل می‌دهند از فرهنگ حیات معقول برخوردار باشند، قطعی است که از زمامدار و مدیران شایسته بهره‌مند خواهند گشت. برای اصالت و درسی این نظریه، چنین استدلال شده است که چنانکه سلامت و هماهنگی اعضاء و استعدادها و نیروهای وجود یک انسان موجب به فعلیت رسیدن شخصیت سالم و فعال برای آن انسان می‌باشد، همچنین است اعضای تشکیل‌دهنده جامعه که در صورت سلامت و هماهنگی در فرهنگ تکاملی و رشد سیاسی، می‌توانند برای خود، زمامدار و سیاستمدار و مدیران رشد یافته و شایسته را به وجود بیاورند.

نظریه سوم می‌گوید: تأثیر و تأثر رشد و تکامل فرهنگی و سیاسی مابین زمامداران و مردم جامعه نظیر تأثیر و تأثر مابین معرفت و عمل است، یعنی هر یک از دو طرف در دیگری تأثیر می‌کند و از آن متأثر می‌گردد، معرفت روشنائی به وجود می‌آورد، عمل موجب تغییر تکاملی موقعیت می‌گردد، در موقعیت جدید که به وسیله عمل پیش آمده است، چه از همان موقعیت و چه از عوامل بیرون از آن، بر معرفت آدمی افزوده می‌شود، همان معرفت جدید موجب عمل جدید می‌گردد که او را در موقعیت جدیدتر و عالی‌تر قرار می‌دهد. (ص ۴۰۶-۴۰۴)

## قسمت دهم

### بحث یکم - همه این طبقات (سازمان‌ها و نهادها) یک جنبه الهی دارند

مقدمه یکم - اینست که امیرالمومنین (ع) در بیان اجمالی طبقات (سازمان‌ها و نهادها)ی جامعه، چندین بار وابستگی تشکیلات اجتماعی را به خدا تذکر می‌دهند:

۱- «اگرچه همه طبقات در جامعه اسلامی از ارتباط با خدا برخوردارند، ولی بدان جهت که لشکریان مخصوصاً فرماندهان قدرت دفاع و هجوم را در اختیار دارند و در معرض طغیان هوی و هوس و کبر و عصیانند، لذا آن حضرت جنبه الهی لشکریان را با کمال صراحت متذکر می‌شوند، این جنبه را بایستی زمامدار به هر وسیله‌ای ممکن مانند انواع تعلیم و تربیت در آنان به وجود بیاورد».

۲- «و خداوند سهم و موقعیت هر یک را چه از نظر حقوق مالی و چه از نظر مقام و خدمات او مقرر فرموده است».

۳- «سپس برای لشکریان، بنیادی نیست مگر به وسیله مالیاتی که خداوند برای آنان اخراج می‌نماید».

۴- «و در قانون یا حکمت خداوندی برای هر یک از آنان امکاناتی است».

۵- «و والی از حقیقت و عهده آنچه که خدا اور را بدان ملزم کرده است، بر نمی‌آید مگر با کوشش و طلب یاری از خدا».

با نظر به این که مفهوم طبقات دارای مراتب یا مقامات بالا و بالاتر، پایین و پایین تر می‌باشد و در دیدگاه سیاسی اسلام دو مفهوم بالا و پایین به آن معنی که در اصطلاح سیاسی معمولی طبقات وجود دارد، اساسی ندارد، لذا برای اینکه آن معنای اصطلاح سیاسی تبادر به ذهن نکند، مجبوریم که اصطلاح مناسب‌تری به جای طبقات به کار ببریم. به همین جهت منظور ما از اصطلاح طبقات، مجموعه‌هایی است که نیازهای اجتماعی، افرادی از مردم را در آن مجموعه‌ها قرار می‌دهد، مانند مجموعه سیاستمداران، مجموعه کشاورزان، مجموعه معلمان و مریبان و غیره.

بنابراین، وقتی می‌گوئیم: «طبقات اجتماعی» مقصودمان معنایی است که می‌توان آن را با نهادها،

سازمان‌ها، اصناف و مجموعه‌ها نیز بیان نمود.

مقدمه دوم- پیش از ورود به توضیح طبقات مردم در جامعه اسلامی به این اصل اساسی باید توجه کنیم: اگر در جوامع انسانی مقامات عالی رهبری و ضوابط صحیحی که قطعاً باید از یک بعد الهی برخوردار باشند، در تعیین طبقات و یا کمیت و کیفیت آنها دخالت سازنده نکنند قطعی است که وضع آن جوامع از نظر طبقات خالی از دو حال نخواهد بود:

۱- سرنوشت تعیین طبقات و کمیت و کیفیت آنها در اختیار قدرتمندان قرار خواهد گرفت که برای کارهای خود ملاکی جز «من هدف و دیگران وسیله»، سراغ ندارند، بلکه اصلاً چیزی و کسی به عنوان اشیاء و کسان نمی‌شناسد، مگر اینکه در استخدام آنان قرار بگیرند، در این حالت است که تراکم ثروت که مواد معیشت مردم است، و هم‌چنین حیازت موقعیت‌ها و مقام‌ها به طور طبیعی در دست عده معدودی قرار گرفته و به عنوان طبقه ممتاز جامعه یگانه تاز میدان منفعت‌گرایی خواهند بود، در چنین وضعی است که حق و قانون و عدالت و آزادی و تمامی ارزش‌های انسانی پایمال هوی و هوس‌های طبقه ممتاز خواهند گشت.

۲- پیشتازان قدرتمند جامعه بدون اعتناء به همه نیازهایی که ابعاد و استعدادهای گوناگون انسان‌های جامعه اقتضا می‌کند، با نظر به برخی از نیازهای واقعی، با اجرای یک طرز معین از تفکرات درباره زندگی انسانی با عنوان جالب ایدئولوژیک طبقاتی را حذف و طبقات دیگری را جانشین آنها بسازند. تفاوت مابین این دو طبقه‌سازی در اینست که در قسم اول گردانندگان جامعه با کمال مهارت با آزاد گذاشتن مردم در اشباع شهوات و خواسته‌های طبیعی محض خود، طبقات مطلوب خودشان را، به عنوان خواسته‌های مردم به وجود می‌آورند و مردم می‌پندارند که موقعیت‌ها و طبقات همان است که آنان با کمال آگاهی و اختیار حتی در تعیین کمیت و کیفیت آنها به وجود آورده‌اند؟ در صورتیکه در قسم دوم فقط بهشت موعود زندگی اجتماعی در پیروی از طرز تفکرات عده‌ای به نام پیشتازان ایدئولوژی است که از مردم سلب آگاهی و اختیار می‌نماید و نه تنها طبقات جامعه را از همه جهات مشخص می‌سازد، بلکه همه شئون حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را در قبضه سلطه خود می‌گیرد، ولی می‌توانیم طبقات اجتماعی در قسم او را پیرو و در قسم دوم را پیشرو بنامیم.

ولی اسلام هیچ یک از دو طبقه‌بندی اجتماعی را نمی‌پذیرد و راه دیگری را مطرح می‌کند که طبقات به عنوان وسائل صحیح در مسیر ایجاد حیات معقول مردم همه جامعه می‌باشد. حضرت امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «و بدان مردم جامعه از طبقاتی تشکیل یافته است، که بعضی از آنها بدون

بعض دیگر نمی‌تواند فعالیت خود را به طور شایسته انجام بدهد و به وسیله گروهی از آنها نمی‌توان از گروه دیگر بی‌نیاز گشت». (ص ۴۰۸-۴۱۲)

### بحث دوم- توضیحی درباره معنای طبقات مردم در جامعه به اصطلاح سیاسی آن

از دیدگاه فلسفه سیاسی اسلام معنای اصطلاح سیاسی طبقات مردم در اجتماع را می‌توان بدین گونه مطرح نمود: هر یک از موقعیت‌های گوناگونی که گروهی از انسان‌های جامعه را به جهت عوامل ضروری زندگی اجتماعی در خود جای می‌دهد و هر یک از انسان‌های آن گروه، عضوی از آن موقعیت می‌گردد طبقه‌ای از جامعه نامیده می‌شود. به همین جهت، طبقه به معنای سیاسی آن یک پدیده ضروری در حیات اجتماعی انسان‌ها است، اگرچه کیفیت و چگونگی آن ممکن است قراردادی و اعتباری باشد. اگر مقصود از طبقه و منشأ به وجود آمدن آن همین باشد و هیچ یک از طبقات ترجیح ارزشی بر یکدیگر نداشته باشند، مگر به وسیله آگاهی و تقوای بیشتر، می‌توان در فلسفه اسلام طبقه به این معنی را پذیرفت که در حقیقت شبیه به نهاد، سازمان، صنف می‌باشد. (ص ۴۱۲)

### بحث سوم- کمیت معینی برای طبقات مردم در جامعه وجود ندارد

پدیده طبقه محدود به یک کمیت معین نیست، نه از جهت تعداد خود طبقات و نه با نظر به افراد تشکیل‌دهنده طبقه. علت نامحدود بودن کمیت در هر دو قلمرو (تعداد خود طبقات و افراد تشکیل‌دهنده آن) باز بودن نظام جامعه و بروز تحولات موقعیت‌ها برای حیات اجتماعی مردم جامعه است، و به اصطلاح امروزی باز بودن سیستم حیات اجتماعی مردم است.

بنابراین، ممکن است با عروض تحولات به روابط انسان‌ها با یکدیگر و رابطه انسان‌ها با طبیعتی که در آن زندگی می‌کنند کمیت و کیفیت طبقات نیز دگرگون شود. هم‌چنین کمیت افراد یا اعضای تشکیل‌دهنده طبقه نیز با نظر به لزوم پیروی طبقه در کمیت و کیفیت از نیازهای حیات اجتماعی مردم متغیر می‌گردد. (ص ۴۱۳-۴۱۲)

### بحث چهارم- کیفیت معینی برای طبقات مردم در جامعه وجود ندارد

کیفیت مشخصی برای طبقاتی که در جامعه بر مبنای نیاز به وجود می‌آیند، وجود ندارد، زیرا اسلام که علت اساسی وجود طبقات مختلف در جامعه را نیازهای واقعی زندگی مردم می‌داند، مادامی که آن نیازها به عللی محدود و مشخص نباشند (مانند محدودیت و مشخص بودن از جهت محیط یا فرهنگ و

غیرذلك) قطعی است که کیفیت حاکم بر آن نیازها هم محدود و مشخص نخواهد بود. مثلاً امروزه طبقه معلمان و مربیان از جهات بسیار فراوان از هر دو بعد کمیت و کیفیت به قدری با دوران‌های گذشته متفاوت است که اصلاً قابل مقایسه با یکدیگر نمی‌باشند. (ص ۴۱۴-۴۱۳)

### بحث پنجم - طبقات مردم در جامعه اسلامی به طور مطلوب (ایده‌آل) به حسب نیازها

همان‌گونه که جامعه مطلوب از دیدگاه اسلامی، آنست که افراد آن مانند اعضای یک پیکر انسان زنده باشند. همین طور طبقات مردم که نیازهای حقیقی زندگی مردم جامعه آنها را به وجود آورده است، به مثابه اعضای کل مجموعی نیازهای حیات جامعه می‌باشند، که زمامدار و دیگر گردانندگان حکومت اسلامی که همه کوشش خود را باید در هماهنگی ساختن اعضای این پیکر و اعضای مرتفع‌کننده نیازهای حیات جامعه به راه بیندازد. بنابراین هر یک از طبقات (اگرچه با نظر به اهمیت که در ارتباط با مرتفع ساختن نیاز مورد فعالیت خود دارد از دیگر طبقات ممتاز باشد) تشکیل‌دهنده عضو مخصوص از حیات اجتماعی است که ارزش آن فقط بستگی به این دارد که چه مقدار و چگونه از موجودیت و سرمایه خویش با آگاهی و اختیار در قوام حیات اجتماعی شرکت می‌جوید. (ص ۴۱۴)

### بحث ششم - علت اساسی وجود طبقات در جامعه

اختلاف طبقات به معنای عام آن که عبارتست از تنوع اعضای تشکیل‌دهنده جامعه در تأثیری که در جامعه می‌گذارند، به عللی بستگی دارد که آن را مانند یک پدیده ضروری اجتماعی از دورانهای بسیار قدیم تاکنون به وجود آورده است، این علل عبارتند از:

علت یکم - اختلاف در اصل خلقت: آنچه که انسان‌ها را در خلقت با یکدیگر مختلف می‌سازد، عده‌ای از خصوصیات مربوط به محیط جغرافیائی است که قطعاً در فعالیت‌های فیزیولوژیک و کیفیت‌های زیستی (بیولوژیک) تأثیر می‌کند، و همچنین عوامل ارثی و غیره است که زمینه‌های مختلفی را در خلقت آدمیان به وجود می‌آورد.

علت دوم - فرهنگ‌ها و عوامل تاریخی: که تأثیرات مناسبی را در افراد و گروه‌ها و جوامع به وجود می‌آورد، این علت هم مانند علت یکم فقط زمینه و بذل خصوصیات معینی را در وضع روانی مردم به وجود می‌آورد، بدون اینکه علت تامه جبری برای سرنوشت انسان‌های معتدل بوده باشد. مهم‌ترین و روشن‌ترین دلیل اینکه این دو عامل نمی‌توانند علت جبری و سازنده قطعی سرنوشت برای انسان‌های معتدل بوده باشند، تأثیر قطعی تغییر محیط‌های جغرافیائی و ورود دگرگونی بر فرهنگ‌ها و بالاتر از همه

اینها تأثیر بسیار شدید تعلیم و تربیت است که می‌تواند حتی در مدتی کم به وسیله تلقینات و گفتار و فعالیت‌های ماهرانه معلمان و مربیان یک انسان کمال یافته را بسازد که همه یا اغلب استعدادها و نیروها و ابعاد او به فعلیت برسد.

علت سوم - نیازهای متنوع بشری: که برای برآوردن آنها، انسان‌ها به طور ضروری تقسیمات گوناگونی پیدا می‌کنند، جریان تاریخ از نظر علم و معرفت و صنعت و سیاست و غیره چنین بوده است که بشر در صدد تنظیم و تفسیر نیازهای خود برآمده و با تعلیم و تربیت‌ها آنها را مورد دقت قرار بدهد و آنگاه با توجه به کمیت و کیفیت و بالقوه و بالفعل و هدف یا وسیله بودن آن نیازها، حیات خود را تنظیم نماید. بنابراین، نیازهای متنوع چه به طور مستقیم و چه با دخالت تعلیم و تربیت موجب اختلاف طبقات مردم در جامعه می‌گردد. (ص ۴۱۷-۴۱۶)

**بحث هفتم - به حکم ضرورت قاطعانه ملاک تقدم و ارزش یک انسان یا یک گروه در جامعه همان تقوا است و بس که صیانت تکاملی ذات نامیده می‌شود نه ثروت و مال و نه مقام و نه نژاد و نسب و غیر ذلک**

این یک اصل ضروری در اسلام است که ملاک تقدم و ارزش یک انسان جز تقوی چیز دیگری نیست که ما آن را صیانت تکامل ذات می‌نامیم، بنابراین اگر کسی اختلاف طبقات را در جامعه اسلامی از این جهت نفی کند که هیچ یک از موقعیت‌ها در اجتماع و هیچ یک از عوامل ثروت و نژاد و نسب ملاک تقدم و ارزش نیست، مطلبی کاملاً درست گفته است، زیرا همه آن موقعیت‌ها و ثروت‌ها و مالکیت‌ها جز وسایلی برای تنظیم و به راه انداختن حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها چیز دیگری نیست، بلکه اگر امور مزبوره موجب گمراهی و خودخواهی و تکاثر بوده باشد، ضد ارزش محسوب شده و در صورت اضرار به جامعه، حاکم اسلامی می‌تواند با طرق قانونی اقدام به مهار و جلوگیری از سوء استفاده از آن امور نماید. (ص ۴۱۹-۴۱۸)

**بحث هشتم - اقسام طبقات در جامعه اسلامی**

قسم یکم - طبقات از دیدگاه موقعیت‌هایی که نیازهای اجتماعی آنها را به وجود می‌آورد، مانند حقوقدانان، ارباب تعلیم و تربیت، کشاورزان و ...، ضرورت این طبقات یا اصناف و گروه‌ها برای حفظ حیات اجتماعی جامعه به قدری ضروری است که هیچ تردیدی در آن نمی‌توان کرد. اصل اساسی در

مسئله طبقات اجتماعی ارشاد عالی حکومت اسلامی است که آنها را در مسیر خدمت به حیات معقول انسان‌ها قرار بدهد.

قسم دوم- طبقات از دیدگاه تکامل شخصیتی، از نظر ما همواره اجتماع دارای چهار قسم طبقه است:

۱- طبقه انسان‌های باتقوی که موفق به قرار گرفتن در مسیر صیانت تکاملی ذات گشته و می‌توانند الگوی رشد جامعه باشند.

۲- طبقه انسان‌هایی که در مسیر تحصیل تقوی قرار گرفته‌اند.

۳- طبقه انسان‌های بی‌خیال و بی‌اعتنا به نیک و بد و پیرو مکتب (باری به هر جهت) و ساکنان قهوه‌خانه سرخوشان که اگر ترقی کنند به گروه پوچ‌گرایان می‌رسند.

۴- طبقه ضد تقوی: این مردم همان‌ها هستند که برای وصول به اهداف خودخواهانه و کامکارانه خود، حاضرند همه‌گونه ارزش‌ها را قربانی نمایند.

سیاست اسلامی چنین است که به علاوه مدیریت زندگی طبیعی مردم و توجیه آنان به آنچه که شایسته است، کم کردن از تعداد طبقه سوم و چهارم با هر وسیله ممکن، و افزودن به شماره طبقه اول و دوم می‌باشد.

قسمت سوم- طبقات از دیدگاه معرفت و علم: در جامعه‌ای که توجیه اسلامی نشده است همواره از این جهت سه طبقه وجود دارد، امیرالمومنین (ع) در طبقه‌بندی جامعه، می‌فرماید: «مردم بر سه گونه‌اند: ۱- عالم ربانی، ۲- متعلم در مسیر نجات، ۳- مردم نابخرد و پیرو هوا و هوس‌ها، وظیفه سیاسی اسلامی در توجیه جامعه کم کردن از تعداد نابخردان و اسیر بادهای تمایلات و هوی و هوس‌ها و افزودن بر شماره علمای ربانی و متعلمان در مسیر نجات است.» (ص ۴۲۱-۴۱۹)

## بحث نهم- تفسیر و تحقیق طبقات مردم جامعه اسلامی (نهاده‌ها و سازمان‌ها) در فرمان

### مبارک

اگر ما این طبقات را از نظر اهمیتی که موقعیت هر یک از آنها اقتضاء می‌کند، مورد تفسیر و تحقیق قرار بدهیم بدین ترتیب خواهد بود:

۱- اهمیت از دیدگاه اداره سیاسی جامعه: الف- نمایندگان، ب- کتاب (کاتبان عامه و خاصه)، ج-

وزراء، د- عمال مانند استانداران

۲- اهمیت از دیدگاه تطبیق قوانین بر موارد: الف- هیئت قضائی، ب- هیئت منصفه و ارفاق



۳- اهمیت از دیدگاه معیشت مادی: الف- کشاورزی، ب- بازرگانی، ج- صنایع و توزیع به معنای عمومی آن، د- دارائی (متصدیان اخذ مالیات).

۴- اهمیت از دیدگاه دفاع و حراست جامعه از هجوم و اخلاصگیری دشمنان.

در مدیریت جامعه اهمیت هر طبقه یا به اصطلاح امروزی هر نهاد و سازمانی با نظر به نیازی است که عامل به وجود آمدن آن طبقه می‌باشد. علت اساسی به وجود آمدن طبقات رفع نیازهای متنوع حیات بشری است و این نیازها با تحولات عارضه بر جوامع بشری در حال گسترش و افزایش در بعضی از موارد از قلمرو ضرورت خارج می‌شود. (ص ۴۲۲)

## قسمت یازدهم

### ۱- کاتبان و مقام کاتب

**بحث یکم- تحقیق و بررسی درباره کاتبان که در این فرمان مبارک با لفظ کُتاب آمده است**

شغل کاتب بسیار با اهمیت و حساس است، لذا زمامدار اسلامی باید در انتخاب کاتب فوق‌العاده دقیق باشد، و شرایط این منصب را درباره هر کسی که می‌خواهد به این کار بگمارد مراعات نماید. کاتب در مفهوم به معنای نویسندگی است ولی از نظر معنای اصطلاحی دارای مقامی بسیار بالاتر از نویسندگی محض می‌باشد، بهترین تحقیقی که در معنای اصطلاحی کاتب شده است به وسیله «ابوالعباس احمد القلقشندی» در کتاب معروفش (صبح الاعشی) انجام گرفته است. کاتب‌ها اصناف مختلفی داشته‌اند، از آن جمله: ۱- کاتب امور محرمانه، ۲- کاتب دیوان عمومی، ۳- کاتب امور مالی و غیرذلک. (ص ۴۲۷-۴۲۳)

### بحث دوم- شرایط کاتب

- ۱- دارا بودن شایستگی لازم برای فهم امور و قراردادن آنها در موقعیت‌های مناسب
- ۲- داشتن کرامت و اخلاق فاضله
- ۳- دارا بودن دقت و مهارت در دریافت و فهم نامه‌های دریافتی
- ۴- تهیه و تنظیم اصولی و محکم پیمان‌ها و معاهده‌ها
- ۵- ارزیابی صحیح و دقیق امور در همه شرایط (ص ۴۲۸-۴۲۷)

### بحث سوم- زمامدار اسلامی باید در رأس هر امری از امور حکومت، رئیسی از کاتبان قرار بدهد

شخصیت کاتب تجلی‌گاه واقعی هر دو رکن اساسی جامعه اسلامی و عامل تأثیر و تأثر متقابل آن دو رکن است: رکن یکم- حکومت و حاکم، رکن دوم- جامعه اسلامی. نظارت و مدیریت کاتب در حکومت

اسلامی چه به وسیله قلم و چه به وسیله اندیشه و بیان و خواه به وسیله صادر کردن فرمان و ... در ردیف بعد از زمامدار است. زیرا نسبت زمامدار به اعضای جامعه در اسلام، نسبت به یک شخصیت سالم و رشد یافته به اعضای طبیعی و قوای مغزی و روانی او است. (ص ۴۲۹)

### بحث چهارم - چگونگی طریق انتخاب کاتب از طرف زمامدار

از جملات امیرالمومنین (ع) چنین بر می آید که انتخاب کاتب حق خود زمامدار است، چون زمامدار به تنهایی نمی تواند در میان مردم جامعه برای دست یافتن به یک یا چند انسان شایسته برای منصب کاتب یا وزیر، به تحقیق و جستجو پردازد، بدیهی است که باید در انتخاب به اشخاص آگاه و مطلع و باتقوی متوسل شود که آنان پس از صرف حداکثر تلاش برای تحقیق و بررسی، انسان های شایسته برای مقام کاتب را به زمامدار معرفی نمایند. کارهای کاتبان را که برای زمامداران صالح پیش از تو انجام داده اند، ملاک قرار بده، و همچنین ملاک انتخاب را نیکوترین اثر که در میان متن عموم از آنان بروز کرده است منظور بدار، ملاک دیگر برای انتخاب این گونه مقامات، معروفیت در میان متن عموم مردم به صدق و امانت است. (ص ۴۳۱-۴۳۰)

### بحث پنجم - عنوان مقام کاتب بر کدام مقام نظام های سیاسی امروز تطبیق می گردد؟

با توجه به توصیفات که درباره کاتب از دیدگاه منابع اسلامی مخصوصاً از دیدگاه حضرت امیرالمومنین (ع) بیان شد، تجلی گاه دو رکن جامعه است:

۱- زمامدار و هیئت حاکمه، ۲- متن عمومی مردم جامعه و واسطه تأثیر و تأثر متقابل آن دو رکن با یکدیگر.

امروزه مقامی به نظر نمی رسد که مرادف کامل عنوان کاتب باشد که در منابع اسلامی توصیف شده است، مخصوصاً از جهت شرائط ذهنی و اخلاقی و روحی که کاتب باید درجهای بسیار والا از آنها را دارا بوده باشد. به نظر می رسد وجود مقامی به عنوان کاتب به اصطلاح اسلامی و شرایطی که برای او مقرر شده است، یک مقام عارضی و ناشی از مقتضیات دوران های اولیه اسلام نبوده و امروز هم باید این مقام به عنوان با اهمیت ترین یا لااقل یکی از مقامات با اهمیت مقرر گردد. (ص ۴۳۲-۴۳۱)

## ۲- وزراء و مقام وزارت

### بحث یکم- وزراء و شرط وزارت

فرمان امیرالمومنین (ع) دربارهٔ وظائف وزراء همان است که در عرف سیاسی اقوام و ملل بوده و در جریان است، مانند مشورت، مطلع ساختن زمامدار از آن چه که در جامعه می‌گذرد، اجرای قوانینی که وضع شده است، چه با وضع مستقل مانند قوانین موضوعه برای تشخیص حوادث و موضوعات و صلاح و فساد جامعه به وسیلهٔ قانونگذاران، و چه به عنوان تفسیر و تطبیق قوانین (بر حوادث و موضوعات جاریه که) به وسیلهٔ دین الهی مقرر شده است. این قسم از اجراء از زمان به وجود آمدن مجلس شوری که در زمان ما پس از انقلاب مجلس شورای اسلامی نامیده می‌شود، به وسیلهٔ وزراء صورت عمل به خود می‌گیرد.

شرط اساسی وزیری که انتخاب می‌شود اینست که: وزیر نباید از جملهٔ کسانی باشد که سابقهٔ وزارت اشرار و شرکت در گناهان آنان داشته باشد. (ص ۴۳۳-۴۳۴)

### بحث دوم- آیا زمامدار اسلامی می‌تواند وزرای متعددی را برای کارهای وزارت نصب نماید؟

در نظام سیاسی اسلام بیش از یک وزیر مقرر نشده است. زیرا:

اولاً: هیچ یک از منابع اولیه دین اسلام نگفته است که حتماً باید وزیر زمامدار اسلامی یک نفر باشد.

ثانیاً: اصل علت عبارت است از نیاز، و برای کمیت و کیفیت آن سازمان‌ها و نهادها و افراد آنها هیچ کمیت معینی وجود ندارد، بلکه بستگی دارد به کمیت و کیفیت نیازها که علل به وجود آورندهٔ آنها می‌باشند. در دوران‌های بعدی که نیازهای بشری و روابط آنها با یکدیگر و ارتباطات جوامع گوناگون بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌گردد، قطعی است که باید مطابق آن نیازها نه تنها وزراء متعددی نصب گردند، بلکه در صورت لزوم هر یک از آنان باید معاونان و مشاورانی به حد لازم و کافی برای خود انتخاب کنند. (ص ۴۳۴-۴۳۵)

**بحث سوم - وزراء در معرض مداحی و چاپلوسی به زمامدارانند لذا زمامدار به هر شکلی است باید از مداحی و تملق و چاپلوسی وزراء و هر کسی که شخصیت و مقام خود را وابسته به شخص زمامدار می‌داند، جلوگیری کند**

همواره یک عده عواملی وجود دارد که وزراء و هرگونه وابسته زمامدار را به مداحی و تملق و چاپلوسی وادار می‌کند. علت اصلی آن عوامل، بی‌شخصیتی و به اصطلاح دیگر ضعف نفس است که به خیال خود با به دست آوردن مقام وزارت یا هر مقامی دیگر صاحب شخصیت می‌گردد و در جامعه به عنوان (بزرگ!) مطرح می‌شود. (ص ۴۳۵)

### ۳- ارتش و مقام ارتشی

**بحث یکم - ارتش نگهبان مردم و زینت زمامداران و موجب عزت دین و هموارکننده طرق امنیت است**

امیرالمومنین (ع) درباره مقام ارتشی و خود ارتش چنین فرموده‌اند: «پس ارتشیان (لشکریان) با اذن خداوندی نگهبانان رعیت و زینت والیان و موجب عزت دین و هموارکننده طرق امنیتند و برای رعیت قوامی نیست مگر با این نیروی بزرگ». و در توصیف درباره ارتشیان چنین می‌فرمودند: «از لشکریان خود کسی را به فرماندهی انتخاب کن که در نظر تو خیرخواه‌ترین و خیراندیش‌ترین آنان نسبت به خدا و رسول او و پیشوایان باشد، پاکدامن و بردبارتر از همه لشکریان باشد، سپس در انتخاب مقامات ارتشی به کسانی گرایش پیدا کن که دارای حیثیت و شرف بوده از دودمانهای صالح و دارای سوابق نیکو باشند. و مقدم‌ترین سران لشکر در نزد تو کسی باشد که در یاری و کمک به لشکریان مواسات نماید و از آنچه در اختیار دارد به اندازه‌ای که برای آنان و خانواده‌اش در پشت سر گذاشته (و به میدان جهاد شتافته‌اند) کفایت کند، بذل نماید». (ص ۴۳۷-۴۳۸)

**بحث دوم - تا انسان‌ها به وسیله تعلیم و تربیت انبیای الهی و حکمای انسان‌شناس گام به مسیر تکامل نگذارند، جنگ و کشتار یکدیگر از زندگانی آنان برچیده نخواهد گشت**

اگر انسان‌های تعلیم و تربیت ندیده صف‌آرایی برای از پای درآوردن یکدیگر را به عنوان انگیزه‌های دفع دشمن ولو احتمالی تربیت می‌دادند باز امیدی برای تقلیل کشتارها می‌رفت، ولی در زندگی انسان‌نماهای منحرف از جاده انبیاء و اوصیاء و حکماء خیلی وقیح‌تر از آن است که با این رویاهای شیرین بتوان امید به وجود آورد، زیرا جریانی که درندگان انسان‌نمای تاریخ در آن قرار گرفته‌اند بر این عامل متکی است

که من هدف و دیگران وسیله البته اگر در منطق آنان دیگرانی هم به عنوان انسان‌ها وجود داشته باشند، این مبنا با کمال بی‌اعتنائی به همه اصول و ارزش‌های والای حیات معقول و جانهای آدمیان، تورم خودطبیعی حیوانی را تنها آرمان مطلوب خود می‌بیند. به همین جهت انبیای الهی و اوصیاء (ع) و حکمای راستین در تعدیل طبیعت و اعتلای آنها دو کار را توصیه می‌کنند:

۱- تعلیم و تربیت مستمر و با اشکال گوناگون برای آراستن ارواح مردم با اخلاق والای انسانی الهی.

۲- دفاع جدی از جان‌های آدمیان در مقابل درندگان انسان‌نما. (ص ۴۳۸-۴۳۹)

### بحث سوم- صفات و شرایط اساسی ارتشیان

- ۱- ارتشیان به اذن خداوندی نگهبانان رعیتند.
- ۲- ارتشیان در صورتی که نیرومند و مخلص و شجاع و تکاپوگر باشند باعث عظمت و جلال و زینت زمامداران می‌باشند.
- ۳- ارتشیان با دفاع جدی از آرمان‌های دینی موجب عزت و شکوه مردم متدین می‌باشند.
- ۴- ارتشیان، طرق گوناگون امنیت را در جامعه هموار می‌کنند.
- ۵- قوام رعیت و پایداری زندگی جامعه با لشکریان است. (ص ۴۳۹-۴۴۱)

### بحث چهارم- وظائف زمامدار درباره ارتشیان

- وظیفه یکم- زیر نظر گرفتن ارتشیان و مخصوصاً فرماندهان.
- وظیفه دوم- بزرگ نشمردن هرگونه خدمت و تقویت در خصوص ارتش شایسته
- وظیفه سوم- ناچیز نشمردن هرگونه عنایت و توجه درباره ارتش
- وظیفه چهارم- از باریک‌بینی و لطف در امور بسیار ظریف و لطیف به جهت دقت در امور چشمگیر آنان غفلت نشود.
- وظیفه پنجم- زمامدار باید آن فرماندهان را بر دیگران مقدم بدارد که در یاری و کمک به ارتشیان مواسات نمایند، و از آنچه در اختیار دارند به اندازه‌ای که برای ارتشی و خانواده‌اش کفایت کند بذل نمایند.
- وظیفه ششم- زمامدار باید آرزوهای (معقول) آنان را برآورد.
- وظیفه هفتم- سپاسگزاری مستمر برای ارتشیان

وظیفه هشتم - لازم است که آزمایش‌هایی که یک ارتشی به خوبی از عهده آنان برآمده و سختی‌ها را در راه از عهده برآمدن آنها متحمل شده است به حساب آورده و اعلان نماید. (ص ۴۴۵-۴۴۷)

### بحث پنجم - علل گرایش اکثریت مردم به شخصیت‌ها بیش از حق و حقیقت

علت یکم - ناتوانی از تکاپو برای شناخت حق و تمیز آن از باطل‌ها و امور مبهم و مشتبه

علت دوم - مسامحه و سهل‌انگاری در تشخیص حق با امکان دستیابی به آن

علت سوم - جاذبیت شدید خود شخصیت

علت چهارم - امتیاز واقعی خود شخصیت

علت پنجم - اصل گرایش به محسوسات عینی

علت ششم - کوشش و فعالیت برای برنهادن شخصیت در برابر شخصیت‌ها و امتیازات دیگران

علت هفتم - جهل به ارزیابی شخصیت و حق و حقیقت

علت هشتم - عظمت شخصیت (ص ۴۴۹)

### بحث ششم - ثمره تزکیه روحی و اخلاقی شخصیت‌ها و وابستگی‌شان به مقام شامخ ربوبی

اگر شخصیت‌ها از روحی بزرگ و وابستگی به مقام شامخ ربوبی برخوردار باشند، از گرایش و انجذاب مردم به سوی آنان، قدرتی به دست می‌آورند و آن قدرت را در بهبود حال مادی و معنوی همان مردم به کار می‌اندازند، نه اینکه آن قدرت را عامل تورم (خودطبیعی‌شان) قرار بدهند. (ص ۴۵۲)

### ۴- قضاوت و صفات ضروری قاضی و شروط قضاوت

- ۱- قاضی از نظر علم و اخلاق و تقوی و ایمان باید در درجه‌ای بسیار بالا باشد.
- ۲- قاضی نباید در برابر اموری که مربوط به قضاوت است در تنگنای قرار بگیرد.
- ۳- حرکات و سخنان مردمی که برای دعاوی و دیگر امور مربوط به قضاء پیش قاضی حاضر می‌شوند نباید او را به لجاجت بکشاند.
- ۴- هنگامی که قاضی فهمید در حکمی که صادر کرده به خطا رفته است، باید فوراً و بدون اندک تأخیری به خطا و لغزش خود اعتراف نموده و آن را به هر شکل که ممکن باشد، جبران کند.
- ۵- هنگامی که قاضی حق را تشخیص داد، رجوع به آن برای او دشوار نباشد.
- ۶- قاضی هرگز نباید نفس خود را در پرتگاه حرص و آز قرار بدهد.

- ۷- در تحقیقات قضائی هم از نظر موضوع و هم از نظر حکم و هم از نظر تطبیق باید حداکثر تلاش را برای فهم نهائی آنها به عمل بیاورد.
- ۸- ضرورت توقف در موارد شبهه
- ۹- قاضی باید بیش از همه به دلائل صحیح تکیه کند.
- ۱۰- قاضی باید از ظرفیتی معقول برخوردار باشد که مراجعات مکرر خصماء (اهل دعاوی) او را ناراحت نکنند.
- ۱۱- قاضی باید بردبارترین مردم برای کشف حقائق امور باشد.
- ۱۲- قاضی باید پس از واضح شدن حکم مورد، قاطعانه عمل کند.
- ۱۳- قاضی نباید از مداحی و ستایشگری فریفته شود و به خود ببالد.
- ۱۴- زمامدار باید کارهای قضات را زیر چشم بگیرد و مورد بررسی و تحقیق قرار بدهد.
- ۱۵- زمامدار باید وسائل معیشت قاضی را در حدی تأمین کند که در روانش عامل اخلال باقی نماند و نیازش از مردم قطع شود.
- ۱۶- زمامدار باید آن مقام و منزلت را برای قاضی منظور بدارد که کسانی دیگر از خواص کارگردانان حکومت، طمع در آن نکنند. (ص ۴۶۲-۴۵۸)

### ۵- عمال (کارگردانان حکومت به طور عام)

- وظائف عمده کارگزاران حکومت اسلامی و وظائف زمامدار درباره آن**
- وظیفه یکم- کارگزاران حکومت باید بر مبنای آزمایش، به کار گماشته شوند، نه از روی بخشش اختصاصی و استبداد در تقدیم بعضی اشخاص بر دیگران.
- وظیفه دوم- کارگزاران بایستی از میان مردمی انتخاب شوند که با حیاء و متین و از خاندانهای صالح و در قلمرو معرفت و عمل اسلامی پیشقدم باشند.
- وظیفه سوم- انتخاب کارگزاران بر مبنای روابط اختصاصی و استبداد در تقدیم بعضی اشخاص بر بعضی دیگر به شدت ممنوع است.
- وظیفه چهارم- پس از آنکه انسانهای صالح به عنوان کارگزاران حکومت انتخاب شدند، وظیفه زمامدار اینست که مواد معیشت آنان را به وفور آماده کند.
- وظیفه پنجم- باید کارهای کارگزاران به طور جدی زیر نظر گرفته شود.



وظیفه ششم- معاونان و کارهای آنان بالخصوص باید با کمال دقت زیر نظر گرفته شود. (ص ۴۶۷-

۴۶۳)

### ۶- مالیات و اصول مربوط به آن

وظیفه یکم- وضع مالیات فقط برای آن نیست که مالی از مردم گرفته شود، بلکه هدف اصلی از آن نخست اصلاح معیشت و رفاه حال پرداخت کنندگان مالیات است و سپس تنظیم آن قسم امور اقتصادی جامعه که به گرفتن مالیات نیازمند است.

وظیفه دوم- زمامدار اسلامی بایستی کمال اهمیت را به آباد کردن زمین و آماده کردن دیگر وسائل تولید آن، برای بهره‌دهی هر چه عالی تر قائل شود.

وظیفه سوم- در وضع مالیات نهایت عدالت و انصاف باید مراعات شود. (ص ۴۶۹-۴۷۰)

### ۷ و ۸- بازرگانان و صنعتگران

وظیفه یکم- درباره بازرگانان و صنعتگران، به کارگزاران و کارمندان و دیگر مقامات مربوط دستور داده شود که درباره توصیه این طبقه (سازمان، نهاد) توصیه کنند که با خیر و صلاح رفتار نمایند.

وظیفه دوم- جلوگیری از احتکار

وظیفه سوم- معاملات باید با کرامت نفس و عدالت به جریان بیفتند.

وظیفه چهارم- قیمت‌ها باید به طوری در جریان باشد که به هیچ یک از طرفین معامله تعدی نشود. (ص

۴۷۳-۴۷۸)

### تکلیف بسیار با اهمیت زمامدار اسلامی درباره مردم نیازمند جامعه

وظیفه یکم- زمامدار باید حق خداوندی را که باید از عهده آن درباره مردم فقیر و نیازمند جامعه

برآید، به طور جدی مراعات نماید.

وظیفه دوم- تنظیم معاش فقراء از بیت‌المال که شامل همه گونه مالیات مقرر در اسلام می‌باشد.

وظیفه سوم- نباید زمامدار اسلامی از مسیر تقوا مخصوصاً تقوای سیاسی منحرف شده در

خود کامگی‌ها غوطه‌ور شود.

وظیفه چهارم- زمامدار اسلامی نباید موقعی خود را موظف به تأمین تمامی حقوق فقراء و بینوایان

بیند که آنان با تلاش و جان‌کندن خود را به در بارگاه وی برسانند.

وظیفه پنجم - عمل زمامدار اسلامی دربارهٔ فقراء و بینوایان باید طوری باشد که روز دیدار با خدا در پیشگاه او سربلند باشد.

وظیفه ششم - زمامدار اسلامی مخصوصاً بایستی دربارهٔ ایتام و کهنسالانی که گذشت سالیان عمر قامت آنان را خم کرده و چاره‌ساز کارهای خویشان نیستند، نهایت دقت و بررسی را نموده و همهٔ احتیاجات آنان را مرتفع بسازد. (ص ۴۸۵-۴۸۱)

## قسمت دوازدهم

### موضوع یکم - جنگ و صلح از دیدگاه اسلام

در دو قرن اخیر دو حرکت نابجا در حوزه معارف بشری انجام گرفت که هر دو به ضرر تمدن حقیقی انسان تمام شد:

حرکت یکم - مربوط به تفسیر معنای علم.

حرکت دوم - برکنار زدن حقائق معنوی از حوزه علم

اگر چه به نظر می‌رسد حرکت یکم علت حرکت دوم بوده است، یعنی چون علم در دانستی‌های مستند به مشاهدات عینی و قابل تجربه ملموس انحصار یافت، و در نتیجه حقایق معنوی مانند اخلاق فاضله، و مذهب ناب از حوزه علم برکنار شد، ولی می‌توان از یک جهت چنین گفت که چون شیوع هدونیستی (سرخوشی و لذت پرستی) که نفع‌گرایی (یتیلیتارنیسم) را به دنبال خود می‌کشد، حقایق معنوی را از دیدگاه ضرورت‌های علمی برکنار زد، در نتیجه آن دسته از قضایا، علمی تلقی شد که مستند به مشاهدات عینی و قابل تجربه ملموس می‌باشد.

کسانی که بُعد معنوی انسان‌ها را که فقط اخلاق و متن کلی و ناب دین آن را به فعلیت و به ثمر می‌رساند، به بهانه علم و واقع‌گرایی نفی می‌کنند، ناآگاهانه یا با غرض‌ورزی بزرگترین مانع را در مسیر تکامل انسانیت به وجود می‌آورند، زیرا نه تنها عوامل به ثمر رساننده بُعد معنوی انسان اخلاق و متن کلی و ناب دین واقعیات علمی هستند، بلکه با نادیده گرفتن آنها است که خود واقعیت انسان نادیده گرفته می‌شود. (ص ۵۰۴-۴۹۱)

### پدیده جنگ با نظر به دو بُعد مادی و معنوی انسان

اگر توانائی تحقیق درباره همه موجودات انسانی را به طور لازم و کافی نداشته باشیم، به طور حتم می‌توانیم و باید موجودیت انسانی را به ترتیب زیر تحلیل نمائیم، این دو بُعد عبارتند از:

۱- حیات طبیعی محض

۲- بُعد حیات انسانی که ما آن را «حیات معقول» می‌نامیم

بدیهی است اگر بُعد طبیعی او غلبه کند پدیده جنگ چه در ذات او باشد و چه نباشد، همواره در صدد خودمحوری خواهد بود، حتی اگر محبت و وداد و لطف برای آن «خودمحوری» مفید باشد، زندگی او زندگی یک موجود با محبت و وداد و لطف خواهد بود، و اگر «خودمحوری» او به ناپود کردن همه انسان‌ها، حکم کند، برای عمل به این حکم هیچ تأخیری روا نخواهد داشت.

علت اینکه بُعد حیات طبیعی محض، جنگ و کینه‌توزی‌ها را با هدف‌گیری منفعت‌گرایی، در همه تاریخ بشری چه گذشته، و چه حال و چه آینده به عنوان یک خاصیت اساسی زندگی به رسمیت می‌شناسد، انحراف بسیار ویرانگر و دردناک بشر، در جریان صیانت ذات است که ما آن را اصل‌الاصول می‌نامیم.

اصل صیانت ذات که عبارتست از یک فعالیت دائمی برای حفظ موجودیت، و یا عبارت دیگر حب ذات، خودداشتن، خودسازماندهی، فعالیت برای بقای ذات و غیره، بدون تردید اصیل‌ترین فعالیتی است که با کمیت‌ها و کیفیت‌های گوناگون در همه جانداران وجود دارد. (ص ۵۰۶-۵۰۵)

### زیربنای پیکارهای مقدس، تاریخ مبارزه جاودانی میان سودجویی و حقیقت‌گوئی است

اگر بخواهیم فرق میان سودجویی شخصی و حقیقت‌گوئی را درست درک کنیم، باید با یک عبارت ساده بگوئیم:

«سودجوئی یعنی من هستم و جهان و انسان برای من»، «حقیقت‌گوئی یعنی ما هستیم و جهان و انسان با ما در یک گذرگاه روبه کمال در حرکتیم»، فرق دیگری میان این دو وجود دارد که فوق‌العاده با اهمیت است و آن اینست که:

اگر بشر این حقیقت را نپذیرد که ذات او در مسیر حیات معقول، موقعی هویت اصلی و رشد قانونی خود را دریافت خواهد کرد که اشتراک و وحدت ذات خود را در حقوق اساسی سه‌گانه: حق حیات، حق کرامت، حق آزادی معقول، قبول کند برای همیشه در عداوت‌ها و خصومت‌ها و کینه‌توزیها و جنگ و کشتارها غوطه‌ور خواهد گشت. (ص ۵۱۳-۵۱۱)

### موضوع دوم- منابع صلح‌گرایی در اسلام

از محتویات مباحث مربوط به موضوع یکم، نظر اسلام درباره صلح‌گرایی نیز کاملاً روشن گشته و اثبات شده است که اسلام واقعاً دین صلح و سلم و صفا است. دلایل عقلی و شواهد متعدد قانع‌کننده‌ای در مباحث گذشته برای قضیه مزبور مطرح شده است. (ص ۵۱۵)

بحث یکم- آیات مربوط به صلح و صفا و سلم در قرآن مجید با اشکال مختلف فراوان آمده است از جمله:

صلح و صفا و سلم در آیات قرآن مجید به اشکال زیر بیان شده است:

یک- مطلوبیت صلح به طور عام

دو- مطلوبیت صلح با نظر به موارد شخصی

سه- توبیخ

چهار- توبیخ شدید کسانی که فساد راه می اندازند و ادعای صلح می کنند!

پنج- پاداش مردم مصلح ضایع نخواهد گشت

شش- مطلوبیت سلم و صفا

هفت- نام و عنوان مکتب ما اسلام است.

هشت- مطلوبیت نیکوکاری و عدالت درباره کسانی که با مسلمین به پیکار بر نمی خیزند و آنان را از

وطن خود آواره نمی کنند.

نُه- پناهنده باید پناه داده شود (ص ۵۱۹-۵۱۵)

**نتایجی که از آیات صلح به دست می آید:**

نتیجه یکم- اغراض شخصی و تمایلات بی اساس که ممکن است انسان را از نیکوکاری و تقوی و اصلاح

میان مردم جلوگیری کند، محکوم به پلیدی است، و هرگز نباید تصمیم به امتناع از امور مزبوره نمود.

نتیجه دوم- خداوند سبحان آن جامعه ای را که اصلاح (برقراری صلح) در آن وجود داشته باشد، به

هلاک نمی رساند، زیرا هلاک ساختن جامعه ای که مردم با یکدیگر در تفاهم و صلح و صفا به سر

می برند، ظلم است.

نتیجه سوم- بازگشت شخصی پس از ارتکاب بدی ها به طرف خدا برای رشد انسانی کافی نیست

بلکه کوشش برای اصلاح و برقراری صلح به مقدار توانائی مانند جزء متمم عوامل رشد است که باید

مورد عمل قرار بگیرد.

نتیجه چهارم- اگرچه انسان در برابر بدی که به او شده است یا جنایتی که بر او وارد شده است می تواند

انتقام عادلانه بگیرد، ولی اگر در این موقع عفو کند و اصلاح نماید، قطعاً کار انسانی تر انجام داده است.

نتیجه پنجم- اگر آدمیان نیت برقرار کردن صلح را داشته باشند خداوند نیز توفیق آن را بر آن مردم

عنایت می کند.

نتیجه ششم - تمایلات و هوی و هوس‌های آدمی همواره در معرض به وجود آوردن طوفان غضب و تراحم و تصادم است، لذا همواره زمینه و اصل باید بر صلح استوار شود.

نتیجه هفتم - برقرار کردن صلح در روی زمین در ایجاد «حیات معقول» یکی از عوامل تقوا است.

نتیجه هشتم - باید مواظب بود که تبهکاران با نمایش صلح و ادعای صلح در روی زمین فساد به راه نیندازند.

نتیجه نهم - خداوند سبحان پاداش مردمی را که برای برقراری صلح تکاپو می‌کنند عنایت خواهد فرمود.

نتیجه دهم - اگر دشمن تمایل به صلح و صفا کرد باید آن را پذیرفت.

نتیجه یازدهم - جوامع با ایمان به خصوص همگی باید در صلح و صفا به سر ببرند.

نتیجه دوازدهم - اصل اولی و مبنائی با بیگانگان از اسلام مادامی که درباره دین سر جنگ با مسلمین ندارند و مسلمان را از وطن خود آواره نمی‌سازند و اخلاص‌گری در زندگی آنان ندارند نیکوکاری و عدالت درباره آنان می‌باشد.

نتیجه سیزدهم - پناهندگی باید پذیرفته شود. (ص ۵۲۲-۵۲۰)

#### بحث دوم - هرگز نباید زمامدار اسلامی آنقدر خوش گمان باشد که به مجرد برقرار شدن صلح از پلیدی و نابکاری دشمن غفلت بورزد

گاهی با وجود خصومت واقعی میان دو طرف تخاصم و جنگ وجود ندارد، بلکه خصومت برای اغراضی دیگر مانند ترسانیدن گروهی دیگر از انسان‌ها است، همچنین برای مستهلک کردن اسلحه‌ای که به طور کلان و انبوه ساخته می‌شود، امروزه از پر درآمدترین کارهای مدعیان تکامل! ترقی! تعالی! دموکراسی و غیره ساختن اسلحه نابودکننده بشری و توزیع در میان مردم کره زمین و به وجود آوردن یا دامن زدن به خصومت‌ها برای فروش اسلحه است که مردم یکدیگر را به خاک و خون بکشاند و آنان به تکامل و ترقی و تعاملی خودشان برسند. (ص ۵۲۴)

## قسمت سیزدهم

### بحث یکم- تعریف تعهد از نظر حقوق

تعهد عبارتست از التزام به انجام عمل یا ترک آن، مقصود از عمل اعم است از کارهای فکری و عضلانی، چنان که اعم است از اعمال مادی و معنوی.

هر تعهدی از چهار رکن اساسی تشکیل می‌شود: ۱- متعهد: و آن کسی است که ملتزم به انجام عملی یا ترک آن می‌شود. ۲- متعهدله: و آن کسی است که التزام درباره او تحقق یافته است. ۳- تعهد: که عبارتست از خود التزام که از طرف متعهد تحقق یافته است. ۴- موضوع تعهد: که عبارتست از انجام عملی یا ترک آن. تعهد ممکن است از یک طرف باشد در این صورت کلمه تعهد معمولاً به کار می‌رود مانند این که شخصی متعهد می‌شود ساختمان کسی را بسازد، و اگر تعهد از دو طرف باشد معمولاً کلمه معاهده استعمال می‌گردد، هر متعهدی موجب به وجود آمدن یک تکلیف و یک حق می‌باشد، تکلیف به عهده متعهد و حق از آن متعهدله می‌باشد. هر تعهد یک بار مثبت به وجود می‌آورد و یک بار منفی، که البته هر دو تعبیر مثبت و منفی در این مورد قراردادی است. (ص ۵۲۸)

### بحث دوم- تعهد از نظر اخلاقی و روانی

کسی به دیگری تعهد می‌بندد، در حقیقت شخصیت خود را در گرو تعهد خود در می‌آورد، و اگر متعهد انسانی آگاه و وجودان تعهدی او نمرده باشد، همواره در درون خویشتن یک حالت وابستگی احساس می‌کند که تا از انجام تعهد خود به طور کامل برنیاید رهایی و آزادی از آن وابستگی را در خود نمی‌بیند، و گاهی حساسیت روانی و وجدان اخلاقی اشخاص به درجه‌ای می‌رسد که نقض تعهد یا اخلال عمدی در آن، نوعی نگرانی و اضطراب دائمی در درون او به وجود می‌آورد، که چه بسا به اختلالات روانی نامحسوسی منجر می‌گردد. (ص ۵۲۹)

## قسمت چهاردهم

### بحث یکم- پدیده همزیستی با جوامع بشر اعم از این که آنها جوامع انسانی باشند یا نه، یک پدیده ضروری است

این پدیده همزیستی که از چند نفر محدود از مسلمانان گرفته تا همه جوامع بشری مرکب از نژادها و اقوام و ملل و دارای مدیران گوناگون را شامل می‌شود، اساسی‌ترین عامل تعهدها است که همه افراد بشر به آنها نیاز دارند، بنابراین، نیاز بسیار با اهمیت به همزیستی است که موجب می‌شود انسان‌ها به وسیله تعهدها با یکدیگر انواعی از ارتباط را برقرار نمایند.

به عبارت دیگر اگر ایفای تعهدها ضروری تلقی نشود، زندگی اجتماعی قطعاً از هم گسیخته و مختل خواهد گشت، این فلسفه روشن و آشکار، ضرورت وفا به تعهدها را در تعیین دوم که نظم حیات اجتماعی انسان‌ها است، بیان می‌دارد، لذا هیچ‌گونه ارزش و فضیلتی در این وفا به تعهدها وجود ندارد، زیرا وقتی که عامل وفا به تعهد جبر زندگی اجتماعی باشد، در حقیقت عمل به پیمان ضرورتی است که «صیانت ذات» و «خودخواهی» برای امکان‌پذیر ساختن زندگی در جامعه ایجاب نموده است، و وفا به تعهد از دیدگاه جبر اجتماعی است که اجازه می‌دهد اقویای از خدا و از انسان بی‌خبر به هیچ تعهدی وفا و پایبندی نداشته باشند بلکه در مواردی که نفعشان ایجاب می‌کند، وفا به عهد را ضروری تلقی می‌نمایند. طبق سخنان امیرالمومنین (ع) احترام و وفا به تعهد دو انگیزه دارد:

انگیزه یکم- ضرورت امن و اطمینان در زندگی اجتماعی است که خداوند متعال مانند یک قانون طبیعی در جوامع حکم فرما ساخته است.

انگیزه دوم- عامل الهی است که احترام و ایفای تعهد را اطاعت خداوندی و تخلف از آن را معصیت و جرأت به آن مقام ربوبی معرفی می‌نماید.

تفاوت میان این دو انگیزه کاملاً روشن است، زیرا احترام و ایفای تعهد بر مبنای انگیزه یکم معلول جبر زندگی اجتماعی است که داخل در منطقه ارزشهای والا نیست، مثل: خوردن غذا و آشامیدن آب برای گرسنگی که ربطی به منطقه ارزشهای والا ندارد، ولی احترام و ایفای تعهد بر مبنای انگیزه دوم که



جنبه الهی دارد، در منطقه عالی ترین ارزش های انسانی قرار دارد و همه خواص و لوازم عالی عمل به تعهد در این انگیزه دوم است. (ص ۵۳۳-۵۳۱)

### بحث دوم- تعهد و احترام و ایفای آن از دیدگاه قرآن

آیات مربوط به تعهد در قرآن مجید به سه گروه تقسیم می گردند:

گروه یکم- مسئولیت درباره تعهد به طور عام

گروه دوم- آیاتی است که لزوم وفای به عهده الهی را مورد دستور و توصیه قرار می دهد.

گروه سوم- عهدهی که خداوند بسته است. (ص ۵۳۴-۵۳۵)